Sacred book of the
Babists.

کلمات مکنونه عربی من فرمایشات خداوند جلّی الابهی

فی اوّل القول املک قلباً جیّداً منیراً حسناً
در اوّل گفتن پس مالک شو دلی تازه منوّر نیکو
لتملک ملکاً دائماً باقیاً ازلاً قدیماً یابن الانسان
تا اینکه تو مالک شده ملکی دائم و باقی و ازل و همیشه

کنت فی قدم ذاتی و ازلیّة کینونتی عرفت
بودی در قدم ذات من و حقیقت کینونت من شناختم
حبّی فیک فخلقتک و القیت علیک مثالی
دوست خود در تو پس خلق کردم ترا و القا کردم بر تو مثال خود
و اظهرت لک جمالی یابن البشر هیکل الوجود
و ظاهر کردم از برای تو جمال خود هیکل وجود

عرشی نظّفه عن کلّ شیء لاستوائی به
تخت من است پاکیزه کن از هر چیز تا به نشینم بر او
و استقراری علیه یابن الروح احبّ الاشیاء
و قرار گیرم بر او دوست ترین چیزها

2

عندی الانصاف لا ترغب عنه ان تکون
نزد من انصاف است ملرز از او اگر میباشی
الیّ داعیا ولا تغفل منه لتکون لی امینا
بسوی من رغبت کننده و غفلت مکن از او اگر میباشی بوی من امین
وانت توفق بذلک ان تشهد الاشیاء
واگر تو توفیق یافتی باین به پی هم جزها را
بعینک لا بعین العباد وتعرفها بمعرفتک لا
بچشم تو نه بچشم بندگان وشناسی از شناخت تو نه
بمعرفة احد فی البلاد فکر فی ذلک من
بشناخت یکی از اینجه در شهرند فکر کن در این آن
عطیتی علیک وعنایتی لک فاجعله امام
جود من است بر تو وعنایت من است از برای تو پس بگردان از آن پیش
عینک یا ابن الانسان فادخل یدک فی جیبی
چشم تو پس داخل کن دست تو در جیب من

یعنی ان الاعمی ذلک

لا رفع راسی عن جیبك مشرقا مضیئا

بلند شود سر من از جیب تو مشرق و روشن شده

یا ابن الانسان فاصعد سمائی لکی تری وصالی

پس بلند شو بسوی آسمان من شاید بیابی وصال را

لتشرب من زلال خمر لا امثال و کاؤب

و بیاشامی از چکیده شراب بی مثال و از کاسه های

حقی مجد لا زوال یا ابن الروح مجدی علیك کبیر

مجدی که زوال ندارد حق من بر تو بزرگ است

لا تنساه و فضلی بك عظیم لا تغشاه و

فراموش منما و فضل من بتو عظیم است بپوشان او را و

حبی فیك موجود لا تغطاه و نوری لك

دوستی من در تو موجود است پرده میندازد او را و نور من در تو

مشهود لا تخفاه یا ابن الانسان احببت خلقك

مشهود است خاموش مکن دوست داشتم خلق تو را

فخلقتك

فخلقتك فاحببني كي اذكرك وفي روح الحيات

پس خلق کردم ترا پس دوست دار مرا تا اینکه یاد کنم تو را و در روح زنده

اثبتك يا ابن الانسان لا تعر نفسك عن جميل

ثابت دارم تو ای پسر انسان برهنه مکن نفس تو از پاکیزه

ردائي ولا تحرم نصيبك من بديع حياضي

رداء من و محروم مکن خود را از تازه های حوضهای من

لئلا ياخذك الظمآء في سرمدية ذاتي

شاید بگیرد تو را تشنگی در سرمدیه ذات من

يا ابن الوجود فؤادك منزلي قدسها لنزولي

ای پسر وجود فؤاد تو منزل من است پاکیزه کن او را تا نازل شوم در او

وروحك منظري طهرها لظهوري

و روح تو محل نظر من پاکیزه کن او را تا ظاهر شوم.

يا ابن الروح خلقتك غنياً كيف تفتقر وصنعتك

ای پسر روح خلق کردم تو را غنی چگونه فقیری و صنع من تو

عزيزا بم تستدل ومن جوهر العلم اظهرتك
عزيزا بچه دليل ميكنى خودرا و از حقيقتم دانا علم ظاهر كردم تورا
لم تستعلم عن دونى ومن طين الحب عجنتك
از چه طلب دانائى ميكنى از غير من و از گل دوستى سرشتم تورا
كيف تشتغل بغيرى فارجع البصر اليك
چگونه مشغول ميشوى بغير من پس بر گردان چشم را كه بسوى تو
لتجدنى فيك قائما قادرا مقتدرا قيوما
تا بيابى مرا در تو ايستاده توانا و مقتدر و محيط
يا ابن الانسان عظم امرى لاظهر عليك من
اى پسر انسان بزرگ است امر من بر تو بعلة انيكه ظاهر كردم بر تو
اسرار العظم واستشرق عليك من
از اسرارهاى بزرگى و اشراق كردم بر تو از
انوار القدم يا ابن الوجه مشكاتى انت
نورهاى هميشه اى پسر هستى مردنگ من تو و
ومصباحى فيك فاستنور به ولا تفحص
و چراغ من در تو پس منور كن با او و تفحص مكن

عن

عَنْ غيرى لِأَنّى خلقتكَ غنيًّا وجعلتَ
از غير من بعلت اينكه خلق كردم تورا غنى و كردانيدم

النّعمةَ عليكَ بالغةً يا ابن البيان وجهُ بوجهى
نعمت را بر تو تمام اى پسر بيان روى تو بروى من

فاعرض عن غيرى لأنّ سلطانى باقٍ لا
پس اعراض كن از غير من بعلت اينكه منم پادشاهى باقى كه

يزول ابدا وملكى دائم لا يحول ابدا ان
هرگز زايل نشود و ملك من هميشه است جا بجا نشود هرگز

تطلب سوائى لن تجد ولو تفحّص فى الوجود
اگر طلب كنى سواى من نيابى و اگر تفحص كنى در وجود

سرمدا ازلا ابدا يا ابن الوجود رضوانك
هميشه ازلا ابدا اى پسر هستى بهشت تو

حبّى وجنّتك وصلى فادخل فيها و
دوستى من است و جنت تو وصال من پس داخل شو در آن

ولا تصبر هذا ما قدّر لك فى ملكوتنا

و نه صبر کنی این آنچه مقدر شده از برای تو در ملکوت ما

الأعلى وجبروتنا الأسنى يا ابن الإنسان اركض

که اعلاست و جبروت ما که اسناست ای فرزند انسان ارکض

فى بئر العماء ثمّ اسرع فى ميدان السماء

در چاه تاریک پس سرعت کن در میدان آسمان

لن تجد الراحة الا بالخضوع لامرنا

نمی یابی راحت را مگر خاضع شوی از برای امر ما

والتّضع لوجهنا يا ابن الإنسان كن لى خاضعا

و ساجد شو از برای روی ما ای پسر انسان باش از برای ما خاضع

لأكون لك متواضعا وكن لأمرى ناصرا

تا گویم هستم از برای تو متواضع و باش از برای امر ما یاری کننده

لتكون فى الملك منصورا يا ابن الوجود صنعتك

تا باشی در ملک تو را یاری کنند ای پسر وجود صنعت فرمودم تو

ما یادی

بایادی القوّة وخلقتك بانامل القدر
بدست قوة وخلق کردم ترا بانگشت قدرت
واودعت فيك جوهر نوري فاستغنِ
و ودیعه گذاردم در تو حقیقت نور من پس غنی کن
به عن كلّ شيءٍ لأنّ صنعي كاملٌ وحكمي
باو از هر چیز بعلت اینکه صنع من کامل است و حکم من
نافذٌ لا تشكّ فيه ولا تكن فيه مرتابا
نافذ است نیست شکی در او و نباشد در او ریبه
یا ابن الوجود اذكرني في ارضي لاذكرك في
ای پسر وجود ذکر کن مرا در زمین من تا ذکر کنیم ترا در
سمائي لتقرّ به عينك وتقرّ به عيني
آسمان من تا روشن شود باو چشم تو و روشن شود باو چشم من
یا ابن الانسان فاكتف بنفسي عن دوني ولا
ای پسر انسان پس کفایت کن بنفس من از غیر من و نطلب

تطلب معيناً سوائي لأن ما دوني لن يكفيك
طلب مكن اعانت كننده غير من بعلت اينكه غير من كفايت نكند ترا
ابداً يا ابن العرش سمعك سمعي وبصرك بصري
هرگز اي پسر عرش گوش تو گوش منست وچشم تو چشم منست
فابصر به لتشهد في سرك لي تقدساً عليا
پس ببين باو تا گواه شوي در حقيقت تو از براي من تقدس بلند
لاشهد لك في نفسي مقاماً رفيعاً يا ابن الروح
تا ديده شود از براي تو در نفس من مقامي مرتفع اي پسر روح
لا تطلب مني ما لا تحبه لنفسك
نخواه از من آنچيزي كه دوست نداري از براي نفس تو
ثم ارض ما قضنا لوجهك لأن ما ينفعك
پس راضي شو آنچه قضا كردم از براي وجه تو بعلت اينكه نفع ميرساند ترا
هذا ان تكن به راضياً يا ابن الوجود فاحببني
اين اگر باشي باو رضا اي پسر وجود پس دوست بدار مرا

لاُحبّك ان لم تحبني لن اُحبّك ابداً فاعرف

تا دوست دارم تو را اگر دوست نداری مرا من دوست ندارم تو را هرگز پس

یا عبد یا ابن الرّوح لا تفتخر علی المسکین بافتخار

بشناس ای بنده ای پسر روح فخر نکن بر فقرا با فخر

نفسک لانّی امشی قدّامه واراک و

نفس [illegible] اندر راه میروم پیش روی تو و میبینم تو را و

اراک فی سوء حالک والعن علیک الی الابد

میبینم تو را در بد حالی تو و لعن میکنم بر تو همیشه

یا ابن الانسان انت ملکی وملکی لا یفنی کیف

ای پسر انسان تو ملک منی و ملک من فانی نشود چگونه

تخاف من فنائک وانت نوری ونوری

میترسی از فنای تو و تو نور منی و نور من

لا یطفی کیف تضطرب من اطفائک و

خاموش نشود چگونه اضطراب می اندازد تو را خاموش شدن

انت بهائی وبهائی لا یغشی وانت قمیصی
تو روشنائی منی و روشنائی من خاموش نشود و تو پیراهن منی
وقمیصی لا یبلی فاسترح فی حبک ایای
و پیراهن من پاره نشود پس استراحت کن در دوستی برو باد
لکی تجدنی فی الافق الاعلی یا ابن المنظر الاعلی
تا اینکه بیابی مرا در افق بلند
اودعت فیک روحا منی لتکون
ودیعه گذاردم در تو روح از من تا اینکه باشی
حبیبا لی لم ترکتنی وطلبت محبوبا
دوست از برای من بچه جهت واگذاردی مرا و گرفتی
سوائی یا ابن البشر ان تحب نفسی
غیر من ای پسر بشر اگر دوست داری نفس مرا
فاعرض عن نفسک وان ترید رضائی
پس اعراض کن از نفس خود و اگر اراده داری رضای مرا

فاغمض
پس

فاغمض عن رضائك لتكون فی فانياً

پس چشم بپوش از رضای تو تا اینکه باشی در من فانی

واكون فيك باقياً يا ابن الروح روح القدس

و بوده باشم در تو باقی ای پسر روح روح پاکیزه

يبشرك بالانس كيف تحزن وروح الامر

بشارت میدهد تورا بانس چگونه محزونی وروح امر

يؤيدك على الامر كيف تحتجب ونور الوجه

تأیید دارد تورا بر امر چگونه محجوبی و نور رو

يمشي قدامك كيف تضلل يا ابن الانسان

راه میرود پیش روی تو چگونه گمراه شوی ای پسر انسان

افرح بسرور قلبك لتكون قابلاً للقائي

فرحناک باش بسرور دل تو تا اینکه باشی قابل از برای لقای

ومرآتاً لجمالي يا ابن الوجود حبي حصني من خل

و آیینه باشی از برای جمال من ای پسر وجود دوستی من حصار منست هر که داخل شد

فيه نجى وامن ومن اعرض غوى و

دران نجات یافت وایمن شد وهرکه اعراض کرد غوی

هلك يابن الانسان ان لن يصبك البلاء

هلاك شد ای پسر انسان اگر نرسد تو را بلاء

في سبيلي كيف يصبك النور وحال الجمال

در راه من چگونه برسد تو را نور ودست جمال

يابن الانسان ان اصابك من نعمة لا تفرح

ای پسر انسان اگر برسد تو را از نعمتی در خشنود

بها وان تمسك من ذلة لا تحزن

بان واگر مس کند تو را ذلة محزون نباشد

منها لان كليتهما نزولان في حين

تو از آن بعلت اینکه اینهر دو نازل میشود در هنگامی

وتبيدان في وقت يابن الانسان عظمتي

و میکذرد در زمانی ای پسر انسان بزرگی من

سلك سبل الراضين في رضائي وان لا اعلم ... شوقا للقائي كيف

عَطِيَّتِي اِلَيكَ وَكِبرِيائِي رَحمَتِي عَلَيكَ
عطای من است بسوی تو و بزرگواری من رحمت من است بر تو
وَمَا يَنبَغِي لِنَفسِي لايُدرِكُهُ اَحَدٌ وَلَن
وسزاوار نیست از برای نفس من که درک کند او را احدی
يُحصِيَهُ نَفسٌ قَد اَخزَنتَهُ فِي خَزائِنِ
واحصا کند نفسی بتحقیق پنهان است در خزائن
سِرِّي وَلَكِنَّا نَزَّلَ اَمرِي تَلَطُّفاً لِعِبادِي
حقیقت من و در کنا نزل امر من بخشش از برای بندگان من
وَتَرَحُّماً لِخَلقِي يا اَبناءَ الهُوِيَّةِ فِي الغَيبِ سَتُمنَعُونَ عَن حُبِّي
و ترحّم از برای خلق من ای پسر حقیقت ... منع کرده میشوی از دوستی من
وَتَضطَرِبُ النُّفُوسُ عَن ذِكرِي لِاَنَّ
و مضطرب میشود نفسها از ذکر من بعلت اینکه
العُقُولُ لَن يُطِيقَنِي وَالقُلُوبُ لَن يَسَعَنِي
عقلها لن یطیقنی دلها وسعت ندارد مرا

یا ابن الانسان لکلّ شیء علامة علامة الحبّ
ای پسر انسان از برای هر چیز علامتیست نشانه حبّ
الصّبر فی قضائی والاصطبار فی بلائی
صبر در قضای من و اصطبار در بلای من
یا ابن الانسان المحبّ الصّادق یرجو البلاء
ای پسر انسان دوست راست گو امید دارد بلا را
کرجاء العاصی الی المغفرة والمذنب
مثل اینکه امید دارد گناه کار بسوی آمرزش و گناه
الی الرّحمة یا ابن النّور فانس دونی وآنس
کار بسوی رحمت ای پسر نور پس فراموش کن غیر مرا و انس
بروحی ذلک من جوهر امری فاقبل الیه
بگیر بروح من اینست از حقیقت امر من پس رو کن بسوی او
یا ابن الانسان وجمالی تخضّب شعرک من دمک
ای پسر انسان قسم بجمالم رنگین شدن موی تو از خون تو

لکان

لما ان اکبر عندی عن خلق الکونین وضیاء

نباشد بزرگتر نزد من از خلق دو عالم و روشنائی

الثقلین فاجهد فیه یا عبد یابن العماء

ثقلین پس جهد کن در او ای بنده

ادعوک الی البقا و انت تبتغی الفنا ثم

میخوانم ترا بسوی بقا و تو سزاواری فنا پس

اعرضت عما نحب و اقبلت الی ما تحب

اعراض کنی ازانچه دوست داری و روکنی بسوی انچه ما دوست داریم

یابن الانسان لا تحزن الا فی بعدک عنا و لا تفرح

ای پسر انسان محزون مشو مگر انکه دور بینی خود را از ما و فرح مشو

الا فی قربک بنا و الرجوع الینا یابن البیان

مگر در نزدیکی تو بما و راجع شدن بسوی ما ای پسر بیان

حصنی انت فادخل فیه لتکن سالما

حصار من توئی پس داخل شو در آن تا انکه باشی سالم

فیك فاعرفه منك لتجدنی قریبا یا ابن الا
در تو پس بشناس او از تو تا اینکه بیابی مرا نزدیك ای پسر
لسان فکّر فی امرك ودبّر فی فعلك اتحبّ ان
انسان فکر کن در امر تو و تدبیر کن در فعل تو ایا دوست داری اینکه
تموت علی الفراش او تستشهد فی سبیلی
بمیری در رخت خواب یا اینکه شهید کردی در راه من
علی التراب فتکون مطلع امری ومظهر
بر زمین و باشی مطلع امر من و مظهر
نوری فی علی الفردوس فانصف یا عبد
نور من در اعلی بهشت پس انصاف بده ای بنده
یا ابن الوجود فاستشهد فی سبیلی راضیا
ای پسر وجود پس شهید شو در راه من و راضی
وشاکرا لقضائی لتستریح معی فی قباب
و شاکر باش از برای قضای من تا اینکه استراحت کنی با من در

العظمة
عظمت

العظمة خلف سرادق العزة یا ابن الانسان
عظمت عقب سرادق عزت ای پسر انسان
لا تحرم وجه عبدی حین الذی یسئلک
محروم مکن روی بنده هنگام آنچنانی که سؤال کند ترا
فی شیء لان وجهه وجهی فاخجل منی
در چیزی بعلت اینکه روی او روی منست پس خجل شو از من
یا ابن الروح ایقن بان الذی یأمر الناس
ای پسر روح یقین بدان بدرستیکه آنچنانکه کسیکه امر کند مردم را
بالعدل و یرتکب الفحشاء فی نفسه
بعدالت و مرتکب شود بدی در نفس او
انه هو لیس منی و لو کان علی اسمی
بدرستیکه او نیست از من اگر باشد بر اسم من
یا ابن الوجود حاسب نفسک فی کل یوم من
ای پسر وجود محاسبه کن نفس خود را در هر روز از

مِنْ قَبْلِ اَنْ تُحَاسَبَ لِاَنَّ الْمَوْتَ يَاْتِيكَ
از پیش از آنکه بکشند حساب تو لعلت آنکه می آید مرگ تورا
بَغْتَةً وَتَقُومُ عَلَى الْحِسَابِ فِى نَفْسِكَ
بغتة و بدارید بر حساب در نفس تو
يَابْنَ الْوُجُودِ كَيْفَ نَسِيتَ عُيُوبَ نَفْسِكَ وَ
ای پسر وجود چگونه فراموش کردی عیب نفس تو و
اشْتَغَلْتَ بِعُيُوبِ عِبَادِى مَنْ كَانَ
مشغول شدی بعیب بندگان من اگر باشد
عَلَى ذَلِكَ فَعَلَيْهِ لَعْنَةٌ مِنِّى يَابْنَ الْاِنْسَانِ
براین پس بر تو باد لعنت بر من ای پسر انسان
لَا تَنَفَّسْ بِخَطَاءِ اَحَدٍ مَا كُنْتَ خَاطِئًا
نفس نکش بخطاء احد مادامی که باشی خطاکار
وَاِنْ تَفْعَلْ بِغَيْرِ ذَلِكَ مَلْعُونٌ اَنْتَ
و اگر کنی بغیر این ملعونی تو و من

وَاَنَا
گواهم

وَاَنَا شَاهِدٌ بِذَلِكَ يَابْنَ الوُجُودِ لَا تَنْسُبْ
ومن گواهم باین ای پسر وجود نسبت مده
لِنَفْسٍ مَا لَا تُحِبُّهُ لِنَفْسِكَ وَلَا تَقُلْ
بر نفسی آنچه دوست نداری از برای نفس تو و نگو
مَا لَا تَفْعَلُ وَذَلِكَ اَمْرِي عَلَيْكَ فَاعْمَلْ
آنچه نمیکنی و این امر منست بر تو پس عمل کن
بِهِ يَابْنَ الوُجُودِ اِنْ يَمَسَّكَ الفَقْرُ لَا تَحْزَنْ
باو ای پسر وجود اگر مس کند ترا فقر محزون مشو
لِاَنَّ سُلْطَانَ الغَنِيِّ يَنْزِلُ عَلَيْكَ فِي
بعلت اینکه پادشاه غنی نازل میکند بر تو در این
مُدِّ الاَيَّامِ وَمِنَ الذِّلَّةِ لَا تَخَفْ لِاَنَّ
ایام واز ذلت مترس بعلت اینکه
العِزَّةَ يُصِيبُكَ فِي مُدِّ الزَّمَانِ يَابْنَ الوُجُودِ
عزت نصیب تو است در این زمان ای پسر وجود

إِنْ تُحِبُّ هٰذِهِ الدَّوْلَةَ الْبَاقِيَةَ الْأَبَدِيَّةَ
اگر دوست داری دولت باقی همیشه تو
وَهٰذِهِ الْحَيٰوةَ الْقُدْسِيَّةَ الْأَزَلِيَّةَ فَاتْرُكْ
وانی حیوه همیشه ازلیه تو پس ترک کن
هٰذِهِ الدَّوْلَةَ الْفَانِيَةَ الزَّائِلَةَ يَا ابْنَ الْإِنْسَانِ
این دولت فانی زایله تو ای پسر انسان
انت تُرِيدُ الذَّهَبَ وَأَنَا أُرِيدُ تَنْزِيهَكَ
تو اراده داری طلا و من اراده دارم تنزیه تو
عَنْهُ وَأَنْتَ عَرَفْتَ غَنَاءَ نَفْسِكَ فِيهِ
از او و تو شناخته غناء نفس تو در او
وَأَنَا عَرَفْتُ الْغَنَاءَ فِي تَقْدِيسِكَ مِنْهُ
و من شناخته ام غناء در پاکزکی تو از او
وَعَمْرِي هٰذَا عِلْمِي وَذٰلِكَ ظَنُّكَ كَيْفَ
و قسم بجان من این دانائی من است و آن گمان تو چگونه

تَجْمَعُ

بَجَمَعَ امرِیْ مَعَ امرِكَ یابن الانسان فَاَنفِق مالی علی

جمع من مع امر تو ای پسر آدم پس انفاق مال مرا بر

فقرآئی لِتُنفِقَ فی السمآء من کنوز عزٍ لا

فقرای من تا اینکه انفاق کنم در آسمان از گنجهای عزی

تُفنی وَخزآئن مجدٍ لا تُبلی ولکن وعِزّی

که فانی نمیشود و خزانهای مجدی لایبلی و لیکن قسم بجلال خودم

اِنفاقِ الرُّوح اَجملُ لو تَشهد بِعَینی یا ابن

که انفاق روح نیکوتر است اگر ببینی بچشم من ای پسر

البشر قدّرتُ لك من شجر الابهی فواکه

بشر مقدّر کردم از برای تو از درخت بها میوهای

الاَصفی کیف اعرضت عنه ورضیت

برگزیده چگونه اعراض کنی از او و راضی میشوی

بالّذی هو ادنی فارجع الی ما هو خیرٌ

با چیزی که او پست است پس برگرد بسوی آنچه او بهتر است

لَكَ فی الأُفُقِ الأعلیٰ یا ابن الوجود فاعمَل حدودی
از برای تو در افق بلند ای پسر وجود پس عمل کن حدود مرا

حبّاً لی ثمّ انهِهِ نفسَكَ عمّا تهوی طلباً
از روی دوستی من پس نهی کن نفس تو از آنچه هوا طلب

لِوصالی یا ابن الانسان لا تترُك اوامری حبّاً لجمالی
از برای وصال من ای پسر انسان ترک مکن اوامر مرا از روی دوستی جمال من

ولا تنسَ وصایای ابتغاءً لِوصالی یا ابن
و فراموش مکن وصایای مرا سزاوار از برای وصال من

الروح ببشاراتِ النورِ اُبشّرُكَ فاستبشر به
به بشارات نور بشارت میدهم ترا پس بشارت ده باو

وبرضوانِ القدسِ ادعوكَ فاستحضر
و به بهشت پاکیزه دعا میخواند ترا پس زود حاضر

فیه لِتستریحَ الی الأبد یا ابن الروح ما قدّرتُ لك
شو دراو تا اینکه استراحت کنی بسوی ابد آنچه مقدر کردم از برای تو

الراحة

الراحة الا باعراضك عن نفسك و
راحت مگر باعراض تو از نفس تو و
اقبالك بنفسي لاني وحده احب ان
اقبال تو بنفس من تعلقت اینکه من تنها است دوست
اكون محبوبا فوق كلشيء ينبغي ان يكون
دارم که باشم دوست داشته فوق هر چیز اینکه میباشد
افتخارك باسمي لا باسمك و اتكالك
افتخار تو باسم من نه بنام تو و اتکال تو
بوجهي لا بوجهك يا ابن العماء جعلت لك
بروی من نه بروی تو کردانیدم از برای
الموت لبشارة كيف تحزن منه و جعلت
مرگ را بشارة چگونه محزونی ازاو وگردانیدم
النور لك ضياء كيف تحتجب عنه يا ابن الانسان
نور از برای تو روشنائی چگونه محجوب یی ازاو ای پسر انسان

لانه ينبغي ان يكون افتخارك باسمي لا باسمك و اتكالك بوجهي لا بوجهك

بلائی عنایتی ظاهره نار ونقمة
بلای من عنایت من ست ظاهر او آتش و عذاب
وباطنه نور ورحمة فاستبق الیه
وباطن او نورست ورحمت پس سبقت بگیر بوی
لتکون نوراً ازلیاً وروحاً قدمیاً
تا اینکه باشی نور حقیقی وروح قدیمی
وهو امری فاعرفه یابن الأن قد مضی
واوست امر من پس بشناس او تحقیق گذشت
علیک ایام واشتغلت فیها بما
بر تو ایامی و مشغول بودی دران بانچه
تهوی به نفسک من الظنون و
هوای باو نفس تو از گمونها و
الاوهام الی متی تکون راقداً الی
وهم‌ها تا کدام زمان بودی خفته بوی

لباطل

بساطك فارفع راسك عن النوم
باط تو پس بلند کن سر تو از نوم
فان الشمس قد ارتفعت فی وسط
پس بدرستیکه آفتاب بلند شده در میان
الزوال لعل یستشرق علیک من
ظهر شاید اشراق کند بر تو از
انوار الجمال یابن الانسان لا تتعد عن
نورهای جمال ای پسر انسان تجاوز مکن از
حدک ولا تدعی ما لا ینبغی لنفسک
حد تو و نخوان مرا الخ سزاوار از برای نفس تو
فاسجد لطلعة ربک ذو القدرة
پس ساجد شو از برای طلعه پروردگار تو صاحب توانائی
والاقتدار یابن الانسان اشرقت علیک
و قدرت ای پسر انسان اشراق کرد بر تو

النور من افق الطور ونفخت روح
نور از افق طور و دمیدم روح
نفسك
السنا فی سیناء قلبك فافرغ
سنا در سیناء قلب تو پس فارغ
عن الحجبات والظنونات ثم ادخل
شو از حجبات و گمان ها پس داخل شو
على البساط لتكون قابلا للبقاء
بر بساط تا اینکه باشی قابل از برای بقاء
لا یقا للقا کیلا یاخذك موت
لایق از برای لقا زود باشد دریابد تو را مرگ
لا نصب ولا لغوب بان الروح خلقتك
نباشد نصب و نه لغوب از سر روح خلق کردم تو را
عالیا جعلت نفسك دانیا فاصعد
عالی گردانید نفس تو تو را پست پس بلند شو

الی
بسوی

إلی ما خلقت به یا ابن الانسان ازلیتی ابداعی
بسوی آنچه خلق شدی ای پسر انسان حقیقت من ابداع ام
ابدعتها لك فاجعلها رداء هیکلك و
تازه کردم آن از برای تو پس بگردان آنرا ردا از برای هیکل تو
احدیتی احداثی اخترعتها لاجلك
یکتائی من احداث من اختراع کردم آنرا لاجل تو
فاجعلها قمیص نفسك لتکون مشرق
پس بگردان آنرا پراهن از برای نفس تو تا اینکه باشی مشرق
قیومیتی الی الابد یا ابن الجمال و روحی و
قیومیت من بسوی ابد ای پسر جمال قسم بروح من و
عنایتی ثم رحمتی وجمالی کلما نزلت
عنایت من پس رحمت من و جمال من هر آنچه نازل شد
علیك من لسان القدرة وکتبها من
بر تو از زبان قدرة و نوشته شد آن از

قَلَمَ القُوَّةِ قَدْ نَزَّلْنَا عَلَى قَدْرِكَ وَلَحْنِكَ
قلم قوة بتحقيق نازل کردم بر قدر تو ولحن تو
لَا عَلَى شَأنِي وَلَحْنِي يا ابناء الانسان هَلْ عَرَفْتُم
نه بر شأن من ولحن من ای پسران انسان آیا شناختید
لِمَ خَلَقْنَاكُم مِنْ تُرَابٍ وَاحِدٍ لِئَلَّا يَفْتَخِرَ
از چه جهت خلق کردم شما را از خاک یگانه تا اینکه فخر نکند
أَحَدٌ عَلَى أَحَدٍ وَتَفَكَّرُوا فِي كُلِّ حِينٍ
کسی بر کسی و فکر کنند در هر آن
فِي خَلْقِ أَنْفُسِكُمْ إِذاً يَنْبَغِي كَمَا خَلَقْنَاكُمْ
در خلق نفسهای شما در اینهنگام سزاوار است اکنه خلق کردم شما را
مِنْ شَيْءٍ وَاحِدٍ تَكُونُونَ كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ
از یک چیز واحد گویا باشید مثل نفس یگانه
بِحَيْثُ تَمْشُونَ عَلَى رِجْلٍ وَاحِدٍ وَتَأكُلُونَ
بحیثیتی که راه روید بر پای واحد و بخورید

من فم واحد ولتسكنون في ارض واحدة
از دهان یگانه و ساکن شوید در زمین یگانه
حتى تظهر من كينونتكم واعمالكم وافعالكم
تا اینکه ظاهر شود از حقایق شما و اعمال شما و افعال شما
آيات التوحيد وجواهر التجريد هذا نصحي
آیات یگانگی و حقیقت مجردی است نصحی
عليكم يا ملأ الانوار فانتصحوا منه
بر شما ای گروه نورها پس گوش کنید نصحت از من
لتجدوا ثمرات القدس من سدرة عز
تا بیابید میوه‌های پاکیزه از درخت عز
منيع يا ابن من قام بذاته في ملكوت نفسه فاعلم
منیع ای پسر کسی که استاده بذات او در ملکوت نفس او پس بدان
باني قد ارسلت عليك من روايح القدس
بدرستی و بتحقیق که فرستاده شد بر تو از روایح پاکیزه

كُلَّهَا وَاتْمَمْتَ الْقَوْلَ عَلَيْكَ وَاكْمَلْتُ
همه ان و تمام گردید گفتن بر تو و کامل شد
النِّعْمَةَ بِكَ وَرَضِيتُ لَكَ مَا رَضِيتُ
نعمت بتو و راضی شدم از برای تو انچه راضی
لِنَفْسِي فَارْضَ عَنِّي ثُمَّ اشْكُرْ لِي يَا ابْنَ الْانْسَان
شدم از برای نفس خود پس راضی شو از من پس شکر کن از برای من
فَاكْتُبْ كُلَّمَا الْقَيْنَاكَ حِينَئِذٍ مِنْ مِدَادِ
پس بنویس انچه القا کردیم تو را در این هنگام از مرکب
النُّورِ عَلَى لَوْحِ الرُّوحِ وَانْ لَنْ تَقْدِرَ عَلَى
نور بر لوح روح واگر قدرت نداری بر
ذَلِكَ فَاجْعَلِ الْمِدَادَ مِنْ جَوْهَرِ الْفُؤَادِ
این پس بگردان از مرکب از حقیقت فؤاد
وَانْ لَنْ تَسْتَطِيعَ فَاكْتُبْ مِنَ الْمِدَادِ الْاحْمَر
واگر استطاعت نداری پس بنویس از مرکب قرمز

الذی
الکاف

اَلَّذَی سُفِکَ فی سَبِیلی فَاِنَّهُ اَجَلی

اجنانی که ریخته در راه من پس بدرستیکه او شرنع

عِنْدِی عَنَ کُلِّ شَیءٍ لِتُثبتَ نُوْدِی

ثرات نزد من از همه چیز تا ثابت باز نورمن

الی الأبَدَ

سوی ابد

ایصاحبان هوش وگوش اول سروش دوست بشنو

ای بلبل معنوی

جز در گلبن معانی جای مگزین و ای هدهد سلیمان عشق جز در صبای جانان وطن مگیر و ای عنقای بقا جز در وفا محل مپذیر اینست مکان تو اگر بلا مکان بپر جان بر پری و آهنگ مقام خود رایگان نمای ای پسر روح هر طیری را نظر بر آشیان است و هر بلبلی را مقصود جمال گل مگر طیور افئده عباد که بتراب فانی قانع شده از

از ایشان باقی در مانده اند و بعضیهای بعد توجه نمود
از گلهای قرب محروم گشته اند زهی حیرت و حسرت
و افسوس و دریغ که با برقی از امواج رفیق اعلی گذشته اند
و از افق الهی در مانده اند ای دوست در روضه
قلب جز گل عشق مکار و از ذیل بلبل حب و شوق دست
مدار مصاحبت ابرار را غنیمت دان و از مرافقت
اشرار دست و دل هر دو بردار ای پسر انصاف کدام
عاشق که جز در وطن معشوق محل گیرد و کدام طالب که
بی مطلوب راحت جوید عاشق صادق را حیات
در وصال است و موت در فراق و صدرشان از
صبر خالی و قلوبشان از اضطرار مقدس از صد هزار
جان درگذرند و بکوی جانان شتابند ای پسر خاک
براستی میگویم که غافل ترین عباد کسی است که در قول مجادله
نماید و بر برادر خود تفوق جوید بگو ای برادران با عمال

خود را بیارائید نه باقوال ای پسران ارض براستی بدانید
قلبیکه در او شائبه حسد باقی باشد البته بجبروت باقی در
نیاید و از ملکوت تقدیس من روائح قدس نشنود ای پسر حب
از تو تا رفرف امتناع قرب و سدره ارتفاع عشق
قدمی فاصله قدم اول بردار و قدم دیگر بر عالم قدم گذار
و در سرادق خلد وارد شو پس بشنو آنچه از قلم عز نزول
یافت ای پسر عز در سبیل قدس چالاک شو و بر افلاک
انس قدم گذار و قلب را بصیقل روح پاک کن و آهنگ
ساحت لولاک نما ای سایه نابود از مدارج ذل وهم بگذر و
بمعارج عز یقین اندر آ چشم حق بگشا تا جمال
مبین بینی و تبارک الله احسن الخالقین گوئی
ای پسر نابود براستی بشنو که چشم فانی جمال باقی
نشناسد و دل مرده جز بگل پژمرده مشغول نشود
زیرا که هر قرینی قرین خود را جوید و بجنس خود انس

گیرد **ای پسر تراب** کور شو تا جمالم بینی و کر شو تا لحن و صوت
ملیحم را شنوی و جاهل شو تا از علمم نصیب بری و فقیر شو تا
از بحر غنای لایزالم قسمت بی زوال برداری کور شو یعنی
از مشاهده غیر جمال من و کر شو یعنی از استماع کلام غیر من
و جاهل شو یعنی از سوای علم من تا با چشم پاک و دل طیب
و گوش لطیف بساحت قدسم درآئی **ای صاحب دو چشم**
چشمی بربند و چشمی برگشا بربند یعنی از عالم و عالمیان
برگشا یعنی بجمال قدس جانان **ای پسران من** ترسم که از
نغمه ورقا فیض نبرده بدیار فنا راجع شوید و جمال گل
ندیده به آب و گل باز گردید **ای دوستان** بجمال فانی از جمال
باقی مگذرید و بخاکدان ترابی دل مبندید **ای پسر روح**
وقتی آید که بلبل قدس معنوی از بیان اسرار معانی
ممنوع شود و جمیع از نغمه رحمانی و ندای سبحانی ممنوع
گردید **ای پسر غفلت** دریغ که صد هزار لسان قدس

در

در لسانی ناطق و صد هزار معانی غیبی در لحنی ظاهر و
لکن گوشی نه تا بشنود و قلبی نه تا حرفی بیابد ای همگنان ابواب
لامکان باز گشته و دیار جانان از دم عاشقان زینت
یافته و جمیع از این شهر روحانی محروم مانده اند الا قلیلی
و از آن قلیل هم با قلب طاهر و نفس مقدس مشهود نگشت
الا اقل قلیل ای اهل فردوس برین اهل یقین را اخبار نمائید
که در فضای قدس قرب رضوان روضه جدیدی ظاهر
گشته و جمیع اهل عالین و هیاکل خلد برین طائف حول
او گشته اند پس جهدی نمائید تا بآن مقام درآئید و حقایق
اسرار عشق را از شقائقش جوئید و جمیع حکمتهای
بالغه احدیه را از اثمار باقیه اش بیابید قرت ابصار الذین
هم دخلوا فیه آمنین ای دوستان آیا فراموش کردید
آن صبح صادق روشنیرا که در ظل شجره انیسا که در
فردوس اعظم غرس شده جمیع در آن فضای قدس

مبارک نزد من حاضر بوده اید و بهر کلمهٔ طیّبه تکلّم فرمودم
و جمیع آن کلمات را شنیده و مدهوش گشتید و آن کلمات
این بود ای دوستان رضای خود را بر رضای من اختیار مکنید
و آنچه را که برای شما نخواهم هرگز نخواهید و با دلهای مرده که
با آمال و آرزو آلوده شده نزد من نیائید اگر صدر را
مقدّس کنید حال آن صحرا و آن فضا را بنظر در آورید
و بیان من بر همه شما معلوم شود در سطر هشتم از اسطر
قدس که در لوح پنجم از فردوس است میفرماید ای مردگان
غفلت قرنها گذشت و عمر گرانمایه را بانتها رسانده
اید و نفس پاکی از شما بساحت قدس ما نیامد در ابحر شرک
مستغرقید و کلمهٔ توحید بر زبان میرانید مبغوض
مرا محبوب خود دانسته اید و دشمن مرا دوست خود گرفته
اید و در ارض من بکمال خرّمی و سرور مشی مینمائید
و غافل از آنکه زمین من از شما بیزار است و اشیای ارض

زمین

از تو درگریز اگر فی الجمله بصر بگشائی صد هزار حزن را
ازاین سر در خوشی دانی و فنا را ازاین حیات نکوتر
شمری ای خاک متحرک من بتو مانوسم و تو از من نافور
سیف عصیان شجره امید تو را بریده و در جمیع احوال
بتو نزدیکم و تو در جمیع احوال از من دور و من عزت بی
زوال برای تو اختیار نمودم و تو ذلت بی منتها برای خود پسندیدی
آخر تا وقت باقی مانده رجوع کن و فرصت را مگذار
ای پسر عشق اهل دانش و بینش سالها کوشیدند و
بوصال ذو الجلال فائز نگشتند و عمرها دویدند
و بلقای ذو الجمال نرسیدند و تو نادویده بمنزل رسیدی
و ناطلبیده بمطلب واصل شدی و بعد از جمیع این مقام
و رتبه بحجاب نفس خود چنان محتجب ماندی که چشمت بجمال
دوست نیفتاد و دستت بدامن یار نرسید فتعجبوا
من ذلک یا اولی الابصار ای اهل دیار عشق شمع

باقی را ارياح فانی احاطه نموده و جمال غلام روحانی در
غبار تيره ظلمانی مستور مانده سلطان سلاطين
عشق در دست رعايای ظلم مظلوم و حمامه قدسی در
دست جغدان گرفتار جميع اهل سرادق ابهی و ملأ اعلی
نوحه و ندبه مينمايند و شما در كمال راحت در ارض
غفلت اقامت نموده ايد و خود را هم از دوستان خالص
محسوب داشته ايد فباطل ما انتم تظنّون ای جهلای
معروف بعلم چرا در ظاهر دعوی شبانی كنيد و در باطن
ذئب اغنام من شده ايد مثل شما مثل ستاره
قبل از صبح است كه در ظاهر دری و روشن است و در
باطن سبب اضلال و هلاكت كاروانهای مدينه و ديار
من است ای بظاهر آراسته و بباطن كاسته مثل شما مثل آب تلخ
صافی است كه كمال لطافت وصفا از او در ظاهر مشهود
شود چون بدست صرّاف ذائقه احديه افتد قطره

ازان

ازان را قبول نفرماید بلی تجلّی افتاب در تراب و مرآت
هر دو موجود است ولکن از فرقدان تا ارض فرق دان
بلکه فرق بی منتها درمیان ای دوست لسانی من قدری تأمّل
اختیار کن هرگز شنیدهٔ که یار و اغیار در قلبی بگنجد
پس اغیار را بران تا جانان بمنزل خود درآید ای
پی انصاف جمیع انچه در اسمانها و زمین است برای تو
مقرّر داشتم مگر قلوب را که محلّ نزول تجلّی جمال و
اجلال خود مقرّر داشتم و تو منزل و محلّ مرا بغیر من
گذاشتی چنانچه در هر زمان که ظهور قدس من آهنگ
مکان خود نمود غیر خود را یافت اغیار دید و لامکان
بحرم جانان شتافت و مع ذلک ستر نمودم و سرّ نگشودم
و خجلت تورا نپسندیدم ای جوهر هوی بسا سحرگاهان
که از مشرق لامکان بمکان تو آمدم و تورا در بستر
راحت بغیر خود مشغول یافتم و چون برق روحانی بغمام

عزّ سلطانی رجوع نمودم و در مکامن قرب خود
نزد جنود قدس اظهار نداشتم ای پسر جود در بادیه‌های
عدم بودی و ترا بمدد تراب امریه در عالم ملکیه ظاهر نمودم
و جمیع ذرّات ممکنات و حقایق کائنات را بر تربیت تو
گماشتم چنانچه قبل از خروج تو از بطن امّ دو چشمهٔ شیر
منیر برای تو مقرّر داشتم و چشمها برای حفظ تو گماشتم
و حبّ ترا بقلوب القا نمودم و بصرف جود در ظلّ رحمت
ساکن نمودم و از جوهر فضل و رحمت ترا حفظ فرمودم
و مقصود من از جمیع این مراتب آن بود که بجبروت باقی
ما درآئی و قابل بخششهای غیبی ما شوی و تو غافل چون بثمر
آمدی از تمام نعمتهایم غفلت نمودی و بگمان باطل خود پرداختی
بقسمیکه بالمرّه فراموش نمودی و از باب دوست بایوان
دشمن مقرّ یافتی و مسکن نمودی ای بنده دنیا در سحرگاهان
نسیم عنایت من بر تو مرور نمود و ترا در فراش غفلت خفته

یافت

یافت و بر حال تو گریست و بازگشت ای پسر ارض اگر
مرا خواهی جز مرا مخواه و اگر اراده جمالم داری چشم از
عالمیان بردار زیرا که اراده من و غیر من چون آب و آتش
در یک دل و قلب نگنجد ای بیگانه با یگانه شمع دلت برافروخته
دست قدرت من است او را ببادهای مخالف خاموش
مکن و طبیب جمیع علتهای تو ذکر من است فراموشش منما
حب مرا سرمایه کن و چون بصر و جان عزیزش دار ای اهل
رضوان من نهال محبت و دوستی شما را در روضه قدس رضوان
بید ملاطفت غرس نمودم و به نیسان مرحمت آبش دادم
حال نزدیک بثمر رسیده جهدی نمائید تا محفوظ ماند
و بنار امل و شهوت نسوزد ای برادر من از لسان شکرینم
کلمات نازنینم شنو و از لب نمکینم سلسبیل قدس معنوی
بیاشام یعنی تخمهای حکمت لدنیم را در ارض طاهر قلب
بیفشان و باب یقین آبش ده تا سنبلات علم و حکمت

من شجر سبز از بلده طیبه انبات نماید ای پسر روح قفس بشکن
و چون همای عشق بهوای قدس پرواز کن و از نفس بگذر و با
نفس رحمانی در فضای قدس ربانی بیارام ای پسر خاک براحت
یومی قانع مشو و از راحت بی‌زوال باقیه مگذر و گلشن
باقی عیش جاودانی را بگلخن فانی ترابی تبدیل منما از
زندان تن بصحرای خوش جان عروج کن و از قفس حزن
امکان برضوان دلکش لامکان بخرام ای بنده من از بند
ملک خود را رهائی بخش و از حبس نفس خود را آزاد
کن وقت را غنیمت شمر زیرا که این وقت را دیگر
نبینی و این زمان را هرگز نیابی ای بنده من اگر سلطنت
باقی بینی البته بکمال جد از ملک فانی درگذری ولکن ستر
آنرا حکمتها و جلوه اینرا رمزها و جز افئده پاک ادراک
ننماید دل را از غل پاک کن و بی حسد ببساط قدس احد
بخرام ای دوستان من در سبیل رضای دوست مشی نمائید

و رضای

در رضای او در خلق او بود و خواهد بود یعنی دوست پی رضای
دوست خود در بلیت او وا خود نشود و در اموال او تصرف
ننماید و رضای خود را بر رضای او ترجیح ندهد و خود را در هیچ
امری مقدم نشمارد فتفکروا فی ذلک یا اولی الافکار ای رفیق
عرشی بد مشنو و بد مبین و خود را ذلیل مکن و عویل
بر می آور یعنی بد مگو تا نشنوی و عیب مردم را بزرگ مدان
تا عیب تو بزرگ ننماید و ذلت نفسی مپسند تا ذلت تو
چهره نگشاید پس با دل پاک و قلب طاهر و صدر مقدس
و خاطر منزه در ایام عمر خود که اقل از آنی محسوب است
فارغ باش تا بفراغت از این جسد فانی بفردوس معانی
راجع شوی و در ملکوت باقی مقر یابی وای وای ای عاشقان
هوای نفسانی از معشوق روحانی چنین بر گذشته اید
و بخیال شیطانی دل محکم بسته اید ساجد خیالید و اسم
انرا حق گذاشته و ناظر خارید و نام آنرا گل گذارده اید

نه نفس فارغی از شما برآمد و نه نسیم انقطاعی از ارض
قلوبتان وزید نصایح مشفقه محبوب را بباد داده اید
و از صفحه دل محو نموده اید و چون بهایم در سبزه زار شهوت
و امل تعیش مینمائید ای برادران طریق چرا از ذکر
نگار غافل گشته اید و از قرب حضرت یار دور مانده
اید صرف جمال در سرادق بیمثال بر عرش جلال
مستوی و شما بهوای خود بجدال مشغول گشته اید روایح
قدس میوزد و نسایم جود در هبوب و کل بزکام مبتلا
شده اند و از جمیع محروم مانده اید ~~صرف جمال در~~
~~سرادق بیمثال بر عرش جلال مستوی و شما بهوای~~
~~خود بجدال مشغول گشته اید روایح قدس میوزد و نسایم~~
~~جود در هبوب و کل بزکام مبتلا شده اید و از جمیع محروم~~
مانده اید پس زهی حسرت بر شما و علی الذین یمشون علی
اعقابکم و علی اثر اقدامکم هم یمرون ای پسران امل جامه غرور

ازتن برآید و ثوب تکبر ازبدن بیندازید در سطر سیم
از اسطر نقاکر در لوح یا قویّه با قلم خفی ثبت شده است
ای برادران با دلیل بر مدارا نمائید و از دنیا دل بردارید
بعزت افتخار ننمائید و از ذلت ننگ ندارید قسم
بجان من که کل را از تراب خلق نمودم و البته بخاک
راجع فرمایم ای پسر تراب اغنیا را از ناله سحرگاهی فقرا
اخبار کنید که مبادا از غفلت بهلاکت افتند و از
سدره دولت بی نصیب مانند الکرم و الجود من خصائلی
فهنیئاً لمن تزین بخصالی ای پسران غفلت و هوی دشمن مرا در خانه
من جا داده اید و دوست مرا از خود رانده اید اگر
نه چنین است حرص بیگانه را چرا در قلب جای داده اید
و حب عزیز مرا در صدر خود منزل داده اید باید از حرص
و هوی حرص را باید گذاشت و بقناعت قانع شد
که لازال حریص محروم بوده و قانع محبوب و مقبول

ای پسر ترا در فقر اضطراب نشاید و در غنا اطمینان
نباید هر فقیر را غنا در پیست و هر غنا را فنا از
عقبست لکن فقر از ماسوی نعمتیست بزرگ حقیر
مشمرید زیرا که در غایت آن غنای بالله درخ
شده و حجاب نباید و در این مقام معنی انتم الفقراء
الی الله والله هو الغنی چون صبح صادق از
افق قلب عاشق طاهر و باهر و هویدا و آشکار
شود و بر عرش غنا متمکن شود و مقر یابد ای مغروران
باموال فانیه بدانید غنا سدیست محکم میان طالب
و مطلوب و عاشق و معشوق هرگز غنی بر مقر قرب
وارد نشود و بمدینه رضا و تسلیم در نیاید
مگر قلیلی پس نیکوست حال آن غنی که غنا از
ملکوت جاودانی منعش ننماید و از دولت ابدی
محرومش نگرداند قسم باسم اعظم که نور آن غنی

اهل سما نیز از روشنی بخشد چنانچه شمس اهل زمین را

ای پسر غفلت و هوی دشمن مرا در خانهٔ من راه داده اید و دوست مرا از خود رانده اید چنانچه حبّ غیر مرا در دل منزل داده اید بشنوید ندای دوست را و بر رضوان آن اقبال نمائید دوستان ظاهره نظر بمصلحت خود یکدیگر را دوست داشته و دارند ولکن دوست معنوی شما را لاجل شما دوست داشته و دارد بلکه مخصوص هدایت شما بلایای لاتحصی قبول فرموده بچنین دوست جفا مکنید و بکویش بشتابید اینست شمس کلمه صدق و وفا که از افق مالک اسما اشراق فرموده ای اُجمع
افتحوا آذانکم لاصغاء کلمة الله المهیمن القیوم

ای اغنیای ارض فقرا امانت منند در میان شما پس امانت مرا درست حفظ نمائید و براحت نفس خود تمام نپردازید

ای فرزند روحانی من از آلایش غنا پاک شو و با کمال آسایش

در افلاک فقر من قدم گذار تا خمر بقا از عین فنا
بیاشامی ای پسر من صحبت اشرار غم بیفزاید و مصاحبت
ابرار زنگ دل بزداید من اراد ان یأنس مع
الله فلیأنس مع احبائه و من اراد ان یسمع کلام
الله فلیسمع کلمات اصفیائه زنهار ای پسر خاک با اشرار
الفت مگیر و مؤانست مجو که مجالست اشرار نور جان را
بنار حسبان تبدیل نماید ای پسر نور اگر فیض روح القدس
طلبی با احرار مصاحب شو زیرا که ابرار جام باقی
از کف ساقی خلد نوشیده اند و قلب مردگان را
چون صبح صادق زنده و منیر و روشن نمایند ای غافلان
گمان مبرید که اسرار قلوب شما مستور است بلکه بیقین
بدانید که بخطی جلی مسطور گشته و در پیش گاه حضور
مشهود است ای دوستان براستی میگویم که جمیع آنچه
در قلوب مستور نموده اید نزد ما چون روز واضح و ظاهر

و هویدا

وبصورتیست
ولکن ستران را بسبب جود و فضل ماست نه استحقاق
شما ای اهل ارض براستی بدانید که بلای ناگهان شما را در پی
است و عقاب عظیم از عقب گمان مبرید که آنچه را مرتکب
شده اید از نظر محو شده قسم بجمالم که در الواح زبرجدی
از قلم جلی جمیع اعمال شما ثبت شده ای ظالمان ارض از ظلم
دست خود را کوتاه نمائید که قسم یاد نموده ام که از ظلم احدی
نگذرم و این عهدیست که در لوح محفوظ حفظ و محتوم
و بخاتم عز مختوم نموده ام ای عاصیان بردباری من شما را جری
نموده و صبر من شما را بغفلت آورده که در سبیلهای مهلک
خطرناک بر مرکب نار نفس بی باک میرانید گویا مرا غافل
شمرده اید و یا بیخبر انگاشته اید ای مهاجران لسان
مخصوص ذکر منست بغیبت میالائید و اگر نفس ناری
غلبه نماید بذکر عیوب خود مشغول شوید نه بغیبت خلق من
زیرا که هر کدام از شما بنفس خود ابصر و اعرفید از

از نفوس عباد من ای پسران ملک بدانید چون صبح نورانی
از افق قدس صمدانی بردمد البته اسرار و اعمال شیطانی
که در لیل ظلمانی معمول شده ظاهر شود و بر عالمیان
هویدا گردد ای دوستان سراج مردهٔ ضلالت را
خاموش کنید و مشاعل باقیه هدایت در قلب و دل برافروزید
که عنقریب صرافان وجود در پیشگاه حضور معبود
جز تقوای خالص نپذیرند و غیر عمل پاک قبول ننمایند ای پسر
خاک چگونه است که با دست آلوده بشکر مباشرت جامه
خود نمائی و با دل آلوده بکثافت شهوت و هوی معاشرت
مرا جوئی و بممالک قدسم راه خواهی هیهات هیهات
عمّا انتم تریدون ای پسر هوی تا کی در هوای نفسانی طیران
نمائی پر عنایت فرمودم تا در هوای قدس معانی پرواز نمائی
نه در فضای ظلمت ظلمانی شانه مرحمت فرمودم تا گیسوی
مشکینم را شانه نمائی نه گلویم را بخراشی ای پسر عیش خوش

ساحتی است ساحت هستی اگر اندر آئی و نیکو بساطیست
بساط قدس اگر از ملک ادنی برتر خرامی و ملیح است نشاط
مستی اگر از ساغر قدس بیاشامی اگر باین مراتب فائز
شوی از هستی و فنا و محنت و خطا فارغ شوی ای دوستان من
یاد آورید آن عهدی را که در جبل فاران که در بقعهٔ
مبارکهٔ زمان واقع شده با من نموده اید و ملأ اعلی
و اصحاب مدین بقا را بر آن عهد گواه گرفتم و حال
احدی را بر آن عهد قائم نمی بینم البته غرور و نافرمانی
آنرا از قلوب محو نموده بقسمی که اثری از آن باقی نمانده و من
دانستم صبر نمودم و اظهار نداشتم ای بندهٔ من مثل تو
مثل سیف پرجوهریست که در غلاف تیره پنهان
باشد و باین سبب قدر آن بر جوهریان مستور ماند
پس از غلاف نفس و هوی بیرون آی تا جوهر تو بر
عالمیان هویدا و روشن آید ای دوست من تو شمس

سماء قدس معنوی خود را بکسوف دنیا میالای حجاب
غفلت را خرق کن تا بی پرده و حجاب از خلف
سحاب بدر آئی و جمیع موجودات را بخلعت هستی بیارائی

ای ابنای غرور بسلطنت فانی ایامی از جبروت باقی من
گذشته اید و خود را بلباس زرد و سرخ می آرائید و بدین
سبب افتخار مینمائید پس بجان حق هم که جمیع را در خیمه
یکرنگ تراب درآورم و همه این رنگهای مختلف را
از میان بردارم مگر کسانیکه برنگ من درآمده باشند
و آن تقدیس از همه رنگهاست ای ابنای غفلت ای ابناء غفلت
بپادشاهی فانی دل مبندید و سرور مشوید که مثل شما
مثل طیر غافلی است که بر شاخه باغی در کمال اطمینان
بسراید و صبحی صیاد اجل او را بخاک اندازد دیگر از نغمه
و هیکل و رنگ او اثری باقی نماند پس پند گیرید ای بندگان
هوی در سطر اول لوح مذکور و مسطور است و در سرادق

حفظ

حفظ الله دستوریست ای بندگان من ملکوت بی زوال را
بی زوالی از دست منه و شاهنشهی فردوس را بشهوتی از دست مده
ای پسر نور از فیض روح القدس طلب با اخیار مصاحب شو
زیرا که ابرار جام باقی از کف ساقی خلد نوشیده اند و قلب
مردگان را چون صبح صادق زنده و منیر و روشن نمایند شبنم
ای پسر انسان شبنمی از ژرف دریای رحمت خود بر عالمیان مبذول داشتم
و احدی را مقبل نیافتم زیرا که کل از خمر باقی لطیف توحید
بماء کثیف نبید اقبال نموده اند و از کأس جمال قدس
بجام فانی قانع شده اند فبئس ما هم به یقنعون
ای بیگانه با یگانه شمع دلت برافروخته دست قدرت من است
او را خاموش مکن و طبیب جمیع علتهای تو ذکر من است
فراموشش منما حب مرا سرمایه خود کن و چون بصر و جان
عزیزش دار ای پسر خاک از خمر بی مثال محبوب لایزال
چشم مپوش و بخمر کدره فانی چشم مگشا از دست ساقی
احدیه کأس باقیه برگیر تا همه هوش شوی و از سروش غیب

غیب معنوی بشنوی بگو ای پست فطرتان از شراب صافی
قدسم چرا باب فانی رجوع نموده‌اید ای پسر گرامی من
حکمای عباد آنانند که تا سمع نیابند لب نگشایند چنانچه
ساقی تا طلب نه بیند ساغر نبخشد و عاشق تا بجمال معشوق
فائز نشود از جان نخروشد پس باید حبّهای حکمت و علم
را در ارض طیّب مبذول دارند و مستور نمایند تا سنبلات
حکمت الهی از دل برآید نه از گل یا ابن العزّ لا زال هدایات
باقوال بوده و این زمان بافعال گشته یعنی باید جمیع افعال
قدسی از هیکل انسانی ظاهر شود چه که در اقوال کل
شریکند ولکن افعال پاک و مقدّس مخصوص دوستان
ماست پس بجان سعی نمائید تا بافعال پاک مقدّس از جمیع
ناس ممتاز شوید کذلک انصحناکم فی الواح قدس
منیر یا ابن الانصاف در لیل جمال هیکل قدس وفا از عقبه زمردی
وفا بسدره منتهی راجع شد و گریست گریستنی که جمیع
ملأ عالین و کروبین از ناله او گریستند و بعد از سبب

نوحه و ندبه استغفار رفت مذکور داشت که حسب الامر
در عقبهٔ وفا منتظر ماندم و رائحهٔ وفا از اهل ارض استشمام
و بعد آهنگ رجوع نمودم ملحوظ افتاد که حمامات قدسی چند
در دست کلاب ارض مبتلا شده اند اینوقت این
حوریهٔ الهی از قصر روحانی بی ستر و حجاب بیرون دوید
و سؤال از اسامی ایشان نمود و جمیع مذکور شد الا اسمی
از اسماء و چون اصرار رفت حرف اوّل اسم از لسان
جاری شده که اهل غرفات از مکامن عزّ خود بیرون
دویدند. و چون بحرف دوم رسید جمیع بر تراب ریختند
در این وقت ندا از مکمن قرب رسید زیاده بر این
جایز نه انّا کنّا شهداء علی ما فعلوا و حینئذ کانوا
ان یفعلون

ای فرزند کنیزم از لسان رحمن سلسبیل معانی بنوش
و از مشرق بیان سبحان اشراق انوار شمس تبیان من
غیر ستر و کتمان مشاهده نما تخمهای حکمت لدنیم را در ارض

قلب بفشان و باب یقین آبش ده تا سنبلات علم
و حکمت من سرسبز از بلده طیبه انبات نماید ای بندگان من
شما اشجار رضوان منید باید باثمار بدیعه منیعه ظاهر
شوید تا خود و دیگران از شما منتفع شوند لذا بر کل لازم
که بصنایع و اکتساب مشغول شوند اینست اسباب غنا
یا اولی الالباب و انّ الامور معلّقة باسبابها و
فضل الله یغنیکم و اشجار بی ثمار لایق نار بوده و خواهد بود
ای بنده من پست ترین ناس نفوسی استند که بی ثمر در ارض
ظاهرند و فی الحقیقه از اموات محسوبند بلکه اموات
ازآن نفوس معطّله مهمله ارجح عند الله ای بنده من بهترین
ناس آنانند که باقتراف تحصیل کنند و صرف خود و ذوی
القربی و فقرای ارض نمایند حبّاً لله ربّ العالمین یا هو
افنان حقیقی کلمه الهی است که تربیت اهل دیار معانی
و بیان منوط باوست و اوست روح حقیقی و ماء معنوی
که حیوة کل شیء از مدد و عنایت او بوده و خواهد بود

وبتجلی

وتجلّی او در هر مرآتی بلون او ظاهر مثلا در مرایای
قلوب حکما تجلی فرمود حکمت ظاهر شد و هم چنین
در مرایای افئده اهل صنعت اشراق نمود صنایع بدیعه
منیعه ظاهر و در افئده عارفین تجلّی فرمود بدایع
عرفان و حقایق تبیان ظاهر شده جمیع اهل
عالم آنچه در او ظاهر باشان قائم و از او ظاهر
و ایشان از شمس کلمه ربّانیه موجود و اسماء حسنی
وصفات علیا طائف حول کلمه بوده و خواهد بود
اوست نار الهی و حین در صدور بر افروخت ماسوی
الله را بسوخت افئده عشّاق از این نار
در احتراق و این نار حقیقت ماءست که بصورت
نار ظاهر شده ظاهرها نار و باطنها نور و از این
ماء کل شیء باقی بوده و خواهد بود و من الماء کل شیء حیّ
از خدا میطلبم که این ماء عذب الهی از این سلسبیل

روحانی بباشیم و از عالم و عالمیان در سبیل
محبّتش بگذریم والبهآء علی اهل البهآء،
عروس معانی بدیعه که ورای پردهای بیان مستور
و پنهان بود بعنایت الهی و الطاف ربانی چون شعاع
منیر جمال دوست ظاهر و هویدا شد شهادت میدهم
ای دوستان که نعمت تمام و حجّت کامل و برهان ظاهر
و دلیل ثابت آمد دیگر همّت شما از سبل انقطاع
چه ظاهر نماید و کذلک تمّت النعمه علیکم و علی من فی
السموات و الارض و الحمد لله ربّ العالمین

بسم ربّنا العلیّ الأعلی

الباب المذکور فی بیان انّ العباد لن یصلوا
الی شاطئ بحر العرفان الّا بالأنقطاع الصّرف
عن کلّ من فی السّموات و الأرض و لتقدّسنّ
انفسکم یا اهل الأرض لعلّ تصلنّ الی المقام
الّذی قدّر الله لکم و تدخلنّ فی سرادق جعله
الله فی سماء البیان مرفوعا جوهر این باب
آنکه سالکین سبیل ایمان و طالبین کأوس ایقان باید
نفوس خود را از جمیع شئونات عرضیّه پاک و مقدّس
نمایند یعنی گوش را از استماع اقوال و قلب را از ظنونات
متعلّقه بسبحات جلال و روح را از تعلّق باسباب ظاهره
و چشم را از ملاحظه کلمات فانیه و متوکّلا علی الله و متوسّلا
الیه سالک شوند تا آنکه قابل تجلّیات اشراقات شموس
علم و عرفان الهی شوند و محلّ ظهورات فیوضات غیب نامتناهی
گردند زیرا اگر عبد بخواهد اقوال و اعمال عباد را

ز

از عالم و جاهل میزان معرفت حق و اولیای او قرار
دهد هرگز برضوان معرفت ربّ العزّه داخل نشود
و بعیون علم و حکمت سلطان احدیّت فائز نگردد و هرگز
بسر منزل لقا نرسد و از جام قرب و رضا سرزوق نگردد ناظر
بایّام قبل شوید که چه قدر مردم از اعالی و ادانی که
منتظر ظهورات احدیّه در هیاکل قدسیّه بوده بقسمی که
در جمیع اوقات و اوان مترصّد و منتظر بودند و دعاها
و تضرّعها مینمودند که شاید نسیم رحمت الهی بوزیدن آید
و جمال موعود از سرادق غیب بعرصهٔ ظهور قدم
گذارد و چون ابواب عنایت مفتوح میگردید و غمام مکرمت
مرتفع و شمس غیب از افق قدرت ظاهر میشد جمیع
تکذیب مینمودند و از لقای او که عین لقاء الله است
احتراز میجستند چنانچه تفصیل او در جمیع کتب سماوی
مذکور و مسطور است حال قدری تأمّل نمائید که سبب اعتراض

ناس بعد از طلب و آمال ایشان چه بغض و بعضی هم اعتراض
می‌نمودند که زبان و بیان و تقریر و تحریر همه از ذکر آن عاجز
و قاصر است و احدی از مظاهر قدسیه و مطالع احدیه ظاهر
نشدند مگر آنکه باعراض و انکار و احتجاج ناس مبتلا گشتند
چنانچه میفرماید یا حسرةً علی العباد ما یأتیهم من
رسول الّا کانوا به یستهزئون و در مقام دیگر
میفرماید و لقد همّت کلّ امّةٍ برسولهم لیأخذوه
و جادلوا بالباطل لیدحضوا به الحقّ و هم چنین
کلمات منزله که از غمام قدرت صمدانی و سماء عزّت ربّانی
نازل شده زیاده از حدّ احصا و احاطه عباد است و اولی
الأفئده و صاحبان بصر را سوره نوح کفایت میکند
قدری در آن سوره مبارکه تأمّل فرمائید و بفطرت اصلی
تدبّر نمائید تا قدری بر بدایع امور انبیا و ردّ و تکذیب
کلمات نفی اطلاع یابید شاید که ناس را از موطن غفلت

نفس

لفانی ربانیان وحدت و معرفت الهی پرواز جهید
و از زلال حکمت لایزال و اثمار شجرهٔ علم ذی الجلال
مشروب و مرزوق گردید این است نصیب انفس مجرّده از
مائده منزله قدسیهٔ باقیه اگر بر ابتلای انبیا علیهم السلام و سبب
اعتراضات عباد بر آن شموس هویّه آگاه شوید بر اکثری
از امور اطّلاع یابید و دیگر هر چه اعتراضات مردم را
بر شارق شموس صفات بیشتر ملاحظه کنید
در دین خود و امر الله محکم تر و راسخ تر شوید لهذا
بعضی از حکایات انبیا مجملاً در این الواح ذکر میشود
تا معلوم و مبرهن آید که در جمیع اعصار و اقران بر
مظاهر قدرت و مطالع عزت وارد می آوردند آنچه
را که قلم از ذکرش خجل و منفعل شاید این اذکار سبب
شود که بعضی از ناس از اعراض و اعتراض علما و جهال
عصر مضطرب نشوند بلکه بر ایقان و اطمینان بیفزایند
و از جمله انبیا نوح بود که نهصد و پنجاه سال نوحه نمود

و عباد را بوادی ایمن روح دعوت فرمود واحدی
او را اجابت ننمود و در هر یوم بقدری ایذا واذیّت
بر آن وجود مبارک وارد می‌اوردند که یقین بر هلاکت او
مینمودند و چه مراتب سخریّه و استهزا و کنایه که بآنحضرت
وارد شد چنانچه میفرماید کلّما مرّ علیه ملاء من
قومه سخروا منه قال ان تسخروا منّا فانّا
نسخر منکم کما تسخرون * فسوف تعلمون * و بعد از
مدّتها چند مرتبه وعده انزال نصر باصحاب خود فرمودند
و وعده معیّن و در هر مرتبه بدا شد و بعضی از آن
اصحاب معدوده بعلّت ظهور بدا اعراض مینمودند
چنانچه تفصیل آن در اکثر کتب مشهوره ثبت شده
والبتّه بنظر عالی رسیده یا میرسد تا آنکه باقی نماند
از برای آنحضرت مگر چهل نفس یا هفتاد و دو نفس چنانچه در
اخبار مذکور است تا آنکه بالأخره ندا رب لا
تذر علی الأرض من الکافرین دیّارا از جان

بر کشید حال قدری تامّل باید که سبب چه بود که در این مدت
این عباد باین قسم اعراض نمودند و احتراز جستند
و از قمیص نفی بخلع ایمان مفتخر و فایض شدند و دیگر
چرا در وعدهای الهی بدا شد که سبب ادبار بعضی مقبلین
شود بسیار تامل باید تا باسرار امور غیبی واقف شوید
و از طیب معنوی گلستان حقیقی بوئی برید و تصدیق
نمائید که امتحانات الهیه همیشه در ما بین عباد او بوده
خواهد بود تا نور از ظلمت و صدق از کذب و حق
از باطل و هدایت از ضلالت و سعادت از شقاوت
و خار از گل ممتاز و معلوم شود چنانچه فرموده آیت
الم احسب النّاس ان یترکوا ان یقولوا امنّا
وهم لا یفتنون ۞ و بعد از نوح علیه السلام جمال
هود از مشرق ابداع مستشرق شد و قریب هفتصد
سنه او ازید باختلاف اقوال مردم را بر ضوان قرب

ذو الجلال دعوت نمود وچه مقدار بلایا که بمثل غیث هاطل
بر آن حضرت بارید تا آنکه کثرت دعوت سبب کثرت
اعراض شد و شدت اهتمام علت شدت اغماض گردید
ولا یزید الظالمین الا خسارا و بعد هیکل صالح
از رضوان غیبی معنوی قدم بیرون نهاد و عباد را
بشریعهٔ قرب باقیه دعوت نمود و صد سنه اوامر
امر با وامر الهی و نهی از مناهی میفرمود ثمری نبخشید و اثری
ظاهر نیامد و چند مرتبه غیبت اختیار فرمود با آنکه آن جمال ازلیه
ناس را جز بمدینهٔ احدیه دعوت نمی نمود چنانچه میفرماید
والی ثمود اخاهم صالحا قال یا قوم اعبدوا الله
ما لکم من اله غیره الی اخر القول قالوا یا صالح
قد کنت فینا مرجوا قبل هذا اتنهانا
ان نعبد ما یعبد اباؤنا و اننا لفی شک مما
تدعونا الیه مریب هیچ فایده نبخشید تا آنکه

بصیحه

بصیحهٔ جمیع بنار راجع شدند و بعد جمال خلیل کشف نقاب نمود و علم هدی مرتفع شد و اهل ارض را بنور تقی دعوت فرمود هرچه مبالغه در نصیحت فرمود جز حسد ثمری بار ورد و غیر غفلت حاصلی نبخشید الّا الّذین هم انقطعوا بکلّهم الی الله و عرجوا بجناحین الایقان الی مقام جعله الله عن الادراک مرفوعا و تفصیل آنحضرت مشهور است که چه مقدار اعدا احاطه نمودند تا آنکه نار حسد و اعراض افروخته شد و بعد از حکایت نار آن سراج الهی را از بلد اخراج نمودند حکایتش مذکور در همهٔ رسائل و کتب است و بعد زمان آن منقضی شد تا نوبت بموسی رسید و آنحضرت بعصای امر و بیضای معرفت از فاران محبّت الهی با ثعبان قدرت و شوکت صمدانی از سینای نور بعرصهٔ ظهور ظاهر شد و جمیع من فی الملک را بملکوت بقا و اثمار شجرهٔ وفا دعوت نمود

و شنیده شد که فرعون و ملأ او چه اعتراضها
که می‌نمودند و چه مقدار احجار ظنونات از بغض و شرک
بر آن شجرهٔ طیبه وارد آمد تا بحدی که فرعون و ملأ
او همت گماشتند که آن نار سدرهٔ ربانی را از
ماء تکذیب و اعراض افسرده و مخمود نمایند و غافل
از اینکه نار حکمت الهی از آب عنصری افسرده نشود
سراج قدرت ربانی از بادهای مخالف خاموشی
نپذیرد بلکه در این مقام ماء سبب اشتعال شود و
باد علت حفظ لو انتم ببصر الحدید تنظرون
و در ضحی الله لتسلکون و چه بیانی خوش فرموده
مؤمن آل فرعون چنانچه حکایت او را رب العزة
برای حبیب خود میفرماید قال رجل مؤمن من
آل فرعون یکتم ایمانه اتقتلون رجلاً ان
یقول ربی الله وقد جاءکم بالبینات من

و ربکم

من ربّکم و ان یک کاذباً فعلیه کذبه
و ان یک صادقاً یصبکم بعض الّذی
یعدکم انّ الله لا یهدی من هو مسرف
کذّاب و بالاخره امر بجائی کشید که همین مؤمن
را بنهایت عذاب شهید نمودند الا لعنة
الله علی القوم الظالمین حال قدری درین
امورات تأمّل فرمائید که چه سبب این گونه اختلافات
عباد میشد که هر که ظهور حقّی که در امکان از افق
لامکان ظاهر میشد این گونه فساد و اغتشاش
و ظلم و انقلاب در اطراف عالم ظاهر و هویدا
میگشت با اینکه جمیع انبیا در حین ظهور خود مردم
را بشارت میدادند به نبیّ بعد و علامتی از برای
ظهور بعد ذکر فرمودند چنانچه در همه کتب مسطور است
با وجود طلب و انتظار ناس بمظاهر قدسیّه و ذکر

علامات در کتب چرا باید این گونه امور در عالم
رود هد که جمیع انبیا و اصفیا را در هر عهد و عصر
این گونه ظلم و جبر و تعدّی نمایند چنانچه میفرماید
افکلما جائکم رسول بما لا تهوی انفسکم
استکبرتم ففریقاً تقتلون میفرماید که هر زمان
کذبتم و فریقاً
و عهد که آمد بسوی شما رسولی از جانب پروردگار بغیر
هوای نفس شما تکبّر نمودید و موقن نشدید و گروهی
از آن انبیا را تکذیب نمودند و گروهی را میکشید
اخر تا آنکه میفرماید که بسبب این افعال چه بوده که باین
قسم با طلعات جمال ذو الجلال سلوک می نمودند و
هر چه که در آن ازمنه سبب اعراض و اغماض آن
عباد بوده حال هم سبب اغفال این عباد شده
و اگر بگوئیم حجج الهیه کامل و تمام نبودند لهذا سبب
اعتراض عباد شدند این کفریست صراح لاجل

ترجمه

انکه این لغایت از فیض فیّاض ضرورست و از رحمت
منبسط بعید که نفسیرا از میان جمیع عباد برگزینند
برای هدایت خلق خود و به او حجّت کافی وافی عطا
نفرماید و مع ذلک خلق را از عدم اقبال او معذّب فرماید
بلکه لم یزل جود سلطان وجود بر همهٔ ممکنات
بظهور مظاهر نفس خود احاطه فرموده و آنی نیست
که فیض او منقطع شود و یا انکه امطار رحمت از
غمام عنایت او ممنوع گردد پس نیست این امورات
محدثه مگر از انفس محدوده که در وادی کبر و غرور
حرکت مینمایند و در صحراهای بعد سیر مینمایند و بظنونات
خود و هرچه از علمای خود شنیده اند همانرا تاسی
مینمایند ولهذا غیر از اعراض امری ندارند و جز اعتراض
حاصلی نخواهند داشت این معلوم است نزد هر ذی بصری
که اگر این عباد در ظهور هر یک از مظاهر شمس

حقیقت چشم و گوش و قلب را از آنچه دیده و شنیده
و ادراک نموده پاک و مقدّس مینمودند البتّه از جمال الهی
محروم نمیماندند و از حرم قرب و وصال مطالع
قدسیّه ممنوع نمیگشتند و چون در هر زمان حجّت
را بمعرفت خود که از علمای خود شنیده بودند
میزان مینمودند و بعقول ضعیفه انها موافق
نمی آمد لهذا از این گونه امور غیر مرضیّه از ایشان
در عالم ظهور بظهور می آمد و در همه اوقات سبب
بُعد عباد و منع ایشان از شاطی بحر احدیّه علمای
عصر بودند که زمام آن مردم در کف کفایت ایشان
بود و ایشاهم بعضی نظر بحبّ ریاست و بعضی از
عدم علم و معرفت ناس را منع مینمودند چنانکه
همه انبیا باذن و اجازه علمای عصر سلسبیل شهادت
را نوشیدند و باعلی افق عزّت پرواز نمودند چه

حکم

چه ظلمها که از روسای عهد و علمای عصر بر سلاطین وجود
و جواهر مقصود وارد شد و باین ایام محدوده فانیه قانع شدند
و از ملک لایفنی باز ماندند چنانچه چشم را از مشاهده انوار
جمال محبوب بی نصیب نمودند و گوش را از بدایع نغمات
ورقاء مقصود محروم ساختند این است که جمیع کتب سماوی
ذکر احوال علمای هر عصر شده چنانچه میفرماید یا اهل
الکتاب لِمَ تکفرون بآیات الله و انتم تشهدون
و در جای دیگر میفرماید یا اهل الکتاب لم تلبسون
الحق بالباطل و تکتمون الحقّ و انتم تعلمون
و در مقام دیگر میفرماید قل یا اهل الکتاب لِمَ تصدّون
عن سبیل الله و این معلوم است اهل کتاب که سدّ نمودند
مردم از صراط مستقیم علمای آن عهد بودند چنانچه اسم
و رسم جمیع در کتب مذکور است و از اکثر آیات و اخبار
مستفاد میشود لو انتم بطرف الله تنظرون
بس قدری بدیده بصیرت الهی در آفاق علم ربانی و انفس

كلمات تامّه صمدانيّه تعمّق فرمايند تا جميع اسرار حكمت
روحانى بى سبحات جلال از خلف سرادق فضل و افضال
ظاهر و هويدا شود و كلّيه اعتراضات مردم در اثبات حجّت
ايشان از عدم ادراك و عرفان حاصل شده مثلا
بياناتى كه طلعات جمال حق در علامات ظهور بعد
فرمودند آن بيانات را ادراك ننمودند و بحقيقت آن
واصل نشدند لهذا علم فساد برافراختند و رايات
فتنه برپا نمودند و اين معلوم است كه تأويل كلمات حمامات
ازلى را جز هياكل ازلى ادراك ننمايد و نغمات ورقاء
معنوى را جز سامعه اهل بقا نشنود و هرگز قبطى ظلم
از شراب سبطى عدل نصيب ندارد و فرعون كفر
از بيضاى موسى اطّلاع نيابد چنانچه ميفرمايد لا يعلم
تأويله الّا الله و الرّاسخون فى العلم مع ذلك
تأويل كتاب را از اهل حجاب مستفسر شدند و علم را از

منبع

از منبع او اخذ نمودند مثلا چون ایام موسی گذشت و انوار
عیسی از فجر روح عالم را احاطه نمود جمیع یهود اعتراض
نمودند که آن نفسی که در توراة موعود است باید مروّج
و مکمّل شرایع توراة باشد و این جوان ناصری
که خود را مسیح الله می نامد حکم طلاق و سبت که از
حکمهای اعظم موسی است نسخ نموده و دیگر آنکه علائم
ظهور هنوز ظاهر نشده چنانچه یهود هنوز منتظر آن
ظهورند که در توراة مذکور است چه قدر از مظاهر
قدس احدیّه و مطالع نور ازلیّه که بعد از موسی در ابداع
ظاهر شدند و هنوز یهود بحجبات نفس شیطانی
و ظنونات وهم نفسانی محتجب بوده هستند و منتظرند
که هیکل مجعوله با علامات مذکوره که خود ادراک
نموده اند کی ظاهر خواهد شد کذلک اخذهم الله
بذنبهم و اخذ عنهم روح الایمان و

عذّبهم بنار کانت فی هاویة الجحیم موقودا

و این نبود مگر از عدم عرفان یهود عبارات مستورهٔ در توریة
را که در علائم ظهور بعد نوشته شده و چون بحقیقت
آن پی نبردند و بظاهر هم چنین امور واقع نشد
لهذا از جمال عیسوی محروم شدند و بلقاء الله فائز
نگشتند و کانوا من المنتظرین و لم یزل و لا یزال
جمیع امم بهمین جعلیات افکار بخته تمسّک جسته و از
عیونهای لطیف رقیق جاریه خود را بی بهره و بی
نصیب نمودند و در کشف این اسرار ذکر بعضی از
عبارات انبیا را ببدایع نغمات حجازی در الواح
مسطورهٔ قبل که برای یکی از احباب نوشته شده بود
مذکور گشت و حال هم بتغنّیات خوش عراقی نظر
بخواهش آن جناب در این اوراق مجدّد ذکر مینمائیم که شاید
تشنگان صحرای بعد را به بحر قرب دلالت نماید و گمشدگان

بیابانهای

بیا با بهای هجر و فراق را بانجام قرب و وصال
رسانند تا غمام ضلالت مرتفع شود و آفتاب جهان
تاب هدایت از افق جان طالع گردد علی الله أتّکل
وبه استعین لعلّ یجری من هذا القلم ما یحیی به
افئدة النّاس لیقومنّ الکلّ عن مراقد غفلتهم
ولیسمعنّ اطوار ورقات الفردوس من سدرة
الّتی کانت فی رضوان الأحدیّة من ایدی القدرة
باذن الله مغروسا بر اولو العلم معلوم وواضح
بوده که چون نار محبّت عیسوی حجبات حدود یهود را
سوخت و حکم آنحضرت فی الجمله بر حسب ظاهر جریان یافت
روزی آنجمال غیبی به بعضی از اصحاب روحانی ذکر فراق
فرمودند و نار اشتیاق افروختند و فرمودند که من میروم
و بعد می آیم و در مقام دیگر فرمودند من میروم و می آید
دیگری تا بگوید آنچه من نگفته ام و تمام نماید آنچه را که گفته ام

واین دو عبارت فی الحقیقه یکی است لو انتم فی مظاهر
التوحید بعین الله تشهدون اگر بدیده بصیرت
معنوی مشاهده شود فی الحقیقه در عهد خاتم هم کتاب
عیسی و امر او ثابت شد در مقام اسم که خود حضرت
فرمود منم عیسی و آثار و اخبار و کتاب عیسی را هم تصدیق
فرمود که من عند الله بوده در این مقام نه در خود ایشان
فرقی مشهود و نه در کتاب ایشان غیریتی ملحوظ زیرا که هر دو
قائم بامر الله بوده‌اند و هم ناطق بذکر الله و کتاب هر دو هم
مشعر بر اوامر الله بوده از این جهت است که خود عیسی فرمود
من میروم و مراجعت میکنم بمثل شمس که اگر شمس الیوم بگوید
شمس یوم قبلم صادق است و اگر بگوید در حدود یومی
که غیر آنم صادق است و همچنین در ایام ملاحظه نمائید
که اگر گفته شود کل یک شی‌اند صحیح و صادق است و اگر
گفته شود که بحدود و اسمی و رسمی غیر همند انهم صادق است

بحسب

چنانچه می‌بینی که با اینکه یک شیئند مع ذلک در هر کدام
اسمی دیگر و خواصی دیگر و رسمی دیگر ملحوظ میشود که در عرفان
میشود و بهمین بیان بقاعده مقامات تفصیل و فرق
واتحاد مظاهر قدسیه را ادراک فرمائید تا تلویحات
کلمات آن مبدء اسماء و صفات را در مقام جمع
و فرق عارف شوی و واقف گردی و جواب مسئله خود
را که موسوم نمودن آن جمال ازلیست در هر مقامی
خود را باسمی و رسمی تمامه بیابی و بعد اصحاب و تلامید
آنحضرت استدعا نمودند که علامت رجعت و ظهور
جلیست و چه وقت این ظاهر خواهد شد و در چند
مقام این سئوال را از آن طلعت بیمثال نمودند
و آنحضرت در هر مقامی علامتی ذکر فرمودند چنانچه در
اناجیل اربعه مسطور است و این خادم فانی یکفقره از آ
ذکر مینمایم و نعمتهای ملکونه مستوره مخزونه را لوجه

انقد بر عباد الله مبذول میداریم تا هیاکل فانیه از
اثمار باقیه محروم نباشند که شاید برشحی از انهار بزوال
حضرت ذو الجلال که در دار السلام بغداد جاری شده
فائز شوند بی انکه اجر و مزدی طلب نمائیم انما نطعمکم
لوجه الله و ما نرید منکم جزاءً و لا شکوراً
و این طعامیست که ارواح و افئده میزه باو حیات
باقیه یابند و این همان مائده است که میفرماید ربنا
انزل علینا مائدة من السمآء و این مائده ایست
که هرگز از اهلش مقطوع نشود و نفاد نجوید و در کل
حین از شجره فضل میروید و از سموات رحمت و عدل
نازل میشود چنانچه فرموده است مثل کلمة طيبة کشجرة
طيبة اصلها ثابت فی الأرض و فرعها فی
السمآء و تؤتی اکلها فی کل حین حیف است
که انسان از این عطیه لطیفه خود را منع نماید و از این

نعمت

نعمت باقیه و حیات دائمه خود را محروم سازد پس قدر
این مائده معنویه را دانسته که بلکه از الطاف لطیف آن
شمس حقیقی اجسادهای مرده حیات تازه یابد و ارواح
پژمرده بروح بی اندازه فائز شود ای برادران من جهدی
باید تا ایام باقی است از اکواب باقیه چشیم همیشه نسیم جان
از مصر جانان نوزد و همیشه نهرهای تبیان در جریان نه
و مدام ابواب رضوان مفتوح نماند آید وقتیکه عندلیبان
جنان از گلستان قدس باشیانهای الهی پرواز نمایند دیگر
نه نغمه بلبلی شنوی نه جمال گلی بینی پس تا حمامه ازلی در شور و تغنی است
و بهار الهی در جلوه و تزیین غنیمت شمرده گوش قلب را از
سروش او بی بهره مکن این است نصیحت این عبد الجناب و احبّای
خدا را فمن شاء فلیقبل و من شاء فلیعرض انّ الله کان غنیّاً
عن کلّ من فی العالمین مجموعا و این است نغمات عیسی ابن
مریم که در رضوان انجیل بالحان جلیل در علائم ظهور بعد

فرموده در سفر اوّل که منسوب بمتّی است در وقتیکه سؤال
نمود از علامت ظهور بعد جواب فرمود وللوقت من
بعد ضیق تلك الأيّام تظلم الشّمس والقمر
لا يعطى ضوئه والكواكب تتساقط من السّماء
وقواة الأرض ترتجّ حينئذ يظهر علامة
ابن الانسان في السّمآء وينوح كلّ قبائل
الأرض ويرون ابن الانسان آتيا على
سحاب السّمآء مع قوّاة ومجد كبير ويرسل
ملائكته مع صوت الصّاقور العظيم انتهى که ترجمه
آن بفارسی اینست که بعد از تنگی و ابتلا که همه مردم را
احاطه مینماید شمس از افاضه ممنوع میشود یعنی تاریک
میگردد و قمر از اعطای نور باز میماند وستارهای
سما بر ارض نازل میشوند وارکان ارض متزلزل میشود
در این وقت ظاهر میشود نشانهای پسر انسان در آسمان

یعنی طلعت موعود و سراج وجود بعد از ظهور این علامات
از عرصهٔ غیب بعالم شهود می آید و میفرماید در آن حین جمیع قبیله
ها که در ارض ساکنند نوحه و ندبه مینمایند و می بینند خلایق
آن جمال احدیه را که می آید از آسمان در حالتی که سوار بر ابرست
با قوّة و بزرگی و بخشش بزرگ و میفرستد ملائکه های خود
را با صداهای عظیم انتهی و در اسفار ثلاثه دیگر که منسوب
بلوقا و مرقس و یوحنّا همین عبارات مذکورست و
چون در الواح عربیّه بتفصیل مذکور شد دیگر در این
اوراق متعرض ذکر آنها نشدیم و اکتفا بیکی از آنها نمودیم
و علمای انجیل چون عارف بمعانی این بیانات و مقصود
مودعه در این کلمات نشدند و بظاهر آن متمسّک
شدند لهذا از شریعهٔ فیض محمدیّه و از سحاب فضل
احمدیّه ممنوع شدند و جهّال این طایفه هم تمسّک
بعلمای خود جسته از زیارت جمال سلطان جلال محروم

ماندند زیرا که در ظهور شمس احمدیّه چنین علامات که مذکور
شد بظهور نیامد اینست که قرنها گذشت و عهدها باخر
رسید و آن جوهر روح بمقرّ بقای سلطنت حقیقی راجع
شد و نفخه دیگر از نفس روحانی در صور الهی دمیده شد
و نفسهای مرده از قبور غفلت و ضلالت بارض هدایت
و محلّ عنایت محشور شوند و هنوز انگروه در انتظار که
کی این علامات ظاهر شود و آن هیکل معهود بوجود آید
تا نصرت نمایند و مالها در راهش انفاق کنند و جانها
در سبیلش ایثار چنانچه امم دیگر هم بهمین ظنونات
از کوثر معانی رحمت نامتناهی حضرت باری دور مانده اند
و بخیال خود مشغولند و از این عبارت گذشته بیان
دیگر در انجیل هست که میفرماید انّ السّماء و الارض
یمکن ان تزولا ن و لکن کلام ابن الانسان
لن یزول ابدًا که معنی آن بفارسی اینست که آسمان و زمین

ممکن

ممکن است که زایل و معدوم شوند امّا کلام من هرگز زایل
نمیشود و همیشه باقی و ثابت میماند ناس خواهد بود از
این است که اهل انجیل میگویند که حکم انجیل هرگز منسوخ نمیشود
و هر وقت و زمان که طلعت موعود با جمیع علامتها
ظاهر شود باید دین مرتفعه در انجیل را محکم و ثابت نماید
تا در همه عالم دینی باقی نماند مگر این دین و این فقره از
مطالب محقّقه مسلّمه است نزد ایشان و چنانچه اعتقاد
کرده اند که اگر نفسی هم مبعوث شود بجمیع علامات موعوده
و بخلاف حکم ظاهره در انجیل حکم نماید البتّه اذعان
نکنند و قبول ننمایند بلکه تکفیر نمایند و استهزا کنند چنانچه
در ظهور شمس محمّدیّه مشهود شد حال اگر معانی این
کلمات منزله در کتب را که جمیع ناس از عدم بلوغ
بمعانی آن از غایت قصوی و سدره منتهی محجوب شدند
از ظهورات احدیّه در هر ظهور بتمام خضوع سؤال

مینمودند البتّه بانوار شمس هدایت مهتدی میشدند و باسرار
علم و حکمت واقف میگشتند حال این بنده رشحی از معانی
این کلمات را ذکر مینمایم تا اصحاب بصیرت و فطرت
از معنی آن بجمیع تلویحات کلمات الهی و اشارات
و بیانات مظاهر قدسی واقف شوند تا از همه
کلمات از بحر اسماء و صفات ممنوع نشوند و آن
مصباح احدیّه که محلّ تجلّی ذاتست محجوب نگردند قوله
من بعد ضیق تلک الایّام یعنی وقتی که ناس
در سختی و تنگی مبتلا شوند و این در وقتی است که آثار
شمس حقیقت و اثمار سدره علم و حکمت از میان
مردم زایل شود و زمام ناس بدست جهّال افتد و ابواب
توحید و معرفت که مقصود اصلی از خلق انسانی
است مسدود شود و علم بظن تبدیل شود و هدایت

بشقاوت

راجع کردد چنانچه الیوم مشاهده میشود که زمام هر گروهی
بدست جاهلی افتاده و بهر نحو که اراده کنند حرکت
میدهند و در میان ایشان از معبود جز اسمی و از
مقصود جز حرفی نمانده و بقسمی ارياح هوا و نفس
غالب شده که سراجهای عقل و فؤاد را در قلوب
خاموش نموده با اینکه ابواب علم الهی بمفاتیح قدرت
ربّانی مفتوح گشته و جواهر وجود ممکنات بنور
علم و فیوضات قدسی منوّر و مهتدی گشتند بقسمی
که در هر شیء بابی از علم باز گشته و در هر ذرّه آثاری
از شمس مشهود شده و با جمیع این ظهورات علمی
که عالم را احاطه نموده هنوز باب علم را مسدود دانسته
اند و امطار رحمت را مقطوع گرفته اند بظن
تمسّک جسته اند از عروة الوثقای محکم علم دور مانده
اند و آنچه از ایشان مفهوم میشود گویا علم و باب او

با الفطره رغبتی ندارند و در خیال ظهور او هم نیستند
زیراکه در ظنّ و گمان ابوابی برای نان یافته اند
و در ظهور مظهر علم جز انفاق جان چیزی نیافته اند
لهذا اللّه از این گریزانند و بآن متمسّک و با این که حکم
الهی را یک میدانند از هر گوشه حکمی صادر میشود و از
هر محلّی امری جاهر و هر نفس برای یک حکم ملاحظه میشود زیرا جز
هوی الهی بجویند و بغیر از خطا سبیلی نخواهند رنّات
را نهایت وصول بمطلوب دانسته اند و کبر و غرور
را غایت بلوغ بمحبوب شمرده اند تزویرات نفسانیّه را
مقدّم بر تقدیرات ربّانی دانند از تسلیم و رضا
گذشته اند و بتدبیر و ریا اشتغال نموده اند و تمام
قوّت و قدرت حفظ این مراتب مینمایند که مبادا
نقص در شوکت راه یابد و یا خللی در عزّت بهم
رسد و اگر چشمی از کحل معارف الهی روشن شود
حظ

ملاحظه میکنید که سبع چند را که بر مردارهای نفوس
عباد افتاده اند حال کدام ضیق و تنگی است که ازید
از مراتب مذکوره باشد که اگر نفسی طلب حقی و یا معرفتی
بخواهد نماید نمیدانند نزد کدام رود و از که جویا شود
از غایت اینکه رأیها مختلف و سبیلها متعدد شده
و این تنگی و ضیق از شرائط هر ظهور است که تا واقع
نشود ظهور شمس حقیقت نشود زیرا که صبح ظهور هدایت
بعد از لیل ضلالت طالع میشود این است که در روایات
و احادیث جمیع این مضامین هست که کفر عالم را
فرو میگیرد و ظلمت احاطه مینماید و امثال اینها چنانچه
مذکور شد و این عبد بواسطه شهرت این احادیث
و اختصار دیگر متعرض ذکر عبارات حدیث نشدم
حال اگر مقصود از این ضیق را هیچو ادراک نمائید
که عالم ضیق بهم رساند و یا خیالات دیگر که بخیال خود

توهّم نمایند هرگز مشهود نگردد البته گویند که این شرط
ظهور نیافته چنانچه گفته اند ومیگویند باری مقصود
از ضیق ضیق از معارف آلهیه وادراک کلمات
ربّانیه ست که درایّام غروب شمس ومرایای ادعیاد
درتنگی وسختی افتد وندا نمیدهند که توجّه نمایند چنانچه
مذکور شد کذلک نعلّمک من تأویل الأحادیث
ونلقی علیک من اسرار الحکمة لتطّلع بما
هو المقصود وتکون من الّذین هم کانوا
عن کاس العلم مشروبا وقوله تظلم الشمس
والقمر لا یعطی ضوئه والکواکب تتساقط
من السّمآء الی وجه الأرض مقصود از
شمس وقمر که درکلمات انبیا مذکورست منحصر
باین شمس وقمر ظاهری نیست که ملاحظه میشود بلکه
ازشمس وقمر معانی بسیار اراده فرموده اند که درهر مقام

بمناسبت آن مقام معنی اراده میفرمایند مثلا یکمعنی
از شمس شمسهای حقیقت اند که از مشرق قدم
طالع میشوند و بر جمیع ممکنات ابلاغ فیض میفرمایند
و این شموس حقیقت مظاهر کلیهٔ الهی هستند در عوالم
صفات و اسمای او و همچنانکه شمس ظاهری تربیت
اشیای ظاهره از اثمار و اشجار و الوان و فواکه
و معادن و دون ذلک از آنچه در عالم ملک مشهود است
بامر معبود حقیقی باعانت او است و همچنین اشجار توحید و اثمار
تفرید و اوراق تجرید و گلهای علم و ایقان و ریاحین
حکمت و بیان از عنایت و تربیت شمسهای معنوی
ظاهر میشوند اینست که در حین اشراق آن شموس
عالم جدید میشود و انهار حیوان جاری میگردد و ابحار احسان
بموج می آید و سحاب فضل مرتفع میشود و نسمات جود
بر هیاکل موجودات میوزد و از حرارت این شمسهای

آلهی و نار نار معنوی ست که حرارت محبّت الهی در ارکان عالم احداث میشود و از عنایت این ارواح مجرّده است که روح حیوان باقیّه بر اجساد مردگان فانیه مبذول میکردد و فی الحقیقه این شمس ظاهری یک آیه از تجلّی آن شمس معنوی است و این شمسیست که از برای او مقابلی و شبهی و مثلی و ندّی ملاحظه نمی‌شود و کل بوجود او قائم اند و از فیض او ظاهر و باو راجع منها ظهرت

الأشیاء و الی خزائن امرها رجعت و منها بدئت الممکنات و الی کنائز حکمها اُعادت

و اینکه در مقام بیان و ذکر تخصیص داده میشوند ببعضی از اسما و صفات چنانچه شنیده اید و میشنوید نیست مگر برای ادراک عقول ناقصه ضعیفه و الّا لم یزل و لا یزال مقدّس بوده اند از هر اسمی و منزّه خواهند بود از هر وصفی جواهر اسما را بساحت قدسشان راهی نه و

لطایف

ولطایف صفات را در ملکوت عزّ شان تسجیلی نه

فسبحان الله من ان یعرف اصفیائه بغیر ذلك وامّ

او یوصف اولیائه بغیر انفسهم فتعالی عمّا یذکرون

العباد فی وصفهم وتعالی عمّا هم یعرفون واطلاق

شموس بر آن انوار مجرّده در کلمات اهل عصمت بسیار شده

از آن جمله در دعای ندبه میفرماید این الشموس الطّالعه

این الأقمار المنیره این الأنجم الظاهره بسیر

معلوم شد که مقصود از شمس و قمر و نجوم در مقام اوّلیه

انبیا و اولیا و اصحاب ایشانند که از انوار معارف شان

عوالم غیب و شهود روشن و منوّر است و در مقام

دیگر مقصود از شمس و قمر و نجوم علمای ظهور قبلند

که در زمان ظهور بعد موجودند و زمام دین مردم

در دست ایشان است و اگر در ظهور شمس اخری بضیاء او

منوّر گشتند لهذا مقبول و منیر و روشن خواهند

بود والّا حکم ظلمت درحقّ انها جاری است اگرچه بظاهر
هادی باشند زیرا که جمیع این مراتب از کفر و ایمان و هدایت
و ضلالت و سعادت و شقاوت و نور و ظلمت منوط
بتصدیق آن شمس معنوی الهی است بر هر نفسی از علما حکم
ایمان از مبدء عرفان در یوم تغابن و ایمان جاری
شد حکم علم و رضا و نور و ایمان دربارهٔ او صادق است
والّا حکم جهل و نفی و کفر و ظلم درحقّ او جریان یابد
این بر هر ذی بصری مشهود است که همچنانکه نور ستاره
محو میشود نزد اشراق شمس ظاهری همین قسم شمس علم
و حکمت و عرفان ظاهری هم نزد طلوع شمس حقیقت
و آفتاب معنوی محو و تاریک میشود و اطلاق شمس بر آن
علما بمناسبت علوّ شهرت و معروفیّت است مثل علمای مسلّم
عصر که مشهور بلاد و مسلّمند بین عباد و اگر حاکی از شمس
الهی باشند از شموس عالیه محسوبند والّا از شموس سجّین

حضرت

چنانچه میفرماید الشمس و القمر بحسبان و معنی شمس و
قمر هم که در آیه مذکور هست البته شنیده اید احتیاج
بذکر نیست و هر نفس هم که از عنصر این شمس و قمر باشد
یعنی در اقبال باطل و اعراض از حق البته از حسبان
ظاهر و بحسبان راجع خواهد شد پس ای سائل باید بعروة
الوثقی متمسک شویم که شاید از شام ضلالت بنور
هدایت راجع گردیم و از ظل نفی فرار نموده در ظل اثبات
درآئیم و از نار حسبان آزاد شده بنور جمال حضرت
منان منور گردیم والسلام کذلک نعطیکم من اثمار
شجرة العلم لتکونن فی رضوان حکمة الله
لمن المحبرین و در مقامی هم مقصود از اطلاقات شمس و
قمر و نجوم علوم و احکام مرتفعه در هر شریعت است
مثل صلوة و صوم که در شریعت فرقان بعد از اخفای
جمال محمدی از جمیع احکام محکمتر و اعظم تر است چنانچه

احادیث و اخبار مشعر بر آن است و لعلت شهرت
احتیاج ذکر نیست بلکه در هر عصری حکم صلوة محکم و مجری
بوده چنانچه از انوار مشرقه از شمس محمدیه ما نور است
که بر جمیع انبیا در هر عهدی حکم صلوة نازل شده
نهایت آنکه در هر عصر باقتضای وقت بقسمی و ادای
جدید مخصوص گشته و چنین در هر ظهور بعد آداب و عادات
و علوم مرتفعه محکمه مشرقه واضحه ثابته در ظهور قبل منسوخ
میشو و لهذا اکثرجا با شمس و قمر ذکر نموده اند **لیبلوکم ایکم
احسن عملا** در حدیث هم اطلاق شمس و قمر بر صوم
و صلوة شده چنانچه میفرماید **الصوم ضیاء و الصلوة
نور** و لیکن روزی در محلی نشسته بودم شخصی از علماء معروف
وارد شد بمناسبتی این حدیث را ذکر نمود و فرمود چون
صوم حرارت در مزاج احداث مینماید لهذا ایضاً
که شمس باشد تعبیر یافته و صلوة لیل چنین برودت میطلبد

لهذا

لهذا بود که قمر شاهد معتبر گشته ملاحظه نمودم که این
فقیر بقطره از بحر معانی موفق نشده و بجذوه از
نار حکمت ربانی فائز نگشته بعد از مدتی در نهایت
ادب اظهار داشتم که جناب آنچه فرموده‌اید در معنی حدیث
در السن و افواه ناس مذکور است ولیکن گویا مقصود
دیگر هم در احادیث مستفاد میشود بیان انزال طلب
نمود ذکر شد که خاتم انبیا و سید اصفیا دین مرتفعه
در فرقان را تشبیه بسما فرموده اند بعلت علو و رفعت
و عظمت و احاطه او بر جمیع ادیان و چون در سماء ظاهر
دو رکن اعظم اقوم مقرر شده است که نیّرین باشند
و بشمس و قمر نامیده اند و همچنین در سماء دین هم
دو نیّر مقدّر گشته که صوم و صلوة باشد الاسلام
سماءٌ والصّوم شمسها والصّلوة قمرها
باری این است مقصود از تلویحات کلمات مظاهر الهی

پس اطلاقات شمس و قمر در این مراتب باین مقامات
مذکوره بآیات نازله و اخبار وارده محقق و ثابت شده
اینست که مقصود از ذکر تاریکی شمس و قمر و سقوط
انجم ضلالت علما و نسخ شدن احکام مرتفعه در
شریعت است که مظهر آن ظهور باین تلویحات خبر
میدهد و جز ابرار را از این کاس نصیبی نیست
و جز اخیار را قسمتی نه ان الابرار یشربون
عن کأس کان مزاجها کافورا این مسلم است
که در هر ظهور بعد شمس علوم و احکام و اوامر و نواهی
که در ظهور قبل مرتفع شده و اهل آن عصر در ظل آن
شمس و قمر معارف و اوامر منور و مهتدی میشدند
تاریک میشود یعنی حکمش بی ثمر و اثرش تمام میگردد حال
ملاحظه فرمائید که اگر امت انجیل مقصود از شمس و
قمر را ادراک مینمودند و یا از مظهر علم الهی مستفسر میشدند

مدون

بدون اعتراض و لجاج البتّه معانی آن واضح میگشت
و این گونه در ظلمت کفر و هوا مبتلا و گرفتار نمیشدند
بلی چون علم را از مبدء و معدنش اخذ ننمودند لهذا
در وادی مهلک کفر و ضلالت بهلاکت رسیده اند
و هنوز مشعر نشدند که علامات کلّی ظاهر شد و شمس موعود
از افق مهدی آثار اشراق نمود و شمس و قمر علوم و احکام
و معارف قبلی تاریک شد و غروب نمود و حال بچشم
علم الیقین و جناحین عین الیقین بصراط حق الیقین
قدم گذار تا قل الله ثمّ ذرهم فی خوضهم یلعبون
از اصحابی محسوب شوی که میفرماید الّذین قالوا
ربّنا الله ثمّ استقاموا تتنزّل علیهم الملائکة
تا جمیع این اسرار را ببصر خود مشاهده فرمائی ای برادر
من قدم روح بردار تا بادیهای بعیده بعد و هجر را
به آنی طی فرمائی و در رضوان قرب و وصال درآئی و در نفسی

بالنفس الهيّه فائز شوی ولقدم جد هرکز این مراحل طی نشود ومقصود حاصل نیاید والسلام علی من اتبع الحق بالحقّ وکان علی صراط الأمر فی شاطئ العرفان باسم الله موقوفا این بیت معنی آیه مبارکه که میفرماید ربّ المشارق والمغارب زیرا که از برای هر یکی از این شمسهای مذکوره محلّ اشراق وغروب است وچون علمای تفسیر بحقیقت این شمسهای مذکوره اطّلاع نیافتند لهذا در تفسیر این آیه مبارکه معطّل شدند وبعضی ذکر نمودند که چون آفتاب در هر روز از نقطه طلوع مینماید غیر از نقطه یوم قبل لهذا بلفظ جمع ذکر فرموده وبعضی دیگر نوشته اند که مقصود فصول اربعه است که در هر فصلی چون شمس از محلّی طالع میشود وبمحلّی غروب مینماید لهذا مشارق ومغارب ذکر شده اینست مراتب علم عباد وباوجود این با جوهر علم ولطائف

حکمت

حکمت چه جهلها و عیوبها که نسبت میدهند و همچنین
از این بیانات واضحهٔ محکمهٔ متقنهٔ غیر متشابه تفطّر
سما را که از علائم ساعت و قیامت است ادراک
نما این است که میفرماید **اذا السماء انفطرت** مقصود
سمآء ادیان است که در هر ظهور مرتفع میشود و بظهور
بعد شکافته میگردد یعنی باطل و منسوخ میشود قسم
بخدا که اگر درست ملاحظه شود تفطّر این سماء
اعظم تر است از سمآء ظاهری و قدری تأمّل فرمائید
که دینی که سالها مرتفع شده باشد و جمیع در تحت
او نشو و نما نموده باشند و باحکام مشرقهٔ او مدّتها
تربیت یافته و از آباء و اجداد جز ذکر او
نشنیده بقسمیکه چشمها جز نفوذ امرش را
ادراک نکرده و گوشها جز احکامش را استماع
ننموده بعد بنفسی ظاهر شود و جمیع این امور را بقوّت

و قدرت الهی تفریق نماید و فصل کند بلکه همه را
نفی فرماید حال فکر نما که این اعظمیت یا آنچه
این هیچ رعاع گمان نموده اند از نقطه اسماء دیگر
رحمت و مرارت ان طلعات را ملاحظه نما که بی
ناصر و معین ظاهری در مقابل جمیع اهل ارض اقامه
حدود الله میفرمایند با آن همه ایذا که بر آن وجودهای
مبارکه لطیفه رقیقه وارد میشد و باکمال قدرت صبر
میفرمایند و بنهایت غلبه تحمل مینمایند و همچنین
معنی تبدیل ارض را ادراک نما که غمام رحمت
آن سماء بر قلوبی که نیسان مکرمت مبذول
داشت تبدیل شد اراضی آن قلوب بارض معرفت
و حکمت و چه ریاحین توحید که در ریاض قلوبشان
انبات شده و چه شقایقها حقایق علم و حکمت
که از صدور منیرشان روئیده و اگر ارض قلوبشان

تبدیل

بتهدیدی نباشد چگونه رجالی که حرفی تعلیم نگرفته‌اند و
معلّم را ندیده‌اند و بهیچ دبستانی قدم نگذاشته‌اند
بکلمات و معارفی تکلّم مینمایند که احدی ادراک نتواند
نمود گویا از تراب علم سرمدی سرشته شده‌اند
و از آب حکمت لدنّی عجین گشته‌اند اینست که
میفرماید العلم نور یقذفه الله فی قلب من
یشاء و این نحو از علم است که ممدوح بوده است
نه علوم محدوده که از افکار محجوبه کدره احداث
شده و اورا گاهی از هم سرقت مینمایند
و بر دیگران افتخار میکنند ایکاش صدرهای عباد
از نقوش این تحدیدات و کلمات مظلمه پاک و
مقدس میشد که لعلّ بتجلّی انوار شمس علم و معانی
و جواهر اسرار حکمت لدنّی فائز میگشت حال
ملاحظه نما که اگر این اراضی جرزه وجه تبدیل نشد

چگونه محلّ ظهور اسرار احدیه و بروز جواهر هویّه
میشد این است که میفرماید یوم تبدّل الارض
غیر الارض و از نیسان جود آن سلطان
وجود ارض ظاهره هم تبدیل یافته لو انتم فی
اسرار الظهور تتفکرون و دیگر معنی این آیه
را ادراک نما که میفرماید والارض جمیعا قبضته
یوم القیمة والسموات مطویات بیمینه
سبحانه و تعالی عمّا یشرکون مضمون آن است
که همه زمین اخذ شده در دست او است روز
قیامت و آسمان پیچیده شده در دست راست
او است حال قدری انصاف میخواهد که اگر مقصود
این است که مردم ادراک نموده اند چه حسن برای او ثابت
میشود و انگهی این مسلّم است که حق منیع دستی که مرئی
شود بحسب ظاهر و مرتکب این امورات شود منسوب

نبوده

بذات نیست بلکه کفریست محض و افکیست صرف اقرار
بر چنین امری و اگر بگوئی که مظاهر امر او هستند که در قیامت
باین امر مأمور میشوند این هم بنفسه امریست بعید است و بیفایده
بلکه مقصود از ارض ارض معرفت و علم است و از سموات
سماوات ادیان حال ملاحظه فرما که چگونه ارض علم و معرفت که
از قبل مبسوط شده بود بقبضه قدرت و اقتدار قبض
نمود و ارض منیع تازه در قلوب عباد مبسوط فرمود و ریاحین
جدیده و گلهای بدیعه و اشجار منیعه از صدر منیره انبات نمود
و همچنین ملاحظه کن که سموات ادیان مرتفعه در قبل
چگونه در یمین قدرت پیچیده شد و سماء بیان
بامر الله مرتفع گشت و بشمس و قمر و نجوم اوامر بدیع جدیده
تزیین یافت این است اسرار کلمات که بیحجاب کشف و
ظاهر گشته تا ادراک صبح معانی فرمائی و سراجهای
ظنون و وهم و شک و ریب را بقوت توکل و انقطاع

فاموش ننمائی و مصباح جدید علم و الیقین در مشکوة
قلب و دل برافروزی و جمیع این کلمات مرموزه و اشارات
ملغزه که از مصادر امریه ظاهر میشود مقصود امتحان
عباد است چنانچه مذکور شد تا معلوم شود اراضی قلوب جیده
میزه از اراضی جرزه فانیه و همیشه این سنت الهی
درمیان عباد بوده چنانچه در کتاب مسطور است و همچنین
آیه قبله را ملاحظه فرمائید که بعد از هجرت شمس نبوت
محمدی از مشرق بطحا به یثرب به بیت المقدس توجه
میفرمودند در وقت صلوة تا آنکه یهود بعضی سخنهای
ناشایسته بر زبان راندند که ذکرش شایسته این مقام
نیست و سبب تطویل کلام میشود تا اینکه آنحضرت بسیار
مکدر شدند و بلحاظ تفکر و تحیر در سماء نظر میفرمودند
بعد جبرئیل نازل شده و این آیه تلاوت نمود قد نری
تقلب وجهك في السماء فلنولينك قبلة ترضاها

فول

تا آنکه در یومی آنحضرت با جمعی از اصحاب بفریضه ظهر مشغول
شدند و دو رکعت از نماز بجا آورده بودند که جبرئیل نزول
نمود و عرض کرد فولّ وجهك شطر المسجد الحرام
در اثنای نماز حضرت از بیت المقدّس انحراف جسته بکعبه
مقابل شدند فی الحین تزلزل و اضطراب در میان اصحاب
افتاد بقسمی که جمعی نماز را برهم زده اعراض نمودند
این فتنه نبود مگر برای امتحان عباد و الا آن سلطان حقیقی
قادر بود که هیچ قبله را تغییر ندهد و در آن عصر هم بیت
المقدس را قرار فرماید و این خلعت قبول را از وی سلب نماید
چنانچه در عهد اکثری از انبیا که بعد از موسی مبعوث برسالت
شدند مثل داود و عیسی و دون آنها از انبیای اعظم که
مابین آن دو نبی آمدند هیچ حکم قبله تغییر داده نشد و همه
این مرسلین از جانب ربّ العالمین مردم را بتوجه همان
جهة امر میفرمودند و نسبت همه اراضی هم بآن سلطان

حقیقی نیست مگر هر ارضی راکه در ظهور مظاهر خود تخصیص باری
دهد چنانچه میفرماید ولله المشرق والمغرب فاینما تولّوا
فثمّ وجه الله با وجود تحقّق این امور چرا تبدیل شد
که سبب جزع و فزع عباد شود و علّت تزلزل و اضطراب
اصحاب گردد بلی این گونه امور سبب وحشت جمیع نفوس
است واقع نمیشود مگر برای آنکه کل بمحک امتحان الله در آیند
تا صادق و کاذب از هم تمیز و تفصیل یابد و این آیه که
بعد از اختلاف ناس میفرماید وما جعلنا القبلة التی
کنت علیها الّا لنعلم من یتّبع الرسول ممّن ینقلب علی
عقبیه که مضمون آن این است که ما بگردانیدیم و برهم نزدیم
قبله را که آن بیت المقدّس باشد مگر آنکه بدانیم که کی متابعت
تو مینماید و کی راجع بعقبیه میشود یعنی اعراض مینماید و اطاعت
نمیکنند و صلوة را باطل نموده فرار مینماید حمر مستنفرة فرّت
من قسورة اگر قدری تامّل رود در همین مطلب و بیان آن ابواب

ری

ابواب لا یحصی معانی و تبیان مفتوح بینند علم و
اسرار ازین سحاب مشاهده فرمائید و نیست این
امور مگر از برای تربیت و خلاصی نفوس از قفس
نفس و هوی والّا آن سلطان حقیقی بذات خود لم یزل
غنی بوده از معرفت موجودات و لایزال بکینونیّة
خود مستغنی خواهد بود از عبادت ممکنات یک
نسیم از غنای او جمیع عالم را بخلع غنا مفتخر نماید
و یک قطره از بحر جود همه هستی را بخلعت حیات باقی مشرّف
فرماید ولکن چون مقصود امتیاز حق از باطل
و شمس از ظلّ است اینست که در کلّ حین امتحانهای
منزله از جانب ربّ العزّة چون غیث هاطل جاری است
اگر قدری در انبیای قبل و ظهورشان تعقّل رود
امر بسیار بر اهل دیار سهل شود بقسمی که از افعال
و اقوالی که مخالف نفس و هوست محتجب نمانند

و همه حجبات را بنار سدره عرفان محترق نمایند و بعرش
سکون و اطمینان مستریح شوند مثلا موسی ابن عمران
که یکی از انبیای معظم و صاحب کتاب بوده در اوّل
امر قبل از بعثت روزی در سوق میگذشت دو نفر با یک
دیگر معارضه مینمودند یکی از آن دو نفر از موسی استمداد
جست آنحضرت او را اعانت نمود مدّعی را بقتل
رسانید چنانچه در کتاب مسطور است و ذکر تفصیل باعث
تعویق و تعطیل مقصود میشود و این خبر در مدینه اشتهار
یافت و آنحضرت را خوف غالب شد چنانچه نصّ
کتابست انّ الملأ یأتمرون بک لیقتلوک
خبر شد و از مدینه بیرون تشریف بردند و در مدین
در خدمت شعیب اقامه فرمودند در مراجعت در وادی
مبارکه که در برّیّه سینا باشد وارد شد و تجلّی سلطان
احدیّه را که از شجره لاشرقیّة و لاغربیّة مشاهده

نمود

نمود و ندای جان فزای روحانی را از نار موقده ربّانی
استماع فرمود و مامور بهدایت انفس فرعونی گشت تا
مردم را از وادی نفس و هوی نجات داده بصحراهای
دلفزای روح و هدی وارد نماید و از بیابان انقطاع
جمیع من فی الابداع را از حیرت بعد بدار السّلام
قرب رساند و چون در منزل فرعون وارد شد و تبلیغ
نمود بآنچه مامور بود فرعون زبان به بی ادبی گشود و گفت
آیا تو نبودی که قتل نفس نمودی و از کافران شدی مثل
آنکه ربّ العزّة خبر داده از لسان فرعون که بموسی
عرض نمود و فعلت فعلتک التی فعلت و انت
من الکافرین قال فعلتها اذا و انا من
الضّالین ففررت منکم لمّا خفتکم فوهب لی ربّی
حکما و جعلنی من المرسلین حال تفکّر در فتنه‌های
الهی و بدایع امتحانهای او کن که نفسی که معروف است بقتل

نفس خود هم اقرار بر ظلم مینماید چنانکه در آیه مذکوره است
و سی سنه او اقلاً هم بر حسب ظاهر در بیت فرعون
تربیت یافته و از طعام و غذای او بزرگ شده بلکه
مرتبه او را از ما بین عباد برگزیده و با مر هدایت
کبری مأمور فرموده و حال آنکه آن سلطان مقتدر قادر
بر آن بود که موسی را از قتل ممنوع فرماید تا باین اسم
در ما بین عباد معروف نباشد که سبب وحشت قلوب
شود و علت احتراز نفوس گردد و همچنین در حالت
مریم مشاهده نما که آن طلعت قدم از عظمت امر
و تحیر آرزوی عدم فرموده چنانچه مستفاد از آیه
مبارکه میشود که بعد از تولد عیسی مریم ناله نموده باین
کلمه زبان گشود **لیتنی مت قبل هذا و کنت نسیا
منسیا** که ترجمه ان اینست که ایکاش مرده بودم قبل
از ظهور این امر و بودم از فراموش شدگان قسم بخدا

که کبدها از استماع این سخن میگداخت و روانها میپرید
واین اضطراب وحزن نبود مگر از شماتت اعدا و اعراض
اهل کفر و شقا آخر تفکر فرمایند که مریم چه جواب بامردم
میگفت آخر طفلی که پدر آن معین نباشد چگونه میتوان
معین نمود که این از روح القدس است این بود که آن مخدره
لقا آن طفل را برداشته بمنزل مراجعت فرمود تا چشم
قوم بر او افتاد گفتند یا اخت هارون ما کان ابوک
امرء سوء و ما کانت امک بغیا که مضمون او اینست که ای خواهر
هارون نبود پدر تو مرد بدی و نبود مادر تو بدکار حال نظر
کن باین فتنه کبری و امتحان عظمی و از همه گذشته همان
جوهر روح که در میان قوم بنسبت بی پدری معروف
بود او را پیغمبری بخشید و حجت خود نمود برکل اهل سموات
وارض حال مشاهده فرمایند که چه قدر امور مظاهر
ظهور مغایر نفس و هوای عباد از سلطان ایجاد

ظاهر میشود چنین بر این جواهر اسرار مطّلع شوی بمقصود
آن نگار اطّلاع یابی و اقوال و افعال آن ملیک
با اقتدار را مثل هم ملاحظه نمائی بقسمی که آنچه در افعال
او مشاهده شود در کلمات او هم ملاحظه گردد و هرچه
در کلمات او ملاحظه گردد در افعال او بنظر آید اینست
که این افعال و اقوال در ظاهر نقمتند برای فجّار و در باطن
رحمتند برای ابرار اگر بدیدهٔ قلب ملاحظه رود کلمات منزله
از سماء مشیّت با امور ظاهره از ملکوت قدرت یکشیء
مشاهده شود و بر یکقسم ادراک گردد چنانچه مذکور شد
حال ای برادر ملاحظه نما اگر در این عهد چنین اموری ظاهر
شود و چنین حکایت بروز نماید چه خواهند نمود قسم بمربّی
وجود و منزل کلمات که در حین بی تأمّل حکم بر کفر و امر
بر قتل نمایند کجا گوش میدهند که گفته شود که عیسی از نفحهٔ
روح القدس ظاهر شده و یا موسی از امر مبرم مأمور گشته

[illegible]

اگر صد هزار خروش برآری بگوش احدی نرود که بی پدری
مبعوث برسالت گشته و یا قائلی از شجره انّی انا الله آورده چشم
انصاف اگر باز شود جمیع این بیانات مشهود میگردد که مظهر
همه این امور و نتیجه همه الیوم ظاهر است با اینکه امثال
این امور در این ظهور واقع نشده با وجود این متمسک بظنون
انفس مردوده شده چه نسبتها که دادند و چه بلایا که وارد
آوردند که در ابداع شبه آن بظهور نیامد الله اکبر بیان که
باین مقام رسید رائحه روحانی از صبح صمدانی مرور نمود و صبای
صبحگاهی از مدینه سبای لایزالی وزید و اثرش جان را
بشارت تازه بخشید و روح را فتوحی بی اندازه بساط
جدیدی مبسوط نمود و ارمغان بیشمار بیگران از آن یار بی
نشان آورد که خلعت ذکر از قد لطیفش قاصر است و رداء
بیان از قامت منیرش بس کوتاه بی لفظ رمز معانی کشف
مینماید و بی لسان اسرار تبیان میگوید و بلبلهای شاخسار

هجر و فراق را ناله و افغان می‌آموزد و قاعده و رسوم عشق
و عاشقی در زمر دل داد که تعلیم مینماید و کلهای بدیع رضوان
قرب و وصال را رسم دلبری و آداب عشوه گری تلقین مینماید
و اسرار حقایق بر شقایق بوستان عشق میبخشد و دقایق
رموز و رقایق اسرار در صدر عشاق ودیعه میگذارد نفسی
عنایت در این ساعت فرموده که روح القدس بغایت
حسرت میبرد قطره را امواج بحری داده و ذره را طراز
خورشیدی عنایت نموده الطاف بمقامی رسیده که جعل
قصد نافه مشک نموده و خفاش در مقابل آفتاب متعرض گردیده
مردگان را بنفحه حیات از قبور جسد مبعوث نموده و جاهلان
را بر صدر علم منزل داده و ظالمان را بر فراز عدل محل
معین نموده و عالم هستی بجمیع این عنایات حامله گشته تا کی
اثر این عنایت غیبی در خاکدان ترابی ظاهر شود و تشنگان
از پا فتاده را بکوثر زلال محبوب رساند و گمگشتگان صحرای

معبد

بعد و بیسی را البراد ق قرب و هستی معشوق فائز گرداند
و در ارض قلوب که این حبهای قدسی اثبات نماید و از زر باصر
نفوس در شقایق های حقایق غیبی بشکافد باری نه چنان
سدره عشق در سینای حب مشتعل شده که با بهای
بیان افسرده گردد یا اتمام پذیرد عطش این حوت را
بحور ننشاند و این سمندر ناری جز در نار روی یار
مقر نگزیند پس ای برادر سراج روح را در مشکوة
قلب بدهن حکمت برافروز و بزجاج عقل حفظش نما تا نفحهای
انفس مشرکه او را خاموش نکند و از نور باز ندارد
کذلک نرشش علیک من انوار شموس الحکمة والعرفان
لیطمئن بها قلبک وتکون من الذینهم کانوا بجناحین
الایقان فی هوآء العلم مطیورا و قوله حینئذ
علامة ابن الانسان فی السماء میفرماید بعد از
کسوف شمس معارف الهیه و سقاط نجوم احکام مثبته

و خسوف قمر علم که مربّی عباداتست و انعدام اعلام
هدایت و فلاح و ظلمت صبح صدق و صلاح ظاهر میشود
و علامت ابن الانسان در آسمان و مقصود از سماء آسماء
ظاهریست که قریب ظهور آن فلک سموات معدلت و
و جریان فلک هدایت بر بحر عظمت در آسمان نجمی بر حسب
ظاهر پیدا میشود که مبشّرست خلق سموات را بظهور آن نیّر
اعظم و همچنین در آسمان معنی نجمی ظاهر میشود که مبشّرست
اهل ارض را بآن فجر اقوم اکرم و این دو علامت در سماء
ظاهر و سماء باطن قبل از ظهور هر نبیّ ظاهر گشته چنانچه
شنیده اند از جمله خلیل الرحمن که قبل از ظهور آن
حضرت نمرود خوابی دید و کهنه را خواست اخبار دادند
بر طلوع نجمی در سماء و همچنین شخصی در ارض ظاهر شد
که مردم را بشارت میداد بر ظهور آنحضرت و بعد از او
حکایت کلیم الله بود که کهنهٔ آن زمان فرعون را خبر دادند

که کوکبی

که کوکبی در سماء طالع شده که دال است بر انعقاد
نطفهٔ که هلاک تو و قوم تو بر دست اوست و همچنین عالمی
بیدا شد که شبها بنی اسرائیل را بشارت و تسلّی میفرمود
و اطمینان میداد چنانچه در کتب مسطور است و اگر تفصیل
این امور ذکر شود این رساله کتابی میشود و دیگر اندازهٔ کتابت
ندارم حکایات واقعه قبل را ذکر نمایم و خدا شاهد حال است
که این بیان هم که ذکر میشود نیست مگر از کمال حبّ
بانجناب که شاید جمعی فقرای ارض بر شاطی غنا وارد
شوند و یا گروهی از جاهلان بر بحر علم وارد گردند و یا تشنگان
معرفت بر سبیل حکمت واصل آیند و الّا این عبد اشتغال
این مقالات را ذنبی عظیم میدانم و عصیانی کبری
میشمارم و همچنین نزدیک ظهور علی شد چند نفر
از مجوس که اطّلاع یافتند بر ظهور نجم علی در سماء
باثر آن نجم آمدند تا داخل شدند بشهری که مقر سلطنت

هیرودس بود و در آن ایام سلطنت آن ممالک
در قبضهٔ تصرف او بود وکانوا قائلین این هو
المولود ملك الیهود لانا قد راینا نجمه
فی المشرق ووافینا لنسجد له و بعد از
تفحص معلوم نمودند که در بیت اللحم یهود آن طفل
متولد شد این علامت در سماء ظاهر و علامت
در سماء باطن که سماء علم و معانی باشد ظهور یحیی بن
ذکریا بود که مردم را بشارت میداد بظهور حضرت
چنانچه میفرماید ان الله یبشرک بیحیی مصدقا بکلمة
من الله وسیدا وحصورا مقصود از کلمه
حضرت عیسی است که یحیی مبشر بظهور او بود و در الواح
سماوی هم مسطور است کان یوحنا یکرز فی بریة
الیهود اما الا توبوا فقد اقتربت ملکوت
السموات و مقصود یوحنا یحیی است و همچنین

قبل از ظهور جمال محمدی آثار سماء ظاهری ظاهر شد
و آثار باطن که مردم را در ارض بشارت میدادند
بظهور آن شمس هویه چهار نفر بودند واحدا بعد واحد
چنانچه روزبه که موسوم بسلمان شد بشرف خدمت ایشان
مشرف بود و زمان وفات هر یک میرسید روزبه را
نزد دیگری میفرستاد تا نوبت بچهارم رسید و او
در حین موت فرمود ای روزبه بعد از تکفین و تد
فین من برو بحجاز که شمس محمدی اشراق می نماید و بشارت
باد تو را بلقای آنحضرت تا رسید باین امر بدیع منیع و
اکثر منجمان خبر ظهور نجم او را در سماء ظاهر داده‌اند
همچنین در ارض هم نورین النیرین احمد و کاظم
قدس الله تربتهما پس از ظهور در آسمان ظاهر و آسمان
باطن که محل شمس علم و قمر حکمت و انجم معانی و
بیان است ظاهر شود و آن ظهور انسان کامل است قبل

از هر ظهور برای تربیّت و استعداد عباد از برای
لقای آن شمس هویّه و قمر احدیّه و قوله ینوح کلّ
قبائل الارض ویرون ابن الانسان آتیا
علی سحاب السماء مع قوّة و مجد کبیر تلویح
این بیانات آنست که یعنی در آنوقت نوحه میکنند
عباد از جهة فقدان شمس جمال الهی و قمر علم و انجم
حکمت لدنی و در این اثنا مشاهده میشود که آن طلعت موعود
و جمال معبود از آسمان نازل میشود در حالتی که برابر سوار است
یعنی آن جمال الهی از سموات مشیّت ربانی در هیکل
بشری ظهور میفرماید و مقصود از آسمان نیست مگر جهة
علوّ و سموّ که آن محلّ ظهور آن مشارق قدسیّه
و مطالع قدمیّه است و این کینونات قدیمه اگرچه
بحسب ظاهر از بطن امّهات ظاهر میشوند ولیکن فی الحقیقه
از سموات امر نازل شوند و اگرچه بر ارض ساکنند ولیکن

و لکن بر رفرف معانی متکی اند و در حینی که میان عباد
مشی مینمایند در هوای قرب طائرند بی حرکت رجل در
در ارض روح مشی نمایند و بی پر بمعارج احدیه پرواز
فرمایند و در هر نفسی مشرق و مغرب ابداع طی فرمایند
و در هر آنی ملکوت غیب و شهاده را سیر فرمایند بر عرش
لا یشغله شأن عن شأن واقفند و بر کرسی کل یوم هو
فی شأن ساکن از علوّ قدرت سلطان قدم
و سموّ مشیّت ملیک اعظم مبعوث میشوند اینست
که میفرماید از آسمان نازل میشود و لفظ سماء در
بیانات شموس معانی بر مراتب کثیره اطلاق میشود
مثلاً سماء امر و سماء مشیّت و سماء اراده و سماء
عرفان و سماء ایقان و سماء تبیان و سماء ظهور
و سماء بطون و امثال ذلک و در هر مقام از لفظ
سماء معنی اراده میفرمایند که غیر از واقفین اسرار احدیه

و شاربین کاؤس ازلیه احدی ادراک نماید مثلاً و
فی السّماء رزقکم وما توعدون وحال
آنکه رزق از ارض انبات مینماید و همچنین الا
سماء تنزل من السّماء با انکه از لسان عبار
اسماء ظاهر میشود اگر قدری مرآت قلب را از غبار عارضه
پاک و لطیف فرمائی جمیع تلویحات کلمات کلمهٔ جامعه
ربوبیه را در ظهوری ادراک مینمائی و بر اسرار
علم واقف میشوی ولیکن تا حجبات علمیه را که مصطلح
بین عبادست بنار انقطاع نسوزانی بصبح نورانی
علم حقیقی فائز نگردی و علم بدو قسم منقسمست علم
الهی و علم شیطانی آن از الهامات سلطان حقیقی
ظاهر و این از تخیلات انفس ظلمانی باهر معلّم
آن حضرت باری و معلّم این وساوس نفسانی:
ان اتقوا الله یعلّمکم الله و بیان این العلم حجاب

والاکبر

الاکبر اثمار آن شجر صبر و شوق و عرفان و محبت و
اثمار این شجر کبر و غرور و نخوت و از بیانات صاحبان
بیان که در معنی علم فرموده اند هیچ رایحه این علوم ظلمانی
که ظلمت آن همه بلاد را فرا گرفته استشمام نمیشود
این شجر جز بغی و فحشا ثمری نیارد و جز غلّ و بغضا
حاصلی نبخشد ثمرش سمّ قاتل است و ظلّش نار
مهلک فنعم ما قال تمسّک باذیال الهوی فاخلع
الحیا و خلّ سبیل الناسکین وان جلّوا پس
باید صدر را از جمیع آنچه شنیده شد پاک نمود و
قلب را از همه تعلّقات مقدّس فرمود تا محلّ ادراک
الهامات غیبی شود و خزینه اسرار علوم ربانی
گردد اینست که میفرماید السالک فی النهج
البیضاء و الرکن الحمراء لن تصل الی مقام و
طنه الا بکف الصفر عمّا فی ایدی الناس

این است شرط سالک درست تفکّر و تعقّل فرمود تا بی
حجاب بر مقصود کتاب واقف شوی باری از مطلب دور زدیم
اگرچه همه ذکر مطلب است و لیکن قسم بخدا آنچه میخواهم
اختصار نمایم و باقلّ کفایت کنم می بینم زمام قلم از
دست رفته و با وجود این چه قدر از لئالی بیشمار
که ناسفته در صدف قلب مانده و چه مقدار حوریّات
معانی که در غرفهای حکمت مستور گشته که احدی مسّ
آنها ننموده لم یطمثهنّ انسٌ قبلهم ولا جانّ
با همه این بیانات لو یا حرفی از مقصود ذکر نشد و رمزی
از مطلوب مذکور نیامد تا کی محرمی یافت شود و احرام
حرم دوست بندد و بکعبه مقصود واصل گردد و پی کوثر
وصال آن اسرار بیان بشنود و بباید پس از این بیانات
محکمهٔ واضحهٔ لائحهٔ مقصود از سماء در آیه منزله معلوم شد
و مفهوم گشت و آنکه میفرماید با ابر و غمام نازل میشود

مقصود

مقصود از ابر آن امور یست که مخالف نفس و هوای
ناس است چنانچه ذکر شد در آیه مذکوره افکلما جائکم
رسولٌ بما لا تهوی انفسکم استکبرتم ففریقاً
کذّبتم و فریقاً تقتلون مثلاً از قبیل تغییر احکام
و تبدیل شرایع و ارتفاع قواعد و رسوم عادیّه و
تقدّم مؤمنین از عوام و معرضین از علما و همچنین ظهور
آن جمال ازلیّه بر حدودات بشریّه از اکل و شرب و فقر
و غنا و عزّت و ذلّت و نوم و یقظه و امثال ذلک
از انچیزها نیکه مردم را بشبهه می اندازد و منع مینماید
همه این حجبات بغمام تعبیر شده و اینست آن غمامیکه
سموات علم و عرفان کلّ من علی الارض باو منشقّ
و شقّ میگردد چنانچه میفرماید یوم تشقّق السّماء بالغمام
و همچنانکه غمام ابصار ناس را منع مینماید از ادراک
آن شمس حقیقی چنانچه مذکورست در کتاب از لسان

کفار و قالوا ما لهذا الرسول یأکل الطعام
و یمشی فی الأسواق لولا انزل الیه ملك
فیکون معه نذیرا ❁ شد اینکه ملاحظه میشد از
انبیا فقر ظاهری و ابتلای ظاهری و هیجان مدرکات
عنصری جسدی از قبیل جوع و امراض و حوادث مکانیه
چون این مراتب از آن هیاکل قدسیه ظاهر میشد مردم
در صحرای شک و ریب و بیابانهای وهم و تحیر متحیر
میماندند که چگونه میشود نفس از جانب خدا بیاید و اظهار
غلبه نماید بر کل من علی الارض و بعلت خلق موجودات
را بخود نسبت دهد چنانچه فرموده لولاك لما خلقت
الافلاك و مع ذلك باین قسمها مبتلا بامور جزئیه
شود چنانچه شنیده اند از ابتلای هر نبی و اصحاب او
از فقر و امراض و ذلت چنانچه سرهای ایشانرا در شهرها
بهدیه میفرستادند و ایشانرا منع مینمودند از آنچه بآن مأمور

بعض

بودند و هرکدام در دست اعدای دین مبتلا بودند بقسمی
که برایشان واردمی آوردند آنچه اراده مینمودند و این
معلوم است که تغییرات و تبدیلات که در هر ظهور واقع
میشود همان غمامست تیره که حایل میشود بصر عرفان عباد
را از معرفت شمس الهی که از مشرق هویه اشراق فرموده
زیرا که سالها عباد بر تقلید آباء و اجداد باقی هستند
و باداب و طریقی که در آن شریعت مقرّر شده تربیت
یافته اند یکمرتبه بشنوند یا ملاحظه نمایند شخصی که در
میان ایشان بود و در جمیع حدودات بشری با ایشان
یکسان است و مع ذلک جمیع این حدودات شرعیه که در
قرنهای متواتره بان تربیت یافته اند و مخالف و منکر
انرا کافر و فاسق و فاجر دانسته اند همه را از میان
بردارد البته این امور حجاب و غمامست از برای انهائیکه
قلوبشان از سلسبیل انقطاع نچشیده و از کوثر

معرفت نیاشامیده و بمجرّد استماع این امور چنان
محتجب از ادراک آن شمس میمانند که دیگر بی سؤال و جواب
حکم بر کفرش میکنند و فتوی بر قتلش میدهند چنانچه دیده
اند و شنیده اند از قرون اولی و در این زمان نیز ملاحظه
شد پس باید جهدی نمود تا باعانت غیبی از این حجبات
ظلمانی و غمام امتحانات ربّانی از مشاهده آن جمال نورانی
ممنوع نشویم و او را بنفس او بشناسیم و اگر هم حجّت
بخواهیم بیک حجّت و برهان اکتفا نمائیم تا بمنبع
فیض نامتناهی که جمیع فیوضات نزد او معدوم صرف است
فائز گردیم نه آنکه هر روز بخیالی اعراض نمائیم و بهوائی
تمسّک جوئیم سبحان الله با وجود اینکه از قبل این
امورات را بتلویحات عجیبه و اشارات غریبه خبر داده اند
تا جمیع ناس اطّلاع یابند و در آن روز خود را از
بحر الجود فیوضات محروم نسازند مع ذلک امر چنین

وقع

واقع میشود که مشهود است واین مضمونات در قرآن هم
نازل شده چنانچه میفرماید یوم یأتی الله فی ظلل من
الغمام و علمای ظاهر بعضی این آیه را از علائم قیامت موهوم
که خود تعقل نموده اند گرفته اند که مضمون آن اینست که روزی
که می آید خدا در سایهٔ از ابر وحال انکه این مضمون در اکثر
کتب سماوی مذکور است و در همه اماکن در ذکر علامت ظهور
بعد ذکر شده و همچنین میفرماید یوم تأتی السماء بدخان
مبین یغشی الناس هذا عذاب الیم که مضمون آن
اینست که روزی که می آید آسمان بدودی آشکار و فرو میگیرد
مردم را و اینست عذاب الیم و همین امورات را که
مغایر انفس خبیثه و مخالف هوای ناس است حضرت رب
العزة محک و میزان قرار داده و بانها امتحان میفرماید
عباد خود را و تمیز میدهد سعید را از شقی و معرض را از
مقبل چنانچه مذکور شد و اختلافات در نسخ و هم موهومات

عادیّه و انعدام اعلام محدوده را بدخان درآیه مذکوره
تعبیر فرموده و کدام دخانست اعظم از این دخان که
فرو گرفته همه ناس را و عذابیست برای آنها که هر چه
میخواهند رفع آن نمایند قادر نیستند و بنار نفس در هر حین
بعذابی جدید معذبند زیرا که هر چه میشنوند که این امر بدیع
الهی و حکم منیع صمدانی در اطراف ارض ظاهر شده و هر روز
در علو است ناری جدید در قلوبشان مشتعل میشود و آنچه
ملاحظه مینمایند از قدرت و انقطاع و ثبوت این اصحاب
که هر روز بعنایت الهی محکمتر و راسختر میشوند اضطراب تازه
در نفوسشان ظاهر میگردد در این ایام که بحمد الله سطوت
الهی چنان غلبه فرموده که جرأت تکلم ندارند و اگر یکی از
اصحاب خود را که صد هزار جان بدل و جان رایگان
در ره دوست ایثار مینماید ملاقات نمایند از خوف اظهار
ایمان میکنند و چون خلوت میکنند بسبّ و لعن مشغول میشوند

خایف

چنانچه میفرماید و اذا لقوا الّذین امنوا قالوا
آمنّا و اذا خلوا عضّوا علیکم الأنامل
من الغیظ قل موتوا بغیظکم انّ الله علیم
بذات الصّدور عنقریبست که اعلام قدرت
الهی را در همهٔ بلاد مرتفع بینی و آثار غلبه و سلطنت او
را در جمیع دیار ظاهر مشاهده فرمائی باری اکثر علمای چون
این آیات را ادراک ننمودند و از مقصود قیامت
واقف نشدند لهذا جمیع را بقیامت موهوم حیث
لا یشعر تفسیر نمایند خدای واحد شاهد است
که اگر قدری بصیرت باشد از تلویح همین دو آیه جمیع
مطالب را که مقصود است ادراک میشود و بصبح منیر احدیه
بعنایت رحمن واصل میگردند کذلک تغنّ علیک
حمامة البقا علی افنان سدرة البها
لعلّ تکوننّ فی مناهج العلم و الحکمه باذن

الله مسلوکا د قوله یرسل ملائکة الی اخر
القول مقصود از این ملائکه نفوسی استند که بقوة
روحانی صفات بشریه را بنار محبت آلهی سوختند
و بصفات عالی دیگر و بین متصف گشتند چنانچه
حضرت صادق در وصف گروه این میفرماید قوم
از شیعیان ما استند خلف عرش و از ذکر خلف
العرش اگرچه معانی بسیار منظور بود هم برحسب ظاهر
و هم برحسب باطن ولیکن در یک مقام دلیلست بر
عدم وجود شیعه چنانچه در مقام دیگر میفرماید مؤمن
مثل کبریت احمر است بعد بمستمع میفرماید آیا
کبریت احمر دیدهٔ ملتفت شوید باین تلویح که
ابلغ از تصریح است که دلالت میکند بر عدم وجود
مؤمن این قول آنحضرت و حال مشاهده کن چه قدر
از این خلق بی انصاف که رائحهٔ ایمان نشنیده اند

مع

مع ذلک کسیرا که بقول ایشان ایمان محقق میشود
نسبت بکفر میدهند باری چون این وجودات قدسیه
از عوارض بشریه پاک و مقدس گشتند و متخلق باخلاق
روحانیه و متصف باوصاف مقدسه شدند لهذا
اسم ملائکه بر آن نفوس مقدسه اطلاق گشته باری
اینست معنی این کلمات که هر فقره آن بآیات واضحه
و دلیلهای متقنه و براهین لائحه اظهار شد و چون
امم قبل باین معانی نرسیدند و این علامات بر حسب
ظاهر چنانچه خود و علمای ایشان ادراک نمودند ظاهر
نشد لهذا بمظاهر قدسیه از آن یوم تا حال اقبال ننمودند
و از جمیع فیوضات قدسی محروم شدند و از بدایع کلمات
صمدانیه محجوب گشتند اینست شأن این عباد در یوم
معاد این قدر ادراک ننمودند که اگر در هر عصری علائم
ظهور مطابق آنچه در اخبار است در عالم ظاهر ظاهر

شود دیگر کرا یارای انکار و اعراض میماند و چگونه میان سعید
و شقی و مجرم و شقی تفصیل میشود مثلا انصاف دهید
که اگر این عبارات که در انجیل مسطور است بر حسب ظاهر
وارد شود و ملائکه با عیسی ابن مریم از سماء ظاهره
با ابری نازل شوند دیگر که را یارای تکذیب داشته و یا که
لایق انکار و قابل استکبار باشد بلکه فی الفور
همه ارض را اضطراب بقسمی احاطه میکند که قادر بر حرف
و تکلم نیستند تا چه رسد برد و قبول و نظر بعدم
ادراک این معانی بود که جمعی از علمای نصاری با حضرت
معارضه نمودند که اگر تو آن نبی موعودی چرا با تو نیستند
آن ملائکه که در کتب ما مسطور است که باید با جمال موعود
بیایند تا او را اعانت نمایند در امر او و منذر باشند
برای عباد چنانچه رب العزه از لسان ایشان خبر
داده که لولا انزل الیه ملک فیکون معه نذیرا

که چرا فرو فرستاده نشد با محمد ملک پس باشد با او هم دهنده
و ترساننده مردمان را اینست که در همه اعصار و اعصار
این گونه اعتراضات و اختلافات در میان مردم بوده
و همیشه ایام مشغول بر زخارف قول میشدند که فلان علامت
ظاهر نشد و فلان برهان باهر نیامد و این مرضها عارض
نشد مگر آنکه تمسک بعلمای عصر میجستند در تصدیق و تکذیب
این جواهر مجرده و هیاکل الهیه و ایشان هم نظر باستغراق
در شئونات نفسیه و اشتغال بامورات دنیه فانیه
این شموس باقیه را مخالف علم و ادراک و معارض جد
و اجتهاد خود میدیدند و معانی کلمات الهیه و احادیث و
اخبار حروفات احدیه را هم بر سبیل ظاهر بادراک
خود معنی و بیان مینمودند لهذا خود و جمیع ناس را از نیسان
فضل رحمت ایزدی مأیوس و مهجور نمودند با آنکه خود مقرّ و معترفند
بحدیث مشهور که میفرماید حدیثنا صعب مستصعب و در جای

دیگر میفرماید انّ امرنا صعب مستصعب لایحتمله الّا ملک مقرب او نبی مرسل او عبد امتحن الله قلبه للایمان دیگر مسلّم است نزد خود ایشان که هیچ یک از این ثلاثه در حق ایشان صادق نیست قسم اوّل و ثانی که واضح است و امّا ثالث هرگز از امتحانات الهی سالم نماندند و در ظهور محک الهی جز غش چیزی از ایشان بظهور نرسید سبحان الله با وجود اقرار باین حدیث علمائیکه در مسائل شرعیه هنوز در ظن و شکّند چگونه در غوامض مسائل اصول الهیّه و جواهر اسرار کلمات قدسیّه اظهار علم مینمایند و میگویند فلان حدیث که از علائم ظهور قائم است هنوز ظاهر نشده با اینکه رایحهٔ معانی احادیث را ابداً ادراک ننموده و غافل از اینکه جمیع علامات ظاهر شد و صراط امر کشیده گشت والمؤمنون کالبرق علیه یمرّون و هم بظهور العلامة ینتظرون

تل

قل یا ملأ الجهّال فانتظروا کما کان الّذین
من قبلکم لمن المنتظرین و اگر از ایشان سؤال شود
که از شرایط ظهور انبیای بعد که در کتب قبل است از
جمله اینها علامات ظهور و اشراق شمس محمّدیّت چنانچه
مذکور شد و بر حسب ظاهر هیچ یک ظاهر نشد مع ذلک
بچه دلیل و برهان نصاری و امثال اینها را ردّ مینمایید
و حکم بر کفر اینها مینمایید عاجز از جواب میشوند تمسّک باین
نمایند که این کتب تحریف شده و من عند الله نبوده
و نیست و حال آنکه خود عبارات آیه شهادت میدهد
که از عند الله است و مضمون همین آیه در قرآن هم
موجود است لو انتم تعرفون و با اینکه مقصود از
تحریف را در این مدّت ادراک ننموده اند بلی در آیات
منزله و کلمات مرایای احدیّه ذکر تحریف غالین و تبدیل
مستکبرین است و لیکن در مواضع مخصوصه ذکر شده

و از آنچه حکایت ابن صوریاست که در وقتیکه اهل خیبر در
حکم قصاص زنای محصن و محصنه از نقطه فرقان سؤال
نمودند و آنحضرت فرمود حکم خدا رجم است و ایشان انکار
نمودند که در توریة چنین حکمی نیست حضرت فرمود از علمای
خود کدام مسلم و کلام او را مصدق قید ابن صوریا را قبول
نمودند و حضرت او را احضار نمود و فرمود اقسمك بالله
الذی فلق لکم البحر و انزل علیکم المن و ظلل لکم
الغمام و انجیکم من الفرعون و ملأه و فضلکم علی
الناس بان تذکر لنا ما حکم به موسی فی قصاص الزانی
المحصن و الزانیة المحصنة که مضمون او این است که
آنحضرت ابن صوریا را باین قسمهای مؤکده قسم داد
که در توریة حکم قصاص در زنای محصن چه نازل شد
عرض نمود یا محمد رجم است آنحضرت فرمود پس چرا این حکم
میان یهود منسوخ شده و مجری نیست عرض نمود چون بخت النصر

بیت

بیت المقدس را بوخت و جمیع یهود را بقتل رسانید
دیگر یهودی در ارض نماند الا معدودی قلیل و علمای آن عصر
نظر بقلت یهود و کثرت مخالفین با ورت جمع شدند
که اگر موافق حکم توریه عمل شود آنچه از دست بخت
النصر نجات یافتند بحکم کتاب مقتول شوند و باین مصالح
حکم قتل را از میان بالمره برداشتند باری در این باب خبر شدید
بر قلب بشر نازل شد و این آیه عرض نمود یحرفون
الکلم من بعد مواضعه این یک موضع بود که ذکر
شد در این مقام مقصود از تحریف نه چنان است که
این همج رعاع فهم نموده اند چنانچه بعضی میگویند که علمای
یهود و نصاری آیاتی را که در وصف طلعت محمدیه بود
از کتاب محو نمودند و مخالف آنرا ثبت کردند این
قول نهایت بی معنی و بی اصل است آیا میشود کسیکه
معتقد بکتابی گشته و من عند الله دانسته اورا محو نماید

واز این گذشته توریة در همه روی ارض بود منحصر بمکّه و مدینه
نبود که بتوانند تغییر بدهند و یا تبدیل نمایند بلکه مقصود
از تحریف همین است که الیوم جمیع علمای فرقان بآن
مشغولند و آن تفسیر و معنی نمودن کتابست بر هوی و میل
خود و چون یهود در زمان آنحضرت آیات توریة را که مدلّ
بر ظهور آنحضرت بود بهوای خود تفسیر نمودند و به بیان آنحضرت
راضی نشدند لذا حکم تحریف درباره آنها صدور یافت
چنانچه الیوم مشهود است که چگونه تحریف نمودند امّت
فرقان آیات کتاب و علامات ظهور را بمیل و هوای
خود تفسیر مینمایند چنانچه مشهود است و در مقام دیگر
میفرماید وقد کان فریق منهم یسمعون کلام
الله ثمّ یحرّفونه من بعد ما عقلوه وهم
یعلمون واین آیه هم مدلّ است بر تحریف معانی کلام الهی
نه در محو کلمات ظاهری چنانچه از آیه مستفاد میشود و عقول

منصفه

ستقیمه هم ادراک ننماید و در موضع دیگر میفرماید فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عند الله لیشتروا به ثمناً قلیلا الی اخر الآیه
و این آیه در شأن علمای یهود و بزرگان ایشان نازل شد
که آن علما بواسطه استرضای خواطر اغنیا و استجلاب
زخارف دنیا واظهار علو وکفر الواحی چند نوشتند
بدلائلی چند مستدل شدند که ذکر الها جایز نه و نسبت
دادند او الهای خودرا که از اسفار توراتیه مستفاد گشته
چنانچه الیوم مشاهده میشود که چه مقدار رد بر این امر بدیع
علمای جاهل عصر نوشته اند و گمان نموده اند که این مفتریات
مطابق آیات کتاب و موافق کلمات اولو الالباب است
باری مقصود از این اذکار این بود که اگر بگویند که این
علائم مذکوره را که در انجیل شد تحریف یافته رد نمایند
و متمسک بآیات و اخبار شوند و مطلع باشید که کذب

محض و افترای صرفست بلی ذکر تحریف باین معنی که ذکر
شد در اماکن مشخّصه است چنانچه بعض از آنرا
ذکر نموده‌ایم تا معلوم و مبرهن شود بر هر ذی بصری که احاطه
علوم ظاهره نموده هم نزد بعض از انبیای الٰهی است دیگر معارضین
باین خیال نیفتند و معارضه ننمایند که فلان آیه دلیل
بر تحریفست و این اصحاب از عدم اطلاع ذکر این مراتب
و مطالب نموده اند و دیگر انکه اکثر آیات که مشعر بر
تحریفست درباره یهود نازل شده لو انتم فی
جزآئو علم الفرقان تحبرون اگرچه از بعض حمقای
ارض شنیده شد که انجیل سماوی در دست نصارا
نیست و بآسمان رفته و دیگر غافل از این که از همین
قول نسبت کمال ظلم و جبر برای حضرت باری جلّ و
عزّ ثابت میشود زیرا که بعد از انکه شمس جمال عیسی
از میان قوم غائب شد و بفلک چهارم ارتقی فرمود

کتب

فرموده کتاب حق جل ذکره که اعظم برهان اوست
میان خلق او او هم غایب شود دیگر آن خلق از زمان
عیسی تا زمان اشراق شمس محمدی بچه متمسکند و بکدام امر
مأمور و دیگر چگونه مورد انتقام منتقم حقیقی میشوند و محل
نزول عذاب و سیاط سلطان معنوی میگردند از
همه گذشته انقطاع فیض فیاض و انسداد رحمت سلطان
سلطان ابجار لازم می آید فنعوذ بالله عما یظنون
العباد فی حقه فتعالی عما هم یعرفون ای عزیز
در این صبح ازلیه که انوار الله نور السموات والارض عالم
را احاطه نموده و سرادق عصمت و حفظ اذ یأبی
الله الا ان یتم نوره مرتفع گشته و ید قدرت و بیده ملکوت
کل شیء مبسوط و قائم شده کمر همت را محکم باید بست که
شاید بعنایت و مکرمت الهی در مدینه قدسیه انا لله
وارد شویم تا بمواقع عز الیه راجعون مقر یابیم

انشاء الله باید چشم و دل را از اشارات آب
و گل پاک نمود تا ادراک مراتب ما لانهایه به عرفان نمایند
و حق را اظهر از آن ببیند که در اثبات وجودش بدلیلی
محتاج شوید و یا بحجتی تمسک جویند ای سائل محب اگر
در هوای روح روحانی طائری حق را ظاهر و فوق
کل شیء ببین بقسمی که جز او را نیابی کان الله و
لم یکن معه من شیء و این مقام مقدس تر از آن که
بهیچ دلیلی مدلل شود و یا آنکه به برهانی باهر آید و اگر
در فضای قدس حقیقت سائری کل اشیا بمعروفیت
او معروفند و او بنفسه معروف بوده و خواهد بود و اگر
در ارض دلیل ساکنی کفایت نما بآنچه خود فرموده اولم
یکفهم انا انزلنا علیک الکتاب این است حجتی
که خود قرار فرموده و اعظم از این حجت نبوده و نیست
دلیله آیاته و وجوده اثباته در این وقت از

رحم

اهل بیان و عرفا و حکما و علما و شهدای آن استدعا
مینمایم که وصایای الهی را که در کتاب فرموده فراموش ننمایید
و همیشه ناظر باصل امر باشند که مبادا حین ظهور آن
جوهر الجواهر و حقیقة الحقایق و نور الانوار متمسک
به بعض عبارات کتاب شوند و براو وارد بیاورند آنچه
را که در کور فرقان وارد آمد چه که آن سلطان هویه قا
در است برانکه جمیع بیان و خلق او را بحرفی از بدایع
کلمات خود قبض روح فرماید و یا بحرفی جمیع را حیات
بدیعه قدیمه بخشد و از قبور نفس و هوی محشور و مبعوث
نماید ملتفت و مراقب بوده که جمیع منتهی بایمان باو و ادراک
ایام لقای او میشود لیس البر ان تولوا وجوهکم
قبل المشرق و المغرب و لکن البر من آمن بالله
و الیوم الآخر فلتسمعن یا اهل البیان ما
وصّینا کم بالحق لعل لتسکنن فی ظل تحمان

فی ظلّ کان فی ایّام الله ممدودا * الباب
المذکور فی بیان انّ شمس الحقیقة ومظهر
نفس الله قد کان سلطاناً علی من فی السموات
والأرض وان لن یطیعه احد من اهل
الأرض وغنیّاً عن کلّ من فی الممالک وان لم
یکن عنده دینار لکن لک نظهر لک من اسرار
الأمر ونلقی علیک من جواهر الحکمة لتطیران
بجناحین الانقطاع فی هوآء الّذی کان
عن الأبصار مستوراً لطائف وجواهر این
باب آنکه بر صاحبان نفوس زکیّه و مرایای قدسیّه
مبرهن و واضح شود که شموس حقیقت و مرایای احدیّه
در هر عصر و زمان که از خیام غیب هویّه بعالم شهاده
ظهور میفرمایند برای تربیت ممکنات و ابلاغ فیض
بر همه موجودات با سلطنتی قاهر و سطوتی غالب ظاهر

میشوند

میشوند چه که این جواهر مخزونه و کنوز غیبیه ملکونه
محل ظهور یفعل ما یشآء و یحکم ما یرید ند و براولو
العلم و افئده مبیره واضحست که غیب هویه وذات
احدیه مقدس از بروز و ظهور و صعود و نزول
و دخول و خروج بوده و متعالی هست از وصف
هر واصفی و ادراک هر مدرکی لم یزل در ذات خود
غنی بوده و هست و لا یزال بکینونه خود از ابصار
و انظار خواهد بود لا تدرکه الأبصار و هو
یدرک الأبصار و هو اللطیف الخبیر چه میان
او و ممکنات نسبت و ربط و فصل و وصل و
یا قرب و بعد و جهه و اشاره بهیچ وجه ممکن نه
زیرا که جمیع من فی السموات و الارض بکلمه امر او
موجود شدند و باراده او که نفس مشیت است از
عدم و نیستی بحت و بات بعرصه شهود و هستی قدم

لذا اشتند سبحان الله بلکه میانه ممکنات وکلمه اوهم
نسبت وربطی نبوده ونخواهد بود ویحذّرکم الله نفسه
براین مطلب برهانیست واضح وکان الله ولم
یکن معه من شئ ودلیلیست لائح چنانچه جمیع انبیا
واوصیا وعلما وعرفا وحکما برعدم بلوغ معرفت
آن جوهر الجواهر وبرعجز از عرفان ووصول آن
حقیقه الحقایق مقر ومذعنند وچون ابواب عرفان
ذات ازل بر وجه ممکنات مسدود شد لهذا باقتضای
رحمت واسعه سبقت رحمته کل شئ ووسعت
رحمته کل شئ جواهر قدس نورانی از عوالم روح
روحانی بهیاکل عزّ انسانی درمیان خلق ظاهر فرمود
تا حکایت نمایند از آن ذات ازلیه وساذج قدمیه
واین مرایای قدسیه ومطالع هویه تمامه از آن شمس
وجه وجوهر مقصود حکایت مینمایند مثلا علم ایشان

از علم او وقدرت ایشان از قدرت او و سلطنت ایشان
از سلطنت او وجمال ایشان از جمال او وظهور ایشان از
ظهور او وایشانند مخازن علوم ربّانی ومواقع حکمت
صمدانی ومظاهر فیض نامتناهی ومطالع شمس لایزالی چنانکه
میفرماید لا فرق بینك وبینهم الّا بانّهم عبادك
وخلقك واینست مقام انا هو وهو انا که در حدیث
مذکورست واحادیث واخبار مدلّه براین مطلب بسیارست
واین بنده نظر باختصار متعرض ذکر آنها نشدم بلکه آنچه
در آسمان ها و زمین است محال بروز صفات واسمای
الهی هستند چنانچه در هر ذرّه آثار تجلّی آن شمس حقیقی ظاهر
وهویدا است که گویا بدون ظهور آن تجلّی در عالم ملکی هیچ
شئ بخلعت هستی مفتخر نیاید وبوجود مشرف نشود چه آفتابهای
معارف که در ذره مستور شده وچه بحرهای حکمت که در قطره
پنهان گشته خاصه انسان که از بین موجودات باین خلع

تخصیص یافته و این شرافت ممتاز گشته چنانچه جمیع
صفات و اسمای الهی از مظاهر انسانی بنحو اکمل و اشرف
ظاهر و هویداست و کل این اسماء و صفات راجع بذات
انیست الانسان سری و انا سره و آیات متواتره
که تدل و تشعر براین مطلب دقیق لطیف است در جمیع
کتب سماویه و صحف الهیه مسطور و مذکور است چنانچه
میفرماید سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم
و فی انفسکم افلا تبصرون و در مقام دیگر میفرماید لا تکونوا
کالذین نسوا الله فانسیهم انفسهم چنانچه سلطان
بقا روح من فی سرادق العما فداه میفرماید من عرف
نفسه فقد عرف ربه قسم بخدا ای مخدوم من
اگر قدری در این عبارت تفکر فرمائی ابواب حکمت الهیه
و مصاریع علم نامتناهی را بر وجه خود گشوده یابی باری
از این بیانات معلوم شد که جمیع اشیا حاکی از ستاد

صفات

وصفات الٰهیّه هستند هر کدام بقدر استعداد خود مدلل ومشعرند بر معرفت الٰهیّه بقسمیکه احاطه کرده است ظهورات صفاتیّه واسمائیه همهٔ غیب وشهود را اینست که میفرماید ایکون لغیرك من الظهور ما لیس لك حتی یکون هو المظهر لك عمیت عین لا تراك وباز سلطان بقا میفرماید ما رایت شیئا الا وقد رایت الله فیه او قبله او بعده ودر روایت کمیل نورٌ اشرق من صبح الازل فیلوح علی هیاکل التوحید اثاره وانسان که اشرف واکمل مخلوقاتست اشد دلیلا واعظم حکایاتست از سایر معلومات ودر اکمل انسان وافضل والطف او مظاهر شمس حقیقت اند بلکه ما سوای ایشان موجود بارادهٔ ایشان ومتحرک شوند بافاضهٔ ایشان لولاك لما خلقت الافلاک بلکه کلّ در ساحت قدس ایشان معدوم صرف ومفقود بحت اند بلکه منزه است ذکر

ایشان از ذکر غیر و مقدس است وصفشان از وصف
ما سوای و این هیاکل قدسیه مرایای اولیه ازلیه هستند که حکایت
نمایند از غیب الغیوب و از کل اسماء و صفات او از علم
و قدرت و سلطنت و عظمت و رحمت و حکمت و عزت و
جود و کرم و جمیع این صفات از ظهور این جواهر احدیه
ظاهر و هویداست و این صفات مختص بعضی دون بعضی
نبوده و نیست بلکه جمیع انبیای مقربین و اصفیای مقدسین
باین صفات موصوف و باین اسماء موسومند نهایت
بعضی در بعضی مراتب اشد ظهوراً و اعظم نوراً ظاهر
میشوند چنانچه میفرماید وتلك الرسل فضلنا بعضهم
علی بعض پس معلوم و محقق شد که محل ظهور و بروز
جمیع این صفات عالیه و اسماء غیر متناهیه انبیا
و اولیای او هستند خواه بعضی از این صفات در آن
هیاکل نوریه بر حسب ظاهر ظاهر شود خواه نشود نه اینست که اگر

صفتی

صفتی بر حسب ظاهر از آن ارواح مجرّده ظاهر نشود نفی آن
صفت از آن محالّ صفة الٓهیّه و معدن اسماء ربوبیّه نشود
لهذا بر همهٔ این وجودات منیره و طلعات بدیعه حکم
جمیع صفات الله از سلطنت و عظمت و امثال آن جایز است
اگرچه بحسب ظاهر بسلطنت ظاهره و غیر آن ظاهر نشوند و این
فقره بر هر ذی بصری ثابت و محقّق است دیگر احتیاج برهان نیست
بلی چون این عباد از عیون صافیه منیره علوم الٓهیّه که تفاسیر
کلمات قدسیّه است لا اخذ نموده اند لهذا التشنه و افسرده در وادی
ظنون و غفلت سائرند و از بحر عذب فرات معرض شده
در حول ملح اجاج طائف شده اند چنانچه در وصف ایشان
ورقاء هویّه باین فرموده وان یروا سبیل الرّشد لا یتّخذوه
سبیلا و ان یروا سبیل الغیّ یتّخذوه سبیلا ذلک
بانّهم کذّبوا بآیاتنا و کانوا عنها غافلین که ترجمه
آن این است که اگر ببینند راه صلاح و رستگاری را اورا اخذ

نمی‌نمایند و با او اقبال نمی‌کنند اما اگر راه باطل و طغیان و ضلالت
را مشاهده کنند او را برای خود راه وصول بحق قرار دهند
و این اقبال بباطل و اعراض از حق ظاهر نشد یعنی باین
ضلالت و گمراهی مبتلا نشدند مگر بجزای آنکه تکذیب کردند
آیات ما را و بودند از نزول آیات ما و ظهورات آن غفلت
کننده‌گان چنانچه مشاهده شد در این ظهور بدیع منیع
که کرورها آیات الهیّه از سماء قدرت و رحمت نازل
شد با وجود این جمیع خلق اعراض نموده و تمسّک جسته‌اند
باقوال عبادی که یک حرف از آن را ادراک نمی‌نمایند
از این جهت است که در امثال این مسائل واضحه مشتبه
نموده‌اند و خود را از رضوان علم احدیّه و ریاض حکمت
صمدیّه محروم نموده‌اند باری راجع بمطلب میشویم که سؤال
از آن شده بود که سلطنت قائم با آنکه در احادیث
مأثوره از انجم مضیئه وارد شده با وجود این

این اثری از سلطنت ظاهر نشد بلکه خلاف آن تحقق
یافت چنانچه اصحاب و اولیای او در دست ناس مبتلا
و محصور بوده و هستند و در نهایت ذلت و عجز در ملک
ظاهرند یا سلطنتی که در کتب در حق قائم مذکور است
حق لا ریب فیه ولکن آن نه سلطنت و حکومتی است
که هر نفسی ادراک نماید و دیگر آنکه جمیع انبیای قبل که بشارت
داده اند مردم را بظهور بعد همه آن مظاهر قبل ذکر
سلطنت ظهور بعد را نموده چنانچه در کتب قبل مسطور است
و این تخصیص بقائم ندارد و در جمیع آن مظاهر قبل و بعد
حکم سلطنت و جمیع صفات و اسماء ثابت و محقق است
زیرا که مظاهر صفات غیبیه و مطالع اسماء الهیه اند
چنانچه مذکور شد و دیگر آنکه مقصود از سلطنت احاطه
و قدرت آنحضرت است بر همه ممکنات خواه در عالم ظاهر
باستیلای ظاهر شود یا نشود و این بسته باراده

خود آنحضرت است ولیکن بر آنجناب معلوم بوده که سلطنت

وغنا وحیات وموت وحشر ونشر که در کتب قبل مذکور است

مقصود این نیست که الیوم این مردم احصا وادراک

مینمایند بلکه مراد از سلطنت سلطنتی است که در ایام ظهور هر یک

از شموس حقیقت بنفسه لنفسه ظاهر میشود و آن احاطه باطنیه است

که بآن احاطه مینمایند کل من فی السموات والارض را و بعد

باستعداد کون وزمان وخلق در عالم ظاهر بظهوری آید

چنانچه سلطنت حضرت رسول حال در میان ناس

ظاهر وهویداست و در اول امر آن حضرت آن بود

که شنیدید که چه مقدار از اهل کفر وضلال که علمای آن عصر

واصحاب ایشان باشند بر آن جوهر فطرت وساذج

طینت وارد آوردند چه مقدار خاشاکها وخارها

که بر محل عبور آنحضرت میریختند و این معلوم است که

آن اشخاص بظنون خبیثه شیطانیه خود اذیت بآن

بیکس

هیکل از لی را سبب رستگاری خود میدانستند زیرا
که جمیع علمای عصر مثل عبد الله ابی و ابو عامر راهب
و کعب ابن اشرف و نضر بن حارث جمیع آنحضرت را
تکذیب نمودند و نسبت بجنون و افترا دادند و نسبتهائیکه
نعوذ بالله من ان یجری به المداد او یتحرک علیه القلم
او یحمله الالواح ولی این نسبتها بود که سبب ایذای مردم
نسبت بان حضرت شد و این معلوم و واضح است که
علمای وقت اگر کسی را رد و طرد نمایند و از اهل ایمان
ندانند چه برسر آن نفس می آید چنانچه برسر این بنده
آمد و دیده شد اینست که آنحضرت فرمود ما اوذی
نبی بمثل ما اوذیت و در فرقان نسبتها که دادند و ایذائیها
که بآنحضرت نمودند همه مذکور است فارجعوا الیه لعلّ
انتم بمواقع الامر تطّلعون حتی قسمی بر آنحضرت
سخت شد که احدی بآنحضرت و اصحاب او چندی معاشرت

نمی نمودند و هر نفسی که خدمت آنحضرت میرسید کمال اذیت

را باو وارد می نمودند و درین موقع یک آیه ذکر مینمایم

که اگر چشم بصیرت باز کنی تا زنده هستی بر مظلومیت

آنحضرت نوحه کنند به ملیائی و این آیه در وقتی نازل شد

که آنحضرت از شدت بلایا و اعراض ناس بغایت افسرده

و دلتنگ بود جبرئیل از سدره المنتهای قرب نازل

شد و این آیه تلاوت نمود و ان کبر علیک اعراضهم

فان استطعت ان تبتغی نفقا فی الارض او سلما

فی السماء که ترجمه ان اینست که اگر بزرگست بر تو

اعراض معرضین و سخت است بر تو ادبار منافقین

و ایذای ایشان پس اگر مستطیع و میتوانی طلب کنی

نقبی در زیر ارض یا نردبانی بسوی آسمان که تلویح بیان

اینست که چاره نیست و دست از تو بر نمی دارند مگر

آنکه در زمین پنهان شوی و یا باسمان فرار نمائی

و حال امروز مشاهده نما که چه قدر از سلاطین باسم
آنحضرت تعظیم می‌نمایند و چه قدر از بلاد و اهالی آن
که در ظلّ او ساکنند و به نسبت آنحضرت افتخار دارند
چنانچه بر منابر و گلدستها این اسم مبارک را بکمال
تعظیم و تکریم ذکر مینمایند و سلاطینی هم که در ظلّ
آنحضرت داخل نشدند و قمیص کفر را تجدید نمودند
آنها هم به بزرگی و عظمت آن شمس عنایت مقرّ و
معترفند اینست سلطنت ظاهره که مشاهده میکنی و این
لابدّ است از برای جمیع انبیا که یا در حیات و یا بعد از
عروج ایشان بموطن حقیقی ظاهر و ثابت میشود چنانچه
الیوم ملاحظه میگردد ولیکن این سلطنت که مقصود است
لم یزل و لایزال طائف حول ایشان است و آنی
انفکاک نیابد و آن سلطنت باطن است که احاطه
نموده کل من فی السموات والارض را و از جمله سلطنت است

که از آن شمس احدیه ظاهر آیا نشنیدی که بیک آیه چگونه
میانه نور و ظلمت و سعید و شقی و مؤمن و کافر فصل
فرمود و جمیع اشارات و دلالات قیامت که شنیدی
از حشر و نشر و حساب و کتاب و غیره جمیع تنزیل
همان یک آیه هویدا شد و بعرصه شهود آمد و همچنین
آن آیه منزله رحمت بود برای ابرار یعنی انفسیکه در حین
استماع گفتند ربنا سمعنا و اطعنا و نقمت بود برای
فجار یعنی انهائیکه بعد از استماع گفتند سمعنا و عصینا
و سیف الله بود برای فصل مؤمن از کافر و پدر از
پسر چنانچه دیده اید که انهائیکه اقرار نمودند با انهائیکه
انکار نمودند در صدد جان و مال هم برامدند و چه
پدرها که از پسرها اعراض نمودند و چه عاشقها که
از معشوق احتراز جستند و چنان حاد و برنده
بود این سیف بدیع که همه نسبتها را از هم قطع نمود

وان

واز یک جهت ملاحظه فرمائید که چگونه وصل ممنوع شد
آنکه ملاحظه شد که جمعی از ناس که سالها شیطان الفس
تخم کینه و عدوان ما بین ایشان کاشته بود و بسبب
ایمان باین امر بدیع منیع چنان متحد و موافق شدند که
گویا از صلب ظاهر شده اند لذلک یؤلف الله بین
قلوب الذین هم انقطعوا الیه و امنوا بآیاته
وکانوا من کوثر الفضل بایادی العز مشروبا
دیگر آنکه چه قدر از مردم مختلف العقاید و مختلف
المذاهب و مختلف المزاج که از این نسیم رضوان الهی
و بهارستان قدس معنوی قمیص جدید توحید پوشیدند
و از کأس تفرید نوشیدند این است معنی حدیث مشهور
که فرمود گرگ و میش از یک محل مرزوق و مشروب
میشوند و حال نظر بعدم معرفت این جهال فرمائید
که مثل امم سابقه هنوز منتظرند که کی حیوانات برک

خوان مجتمع میشوند اینست رتبه ناسی گویا هرگز
از جام انصاف ننوشیده اند و هرگز در سبیل
عدل قدم نگذاشته اند از همه گذشته اینامرو
قو عشر چه حسنی در عالم احداث مینماید فنعم ما
نزّل فی شأنهم ولهم قلوبٌ لا یفقهون بها
ولهم اعین لا یبصرون بها و دیگر ملاحظه فرمایند
به تنزیل همین یک آیه منزله از سماء مشیت که چگونه
حساب خلایق کشیده شد که هرکس اقرار نمود وا قبال
جست حسنات او بر سیئات زیادتی نمود و
جمیع خطایای او معفوّ شد و مغفور آمد کذلک
یبدّل الله السیّئات بالحسنات لو انتم
فی افاق العلم و انفس الحکمه تتفرّسون
و همچنین هرکس از جام حب نصیب برداشت
از فیوضات سرمدیّه و غمام رحمت ابدیّه حیات

باقیهٔ ابدیهٔ ایمانیه یافت و هر نفسی قبول ننمود بموت دائمه
مبتلا شد و مقصود از موت و حیات که در کتب مذکور است
موت و حیات ایمانیست و از عدم ادراک این معانیست
که عامهٔ ناس در هر ظهور اعتراض نمودند و بشمس هدایت
مهتدی نشدند و جمال ازلی را مقتدی نگشتند چنانچه وقتی
که سراج محمّدی در مشکوه احمدیّه مشتعل شد بر مردم حکم
بعث و حشر و حیات و موت فرمود این بود که اعلام
مخالفت مرتفع شد و ابواب استهزا مفتوح گشت چنانکه
از زبان مشرکین روح الأمین خبر داده لئن قلت
انّکم مبعوثون من بعد الموت لیقولنّ الّذین
کفروا ان هذا الّا سحر مبین مضمون آن اینست
که اگر بگوئی باین مشرکین که شما مبعوث شده اید بعد از
مردن هر آینه میگویند آنهائیکه کافر شده اند بخدا
و آیات او نیست این مگر سحری ظاهر و آشکار و هویدا

ودرجای دیگر میفرماید ان تعجب فعجب قولهم ءاذا کنا
ترابا وا انا لمبعوثون که ترجمه آن اینست که میفرماید
اگر عجب میداری پس عجب است قول کافران و معرضان
که میگویند ایا ما تراب بودیم واز روی استهزا گفتند
که ایا ما ئیم مبعوث شده کان اینست که درمقام
دیگر قهرا لهم میفرماید افعیینا بالخلق الاول بل هم
فی لبس من خلق جدید که مضمون ان اینست
که ایا ما عاجز وماندہ شده ایم از خلق اول بلکه این
مشرکین درشک وشبهه هستند از خلق جدید وعلمای
تفسیر واهل ظاهر چون معانی کلمات الهی را ادراک
نموده از مقصود اصلی محتجب ماندند لهذا آمدند
لقاعده نحو استدلال نمودند که اذا که بر سر ماضی در آید
معنی مستقبل افاده میشود وبعد در کلماتی که اذا نازل
نگشته متحیر ماندند مثل اینکه میفرماید فنفخ فی الصور

ذلک

ذلك الوعيد وجاءت كل نفس معها سائق
وشهيد که معنی ظاهر آن اینست که دمیده شد در
صور و این است رجوع بعید که بنظر ما بسیار بعید بود
و آمد هر نفسی برای حساب و با او است راننده و گواه
و در مثل این مواقع یا باز کلمه اذا را مقدر گرفته و یا
مستدل شد بر اینکه چون قیامت محقق الوقوع است
لهذا بفعل ماضی اداشد که گویا گذشته است ملاحظه فرمایند
که چه قدر بی ادراک و تمیزند که نفخه محمدیرا که باین صریحی
میفرماید از افاضه این نفره الهی خود را محروم می نمایند
و منتظر صور اسرافیل که یکی از عباد او است میشوند با اینکه
تحقق وجود اسرافیل و امثال او ببیان خود آنحضرت شد
قل اتستبدلون الذی هو ادنی بالذی هو خیر لکم فبئس ما
استبدلتم بغیر حق و کنتم قوم سوء اخسرین
بلکه مقصود از صور صور محمدیست که بر همه ممکنات

دمیده شد و قیامت قیام آنحضرت بود بامر الهی و غافلین
را که در قبور اجساد مرده بودند همه را بخلعت جدید
ایمانیه مخلّع فرمود و بحیات تازهٔ بدیع زنده نمود اینست
وقتیکه آنجناب احدیّه اراده فرمود که رمزی از اسرار بعث
وحشر وجنّت ونار وقیامت اظهار فرماید جبرئیل وحی
این آیه اورد فسینغضون الیک رؤسهم ویقولون
متی هو قل عسی ان یکون قریبا یعنی زود است این
گمراهان وادی ضلالت سرهای خود را از روی استهزا
حرکت میدهند ومیگویند چه زمان خواهد این امور ظاهر
شد تو در جواب بگو شاید اینکه نزدیک باشد تلویح بهمین
یک آیه همه مردم را کافیست اگر بنظر دقیق ملاحظه نمایند
سبحان الله چه قدر آن قوم از سبیل حق دور بودند
که با اینکه قیامت بقیام آنحضرت قائم بود وعلامات وانوار
او همه ارض را احاطه نموده بود مع ذلک سخریه مینمودند

و معتکف بودند بتماثیلی که علمای عصر با فکار عاطل و باطل
جسته اند و از شمس عنایت ربانیه و امطار رحمت
سبحانیه غافل گشته اند بل جعلی از روایح قدس ازل
محروست و خفاش از تجلی افتاب جهانتاب در گریز
و این مطلب در همه اعصار در حین ظهور مظاهر حق
بوده چنانچه عیسی میفرماید لا بد لکم بان تولدوا مرة اخری
و در مقام دیگر میفرماید من لم یولد من الماء و الروح لن
لن یقدر ان یدخل ملکوت الله لان المولود
من الجسد جسد هو و المولود من الروح و هو
الروح که ترجمه آن اینست که نفسی که زنده نشده است
از ماء معرفت الهی و روح قدس عیسوی قابل ورود و دخول
در ملکوت ربانی نیست زیرا هرچه از جسد ظاهر شد و
تولد یافت پس او است جسد و متولد شده از
روح که نفس عیسوی باشد پس او ست روح خلاصه

معنی آنکه هر عبادی که از روح و نفحهٔ مظاهر قدسیّه در
هر ظهور متولّد و زنده شدند بر آنها حکم حیات و
بعث و ورود در جنّت محبّت الهیّه من دون آن حکم
غیر آن که موت و غفلت و ورود در نار کفر و غضب
الهیّه است میشود و در جمیع کتب و الواح و صحائف مردمیرا
که از جامهای لطیف معارف نچشیده اند و از فیض
روح القدس در رقّت قلوب شان فائز نشده بر آنها
حکم موت و نار و عدم بصر و قلب و سمع شده چنانچه
از قبل ذکر شد ولهم قلوب لایفقهون بها چنانچه در مقام
دیگر از انجیل مسطور است که روزی یکی از اصحاب عیسی
والدش وفات نمود و او خدمت حضرت معروض
داشت و اجازهٔ خواست که برود و او را کفن و دفن
نموده راجع شود آن جوهر انقطاع فرمود دع الموتی
لیدفن الموتی یعنی واگذار مرده ها تا دفن کنند مرده ها

وهم چنین دو نفر از اهل کوفه خدمت حضرت امیر آمدند یکی را بیتی
بود که ارادهٔ بیع او را داشت و دیگری مشتری بود و قرار بان
داده بودند که باطلاع آنحضرت این مبایعه وقوع یابد و در قباله
مسطور گردد و آن مظهر امر الهی بکاتب فرمودند که بنویسد
قد اشتری میّت عن میّت بیتاً محدوداً بالحدود الاربعة حدّ
الی القبر و حدّ الی اللحد و حدّ الی الصّراط و حدّ امّا علی الجنّة
و امّا علی النّار حال اگر این دو نفر از صور حیات علوی زنده شده
بودند و از قبر غفلت بمحبّت آنحضرت مبعوث گشته بودند
البتّه اطلاق موت برانها نمیشد و هرگز در هیچ عهد و عصر
جز حیات و بعث و حشر حقیقی مقصود انبیا و اولیا نبوده
و نیست اگر قدری تعقّل شود در همین بیان آنحضرت
کشف جمیع امور میشود که مقصود از لحد و قبر و صراط و جنّت و
و نار چه بوده و لیکن چه چاره که جمیع ناس در لحد نفس محجوب و در
قبر هوی مدفونند خلاصه اگر قدری از زلال معرفت الهی مرزوق

شود میدانید که حیات حقیقی حیات قلب است نه حیات جسد
زیرا که در حیات جسد همه ناس و حیوانات شریکند ولیکن
این حیات مخصوص است بصاحبان افئدهٔ منیره که از بحر
ایمان شرب نموده‌اند و از ثمر ایقان مرزوق و این حیات را موت
از عقب نباشد و این بقا را فنا از پی نیاید چنانچه فرموده‌اند
المؤمن حیّ فی الدارین اگر مقصود حیات ظاهری
جسدی باشد که مشاهده میشود موت او را اخذ نماید و
همچنین بیانات دیگر که در همه کتب مذکور و ثبت شده
مدلّ است براین مطلب عالی و کلمه متعالی و همچنین آیه
مبارکه که در حق حمزه سیّد الشهدا و ابوجهل نازل
شده برهانیست واضح و حجّتیست لائح که میفرماید افمن
کان میتاً فاحییناه وجعلنا له نوراً یمشی به
فی الناس کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج
منها و این آیه در وقتی از سماء مشیت نازل شد که حمزه بردای تقدیس

رسید

ایمان مردی شده بود و ابوجهل در کفر و اعراض ثابت
و راسخ بود از مصدر الوهیت کبری و مکمن ربوبیت عظمی
حکم حیات بعد از موت درباره حمزه شد و بر خلاف در
حق ابوجهل این بود که نایره کفر در قلوب مشرکین مشتعل شد
و هوای اعراض بحرکت آمد چنانچه فریاد براوردند که حمزه
چه زمان مرد و کی زنده شد و چه وقت این حیات براو
عرضه گشت این بود چون این بیانات شریفه را ادراک
ننمودند و با اهل ذکرهم تمسک نجستند تا رشحی از کوثر معانی
برایشان مبذول فرمایند لهذا این نوع فسادها در عالم جریان
یافت چنانچه الیوم می‌بینی که با وجود شمس معانی جمیع ناس از
اعلی و ادانی تمسک بجعلهای ظلمانی و مظاهر شیطانی
جسته اند و متصل مسائل مشکله خود را از ایشان مستفسر
میشوند و ایشان نظر بعدم عرفان چیزی جواب میگویند که ضرری
بر اسباب ظاهره ایشان نرسد و این معلوم و واضحست

که جعلی خود قسمتی از نسیم مشک بقا برده و در رضوان
ریاحین معنوی قدم نگذاشته با وجود این چگونه
میتوانند رایحه عطر بمشام دیگران رسانند لم یزل
شأن این عباد این بعد خواهد بود و لن یفوز الا
باذن الله الا الذینهم اقبلوا الی الله و اعرضوا
عن مظاهر الشیطان و کذلک اثبت الله حکم
الیوم من قلم العزة علی الواح التی کانت
خلف سرادق العز مکنونا اگر ملتفت باین
بیانات شوید و تفکر در ظاهر و باطن او نمائید
جمیع مسائل مشکله را که الیوم سدی شده میان
عباد و معرفت یوم الله و عارف شوی دیگر احتیاج
بسؤال نخواهی داشت انشاء الله امیدواریم که از
شاطی بحر الهی لب تشنه و محروم برنگردید و از حرم
مقصود لایزالی بی بهره راجع نشوید دیگر با همت و سعی

شما چه کنید باری مقصود از این بیانات واضح اثبات
سلطنت آن سلطان السلاطین بوجه حال انصاف
دهید که این سلطنت که بیک حرف ~~که بیک حرف~~ و بیان
این همه تصرف و غلبه و هیمنه داشته باشد اگر و اعظمست
یا سلطنت این سلاطین که بعد از اعانت رعایا
و فقرا ایشان را چند صباحی مردم بحسب ظاهر تمکین می
نمایند ولیکن بقلب همه معرض و مدبرند و این سلطنت
بحرفی عالم را مسخر نموده و حیات بخشیده و وجود افاضه
فرموده **ما للتراب و رب الارباب** چه میتوان ذکر نسبت
نمود که همه نسبتها منقطع است از ساحت قدس سلطنت
او و اگر خوب ملاحظه شود خدام درگه او سلطنت مینمایند
بر همه مخلوقات و موجودات چنانچه ظاهر شده و میشود
باری اینست یک معنی از سلطنت باطنی که نظر باستعدادات
و قابلیت ناس ذکر شد و از برای آن نقطه وجود و طلعت محمود

سلطنت باشد که این خادم فانی قادر بر اظهار آن
رتبه نیست و خلق لایق ادراک آن نه سبحان
الله عما یصفون العباد فی سلطنته و تعالی
عما هم یذکرون سؤالی مینمایم از انجناب که
اگر مقصود از سلطنت حکم ظاهر و غلبه و اقتدار
ظاهر ملکی باشد که همه ناس مقهور شوند و بظاهر
مطیع و منقاد گردند تا دوستان مستریح و معزز
و دشمنان مخذول و منکوب شوند پس در حق رب
العزة که مسما سلطنت باسم اوست و جمیع بر خلاف
رضای او حرکت می نمایند و همه کافر و معرض و مدبر
از آنچه امر فرموده و مقبل و فاعل آنچه را نهی نموده و دوستان
او همیشه در دست دشمنان مبتلا و مقهور چنانچه
همه اینها اظهر من الشمس واضحتست پس بدان ای سائل معتمد
طالب که هرگز سلطنت ظاهری نزد حق و اولیای او

نبه

بنحو ونخواهد بود و دیگر اینکه اگر مقصود از غلبه و قدرت
قدرت و غلبهٔ ظاهری باشد کار بسیار بر آن جناب سخت میشود
مثل اینکه میفرماید و آن جند نا لهم الغالبون و در مقامی
دیگر میفرماید یریدون ان یطفؤا نور الله بافواههم
و یابی الله الا ان یتم نوره و لو کره الکافرون
و دیگر هو الغالب فوق کل شئ مثل اینکه اکثری از فرقان
صریح بر این مطلب است و اگر مقصود این باشد که این
همج رعاع میگویند مفری برای ایشان نمیماند مگر اینکه انکار
جمیع کلمات قدسیه و اشارات ازلیه را نمایند زیرا که
جندی از حسین ابن علی اعلی در ارض نبود که اقرب الی
الله باشد و آنحضرت بر روی ارض شبهی و مثلی نداشت
لولاه لم یکن مثله فی الملک با وجود این شنیده اید
که چه واقع شد الا لعنة الله علی القوم الظالمین
حال اگر بر حسب ظاهر تفسیر کنند این آیه هیچ در حق اولیا
خدا و جنود او بحسب ظاهر صادق

نمی آید چه که آنحضرت جندیتش مثل شمس لائح و واضح است در
نهایت مغلوبیت و مظلومیت در ارض طف کأس شهادت
نوشیدند و همچنین در آیه مبارکه میفرماید یریدون
ان یطفئوا نور الله بافواههم ویأبی الله الا
ان یتم نوره ولو کره الکافرون اگر بر ظاهر آیه
تفسیر شود هرگز موافق نیاید زیرا که همیشه انوار الهی را
بر حسب ظاهر اطفا نمودند و سراجهای صمدانی را خاموش
کردند مع ذلک غلبه ازلی ظاهر نشود و منع در آیه شریفه
که میفرماید ویأبی الله الا ان یتم نوره چه معنی دارد
چنانچه ملاحظه شد جمیع انوار از دست مشرکین در محل
امنی نیاسودند و شربت راحتی نیاشامیدند و مظلومیت
این انوار بقسمی بود که هر نفسی بر آن جواهر وجود وارد
می آورد آنچه را اراده مینمودند چنانچه همه را احصا و ادراک
نمودند مع ذلک چگونه این مردم از عهده معانی و بیان

بیع

این کلمات الهی و آیات عزّ صمدانی بر می آیند باری مقصود چنان نیست که ادراک نمودند بلکه مقصود از غلبه و قدرت و احاطه مقامی دیگر و امری دیگر است مثلاً ملاحظه فرمائید غلبهٔ ترشّحات دم آنحضرت را که بر تراب ترشّح نمود و شرافت و غلبهٔ اندام بر تراب چگونه غلبه و تصرّف در اجساد و ارواح ناس فرموده چنانچه هر نفس برای استشفا بذرّه از آن مرزوق شد شفا یافت و هر وجود که برای حفظ مال قدری از آن تربت مقدّس را بیقین کامل و معرفت ثابت راسخ در بیت نگاه داشت جمیع مالش محفوظ ماند و این مراتب تأثیرات او است در ظاهر و اگر تأثیرات باطن ذکر نمایم البتّه خواهند گفت تراب را ربّ الارباب دانسته و از دین خدا بالمرّه خارج گشته‌اند همچنین ملاحظه نما با اینکه بنهایت ذلّت آنحضرت شهید شد و احدی نبود که آنحضرت را در ظاهر نصرت نماید و یا عون و کمک نماید مع ذلک حال چگونه از اطراف و اکناف

بلاد چه قدر از مردم گذشته رجال می‌آیند برای حضور در آن ارض
که سر بر آستان بمالند این است غلبه و قدرت الهی و شوکت
و عظمت ربانی و هیچ تصور نمائی که این امور بعد از شهادت
آنحضرت واقع شده و چه ثمری از برای آنحضرت مترتب است
زیرا که آنحضرت همیشه حی است بحیات الهی و در رفرف امتناع
قرب و سدره ارتفاع وصل ساکن و این جواهر وجود در مقام
انفاق کلی قائمند یعنی از جان و مال و نفس همه را در راه
دوست انفاق نموده و می‌نمایند و هیچ رتبه نزدشان احب
از این مقام نیست عاشقان جز رضای معشوق مطلبی ندارند
و جز لقای محبوب منظوری نجویند دیگر اگر بخواهیم شمه‌ای از
اسرار شهادت و ثمرهای آن را ذکر نمائیم البته این الواح
کفایت نکند و بانتها نرساند ان شاء الله امیدواریم که نسیم
رحمتی بوزد و شجره وجود از ربیع الهی خلعت جدید پوشد
تا باسرار حکمت ربانی پی بریم و بعنایت او از عرفان کل شیء

بی نیاز شویم تا حال که نفسی مشهود نگشت که باین مقام فائز آید
مگر معدودی قلیل که هیچ معروف نیستند تا بعد قضای الهی
چه اقتضا نماید و از خلف سرادق امضا چه ظاهر شود
کذلک نذکر لکم من بدایع امر الله و نلقی علیکم من
نغمات الفردوس لعلّ انتم بمواقع العلم تصلون و
عن ثمرات العلم ترزقون پس بیقین باید دانست که این
شموس عظمت اگر بر نقطهٔ تراب جالس باشند بر عرش اعظم
ساکنند و اگر فلسی نزدشان موجود نباشد بر رفرف غنا
طائرند و در حینی که در دست دشمنان مبتلایند بر یمین
قدرت و غلبه ساکن و در کمال ذلّت ظاهره بر عرش عزّت
صمدانی جالس و متّکاء و در نهایت عجز ظاهری بر کرسی
سلطنت و اقتدار قائم اینست که عیسی ابن مریم روزی
بر کرسی جالس شدند و بنغمات روح القدس بیاناتی فرمودند
که مضمون آن اینست که ای مردم غذای من از گیاه ارض است

که بان سدّ جوع مینمایم و فراش من سطح زمین است و سراج
من در شبها روشنی ماه است و مرکوب من پاهای من است
و کیست از من غنی‌تر برروی زمین قسم بخدا که صد
هزار غنا طائف حول این فقر است و صد هزار ملکوت عزّت
طالب این ذلت اگر برشحی از این بحر معانی مشرف شوی
از عالم ملک و هستی درگذری و چون طیر نار در حول سراج وهّاج
جان بازی و مثل این از حضرت صادق ذکر شده که
روزی شخصی از اصحاب در خدمت آنحضرت شکایت از
فقر نمود و آنجمال لایزالی فرمود که تو غنی هستی و از شراب
غنا آشامیده آن فقیر از بیان طلعت منیر متحیّر شد
که چگونه غنی هستم که بفلسی محتاجم آنحضرت فرمود
آیا محبت ما را نداری عرض کرد بلی یا بن رسول الله
فرمود آیا بهزار دینار این را مبایعه مینمائی عرض نمود که
جمیع دنیا و آنچه در او هست نمیدهم حضرت فرمودند

که ایا نفسی که چنین چیزی نزد او باشد که او را بعالم نمیرسد
چگونه فقیرست واین فقر و غنا و ذلت و عزت و سلطنت
و قدرت و ما دون آن که نزد این هیچ رعاع معتبرات است
دران ساحت مذکور نیست چنانچه میفرماید یا ایها
الناس انتم الفقراء الی الله والله هو
الغنی پس مقصود از غنا غنای از ماسوی الله است
واز فقر فقر بالله دیگر انکه روزی عیسی ابن مریم
را یهود احاطه نمودند خواستند که انحضرت اقرار
فرماید برانکه ادعای مسیحی و پیغمبری نموده تا حکم بر کفر
انحضرت نمایند و حد قتل را براو جاری سازند تا انکه
خورشید سماء معانی را در مجلس فیلاطس و قیافا
که اعظم علمای آن عصر بود حاضر نمودند و جمیع علماء در آن
محضر حضور بهم رسانیدند و جمع کثیری برای تماشا و استهزاء
واذیت انحضرت مجتمع شدند وهرچه ازان حضرت

استفسار نمودند که شاید اقرار بشنوند حضرت سکوت
فرمودند و ابدا متعرض جواب نشدند تا آنکه ملعون برخاست
و آمد مقابل آنحضرت و قسم داد آنحضرت را که آیا
تو نگفتی که منم مسیح الله و منم ملک الملوک و منم صاحب
کتاب و منم مخرب یوم سبت آنحضرت رأس مبارک
را بلند نموده فرمودند اما تری بان ابن الانسان
قد جلس عن یمین القدرة والقوه یعنی آیا نمی‌بینی
که پسر انسان جالس بر یمین قدرت و قوت الهی است
و حال آنکه بر حسب ظاهر هیچ اسباب قدرت نزد
آنحضرت موجود نبود مگر قدرت باطنی که احاطه نموده بود
کل من فی السموات والأرض را دیگر چه ذکر نمائیم که بعد از این
قول بر آنحضرت چه وارد و چگونه بد سلوک نمودند
بالاخره چنان در صدد ایذا و قتل آنحضرت افتادند
که نعلک جهاربم فرار نمود و همچنین در انجیل لوقا مذ

کور است

مذکور است که روزی دیگر آنحضرت بر یکی از یهود گذشت که
بمرض فلج مبتلا شده بود و بر سریر افتاده چون آنحضرت را
دید بقوت شناخت آنحضرت را و استغاثه نمود
آنحضرت فرمودند قم عن سریرک فانک مغفورة خطایاک
چند نفر یهود که در آن مکان حضور داشتند اعتراض نمودند
که هل یمکن لاحد ان یغفر الخطایا الا الله فالتفت
المسیح الیهم وقال ای ما اسهل ان اقول له
فاحمل سریرک ام اقول له مغفورة خطایاک
لتعلموا بان ابن الانسان سلطانا على الارض
لمغفرة الخطایا که ترجمه آن بفارسی اینست که چون آنحضرت
بآن عاجز مسکین فرمودند که برخیز که بدرستی که معاصی
تو آمرزیده شد جمعی از یهود اعتراض نمودند که آیا جز
پروردگار غالب قادر کسی قادر بر غفران عبادست آنحضرت
ملتفت بایشان شده فرمودند که آیا کدام اسهل است

نزد شما از اینکه بگویم باین عاجز فالج که برخیز و برو یا اینکه
بگویم امرزیده است گناهان تو تا انکه بدانید که پسر انسان
سلطانست در ارض برای امرزش ذنوب مقصود بیان اثبات
سلطنت حقیقی و اقتدار اولیای الهی همه این تفاصیل
که مکرّر ذکر میشود از همه مقام و همه جا مقصود این است که
بر تلویحات کلمات اصفیای الهی مطّلع شوید که شاید
از بعض عبارات قدم نلغزد و قلب مضطرب نشود و
بقدم یقین در صراط حق الیقین قدم گذاریم که لعلّ
نسیم رضا از رضوان قبول الهی بوزد و این فانیان را
بملکوت جاودانی رساند و عارف شوی بر معانی سلطنت
و امثال او که در اخبار و آیات ذکر یافته و دیگر انکه بر
انجناب محقّق و معلوم بوده که انچه را یهود و نصاری
بان تمسّک جسته اند و بر جمال محمّدی اعتراض مینمودند
بعینه در این زمان اصحاب فرقان بهمان تشبّث نموده بر نقطه

بیان روح من فی ملکوت الأمر فداه اعتراض بنمایند این
بی خردان را شاهده فرما که حرف یهودان را الیوم میگویند و
و شاعر نیستند نعم ما نزّل من قبل فی شأنهم
ذرهم فی خوضهم یلعبون لعمرك انّهم فی سکرتهم یعمهون
چنین غیب ازلیه و سراج هویه شمس محمّدیه را از افق علم و معانی
مشرق فرمود از جمله اعتراضات علمای یهود آن بود که بعد از
موسی نبیّ مبعوث نشود بلی طلعتی در کتاب مذکور است که باید
ظاهر شود و ترویج ملّت و مذهب او را نماید تا شریعه شریعه
مذکوره در توریة همه ارض را احاطه نماید اینست که از لسان
آن ماندگان وادی بعد و ضلالت سلطان احدیت
میفرماید وقالت الیهود ید الله مغلولة غلّت ایدیهم ولعنوا بما قالوا
بل یداه مبسوطتان که ترجمه آن اینست که گفتند یهودان دست
خدا بسته شده بسته باد دستهای خودشان و ملعون
شدند بانچه افترا بستند بلکه دستهای قدرت الهیه همیشه

باز و مهیمن است **ید الله فوق** ایدیهم اگرچه شرح نزول این آیه
را علمای تفسیر مختلف ذکر نموده‌اند ولیکن بر مقصود ناظر
شوید که میفرماید نه چنین است که یهود خیال نموده‌اند که سلطان
حقیقی طلعت موسی را خلق نموده و خلعت پیغمبری بخشیده و دیگر
دست‌هایش مغلول و بسته شد و قادر نیست بر ارسال
رسولی بعد از موسی ملتفت این قول بشوید که چه قدر
از شریعه علم و دانش دور است و الیوم جمیع این مردم با مثال
این مزخرفات مشغول‌اند و هزار سال بیش میگذرد که این
آیه را تلاوت مینمایند و بر یهود من حیث لا یشعر اعتراض
مینمایند و ملتفت نشده‌اند و ادراک ننموده‌اند با اینکه خود سرا و
جهرا میگویند آنچه را که یهودیان معتقدند چنانچه شنیده‌اند
که میگویند که جمیع ظهورات منتهی شده و ابواب رحمت
الهی مسدود گشته دیگر از مشارق قدس معنوی شمسی طالع
نمیشود و از بحر قدم صمدانی امواجی ظاهر نگردد و از خیام

نعیب

غیب ربانی هیکلی مشهود نماید این است ادراک این هیچ
رعاع فیض کلیه و رحمت منبسطه که بهیچ عقلی و ادراکی ~~انقطاع~~
انقطاع آن جایز نیست جایز دانسته و از اطراف و جوانب
کمر ظلم بسته و همت گماشته اند که نارسا رشته را با ملح
ظنون محمود نمایند و غافل از اینکه زجاج قدرت سراج احدیت
را در حصن حفظ خود محفوظ میدارد و همین ذلت این
~~عباد~~ را کافیست این گروه را که از اصل مقصود محروم
ماندند و از لطیفه دو جواهر امر محجوب گشتند لاجل آنکه
منتهی فیض الهی که برای عباد مقدر شد لقاء الله و عرفان
اوست که کل باو وعده داده شدند و این نهایت فیض
فیاض قدم است برای عباد او و کمال فضل مطلق است
برای خلق او که هیچیک از این عباد باو مرزوق نشدند
و باین شرافت کبری مشرف نگشتند و با اینکه چه قدر از
آیات منزله که صریح باین مطلب عظیم و امر کبیر است مع ذلک

انکار نموده اند و بهوای خود تفسیر کرده اند چنانکه میفرماید
والذین کفروا بآیات الله ولقائه اولئک
یئسوا من رحمتی واولئک لهم عذاب الیم
و همچنین میفرماید الذین یظنون انهم ملاقوا
ربهم وانهم الیه راجعون و در مقام دیگر
میفرماید قال الذین یظنون انهم ملاقوا الله
کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة و در مقامی
دیگر و من یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا
و در مقام دیگر یدبر الامر یفصل الآیات
لعلکم بلقاء ربکم توقنون جمیع این آیات مدله
بر لقا را که حکمی محکم تر از آن در کتب سماوی ملحوظ نشده
انکار نموده اند و از این رتبه بلند اعلی و مرتبه ارجمند
اینها خود را محروم ساخته اند و بعضی ذکر نموده اند که
مقصود از لقاء الله تجلی الله است در قیامت و حال

ترکه

وحال آنکه اگر گویند تجلّی عام مقصود است این در
همه اشیا موجود است چنانچه از قبل ثابت شد
که همه اشیا محلّ و مظهر تجلّی آن سلطان حقیقی
هستند و آثار اشراق شمس تجلّی در سراپای موجودات
موجود و لائح است بلکه اگر آن نظر بصر معنوی الهی
مفتوح شود ملاحظه مینماید که هیچ شیء بی ظهور تجلّی
پادشاه حقیقی موجود نه چنانچه همه ممکنات و مخلوقات
~~را ملاحظه مینمائید که هیچ شیء بی ظهور تجلّی پادشاه حقیقی~~
~~موجود نه چنانچه همه ممکنات و مخلوقات را ملاحظه~~
مینمائید که حاکی اند از ظهور و بروز آن نور معنوی
و ابواب رضوان الهی را مشاهده میفرمائید که در همه
اشیا مفتوح گشته برای ورود طالبین در مدن امن
معرفت و حکمت و دخول واصلین در حدائق علم
و قدرت و در هر حدیقه عروس معانی ملاحظه آید

که در غرفهای کلمات در نهایت تزیین و تلطیف
جالس شوند و اکثر آیات فرقانی بر این مطلب روحانی
مدلّ و مشعر است و ان من شیء الا یسبّح بحمده شاهد نشانیست
ناطق و کلّ شیء احصیناه کتابا گواهیست صادق
حال اگر مقصود از لقاء الله لقای این تجلیات
باشد پس جمیع ناس بلقاء طلعت لایزال آن سلطان
بیمثال مشرّف شوند دیگر تخصیص چرا بقیامت و اگر
گویند مقصود تجلّی خاص است انهم اگر در علم
ذات است در حضرت علم ازلا چنانچه جمعی از صوفیه
این مقام را تعبیر بفیض اقدس نموده اند بر فرض
تصدیق این رتبه صدق لقا برای نفسی در این
مقام صادق نیاید لاجل آنکه این رتبه در غیب
ذات محقّق است و احدی بان فائز نشود السبیل
مسدود والطلب مردود افئده مقربین

رب

باین مقام طیران نماید تا چه رسد لعقول محدودین
و محتجبین و اگر گویند تجلّی ثانیست که معبّر بفیض مقدس
شده این مسلّما در عالم خلق است یعنی در عالم ظهور
اولیه و بروز بدعیه و این مختصّ بانبیا و اولیای اوست
چه که اعظم و اکبر از ایشان در عالم وجود موجود
نگشته چنانچه جمیع بر این مطلب مقرّ و مذعنند و
ایشانند محلّ و مظاهر جمیع صفات ازلیه و اسما
الهیه ایشانند مرایائی که تمام حکایت مینمایند و جمیع
آنچه بایشان راجع است فی الحقیقه بحضرت ظاهر
مستور راجع و معرفت مبدء و وصول باو حاصل
نشود مگر بمعرفت و وصول این کینونات مشرقه
از شمس حقیقی پس از لقاء این انوار مقدّسه لقاء الله
حاصل میشود و از علمشان علم الله و از وجهشان
وجه الله و از اوّلیّت و آخریّت و ظاهریّت

و باطنیّت این جواهر مجرّده ثابت میشود از برای
آن شمس حقیقت بانّه هو الاوّل و الآخر و الظّاهر
و الباطن و همچنین سایر اسماء عالیه و صفات
متعالیه لهذا هر نفسی که باین انوار مضیئه ممتنعه و
شموس مشرقه لائحه در هر ظهور موفّق و فائز شد
او بلقاء الله فائز است و در مدینه حیات ابدیّه باقیه
وارد و این لقا میسّر نشود برای احدی الّا در قیامت
که قیام نفس الله است بمظهر کلّیه خود و این است معنی
قیامت که در کلّ کتب مسطور و مذکور است و جمیع
بشارت داده شده اند بآن یوم حال ملاحظه
فرمائید که آیا یومی از این یوم عزیزتر و بزرگتر و
معظّم‌تر تصوّر میشود که انسان چنین روز را از دست
بگذارد و از فیوضات این یوم که بمثابه ابر نیسان از
قبل رحمان در جریان است خود را محروم نماید و بعد از آنکه

بتمام دلیل مدلل شد که یومی اعظم از این یوم و امری
اعز از این امر نه چگونه میشود که انسان بحرف متوهمین
و ظانین از چنین فضل اکبر مأیوس گردد و بعد از همه
این دلائل محکمه متقنه که هیچ عاقلی را گریزی نه و هیچ
عارفی را مفری نه آیا روایت مشهور را نشنیده اند
که میفرماید اذا قام القائم قامت القیمه و همچنین
ائمه هدی و انوار لایطفی یوم یأتی الله فی ظلل
من الغمام را که مسلما از امورات محدثه در قیامت
میدانند بحضرت قائم و ظهور او تفسیر نموده اند پس
ای برادر معنی قیامت را ادراک نما و گوش را از حرفهای
این مردم مردود پاک فرما اگر قدری بعوالم انقطاع
قدم گذاری شهادت میدهید که یومی اعظم از این
یوم و قیامتی اکبر از این قیامت متصور نیست و یک عمل
در این یوم مقابل است با اعمال صد هزار سنه بلکه استغفر الله

از این تحدید زیرا که مقدّس است علم آن یوم از
جزای محدود و این همج رعاع چون معنی قیامت و لقای
الهی را ادراک ننمودند لهذا از فیض او بالمرّه محجوب ماندند
با اینکه مقصود از علم و زحمات آن وصول و معرفت
این مقامست مع ذلک همه ~~ذلک همه~~ مشغول بعلمای ظاهره
شدند چنانچه آنی منفک نیستند و از جوهر علم و معلوم
چشم پوشیده اند گویا یمی از یمّ علم الهی ننوشیدند
و بقطرهٔ از سحاب فیض رحمانی فائز نگشتند حال
ملاحظه فرمائید اگر کسی در یوم ظهور حق ادراک
فیض لقا و معرفت مظاهر حق را ننماید آیا صدق عالم
بر او میشود اگر چه هزار سنه تحصیل کرده باشد و جمیع
و جمیع علوم محدودهٔ ظاهریّه را اخذ نموده باشد و این
بالبدیهه معلوم است که تصدیق علم در حقّ او نشود و
لیکن اگر نفسی حرفی از علم ندیده باشد و باین شرف

کبری

کبری فائز شود البته و از علمای ربانی محسوبست زیرا نهایت
قصوای علم و نهایت و منتهای او فائز گشته و این رتبه هم
از علائم ظهور است چنانچه میفرماید یجعل اعلاکم اسفلکم و اسفلکم
اعلاکم و همچنین میفرماید و نرید ان نمن علی الذین
استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و
نجعلهم ~~ائمة~~ و نجعلهم الوارثین و این مشاهده
شد که الیوم چه مقدار از علما که نظر باعراض در
اسفل اراضی جهل ساکن شده اند و اسامی ایشان از
دفتر عالین و علما محو شده و چه مقدار از جهال
که نظر باقبال بافق علم ارتقا جستند و اسامیشان
در الواح علم بقلم قدرت ثبت گشته کذلک یمحو الله ما
یشآء و یثبت و عنده ام الکتاب اینست که گفته اند
طلب الدلیل عند حصول المدلول قبیح و الاشتغال
بالعلم بعد الوصول الی المعلوم مذموم قل یا

اهل الارض هذا فتی یرکض فی بریّة
الرّوح ویبشّرکم بسراج الله ویؤیّدکم بالامر الّذی
کان عن افق القدس فی شطر العراق تحت حجبات النور
بالسّر مشهودا ای دوست من اگر قدری در سموات
معانی فرقان طیران فرمائی و در ارض معرفت الهی
که در او مبسوط گشته تفرّج نمائی بسیار از ابواب علوم
بر وجه آنجناب مفتوح شود و خواهید یقین نمود بر اینکه
جمیع این امور که الیوم این عباد را منع مینماید از ورود
در شاطی بحر ازلیّه بعینه در ظهور نقطه فرقان هم مردم
آن عصر را منع نمود و از اقرار بآن شمس و اذعان باو.
همچنین بر اسرار رجعت و بعث مطّلع شوی و باعلا
غرف یقین و اطمینان مقر یابی از جمله اینکه روزی جمعی از
مجادلان از جمال بی مثال و محرومان از کعبه لایزال از روی
استهزا عرض نمودند انّ الله عهد الینا الّا نؤمن لرسول

حتی یأتینا بقربان تأکله النار که مضمون آن اینست که
پروردگار عهد کرده است بما که ایمان نیاوریم برسولی مگر آنکه معجزه
هابیل و قابیل را ظاهر فرماید یعنی قربانی کند و آتشی از آسمان
بیاید و او را بسوزاند چنانچه در حکایت هابیل شنیده اید و در کتب
مذکور است آنحضرت در جواب فرمودند قد جائکم رسل من قبلی
بالبینات و بالذی قلتم فلم قتلتموهم ان کنتم صادقین
که ترجمه آن اینست که آنحضرت فرمودند آمد بسوی شما پیشتر از
من رسولهای پروردگار با بینات ظاهرات و با آنچه شما میطلبید
پس چرا کشتید آن رسل پروردگار را اگر هستید از راست گویان.
حال انصاف دهید بر حسب ظاهر آن عباد که در عصر و عهد آن
حضرت بوده اند کجا در عهد آدم یا انبیای دیگر بودند که چند هزار
سال فاصله بود از عهد آدم تا آن زمان مع ذلک چرا آن جوهر
صدق نسبت قتل هابیل و یا انبیای دیگر را بعباد زمان خود
فرمودند چاره نداری یا اینکه نعوذ بالله نسبت کذب یا کلام لغو

بان حضرت بدی یا بگوئی آن اشقیا همان اشقیا بودند که در هر
عصری با نبیّین و مرسلین معارضه مینمودند تا آنکه بالاخره
همه را شهید نمودند درست در این بیان تفکّر فرما تا نسیم خوش
عرفان از مصر رحمن بوزد و جان را از بیان خوش جانان
بحدیقهٔ عرفان رساند این بود که مردم غافل چنین معانی این بیانات
بالغهٔ کامله را ادراک نمینمودند و جواب را بگمان خود مطابق سؤال
نمییافتند لهذا نسبت عدم علم و جنون بان جواهر علم و عقل
میدادند و همچنین در آیهٔ مبارکه دیگر میفرماید لغرض باهل زمان
وکانوا من قبل یستفتحون علی الّذین کفروا فلمّا جاءهم
ما عرفوا کفروا به فلعنة الله علی الکافرین میفرماید
بودند این گروه که با کفّار مجاهده و قتال مینمودند در راه خدا
و طلب فتح مینمودند برای نصرت امر الله پس چون آمد ایشانرا
آن کسی که شناخته بودند کافر شدند باو پس لعنت خدا
بر کافران حال ملاحظه فرمائید که از آیه چنین مستفاد میشود

که مسلم

که مردم زمان آنحضرت همان مردمی بودند که در عهد انبیای
قبل برای ترویج این شریعت و ابلاغ امر الله مجادله و محاربه
مینمودند و حال آنکه مردم عهد عیسی و موسی غیر مردم زمان
آنحضرت بودند و دیگر آنکه آنکس بود که از قبل شناخته بودند
موسی بود صاحب توریة و عیسی بود صاحب انجیل مع ذلک چرا
آنحضرت میفرماید چنین آمد سوی ایشان آنکس که او را شناخته بودند
که عیسی باشد یا موسی باو کافر شدند و حال آنکه آنحضرت
نظر بظاهر موسوم باسم دیگر بودند که محمد باشد و از مدینه
دیگر ظاهر شدند و بیان دیگر و شرع دیگر آمدند مع
ذلک چگونه حکم آیه ثابت میشود و ادراک میگردد و حال
حکم رجوع را ادراک فرما که بچه صریحی در خود فرقان نازل شده
واحدی تا الیوم ادراک آن ننموده حال چه میفرمائید اگر
میفرمائید که آنحضرت رجعت انبیای قبل بودند چنانچه از آیه
مستفاد میشود و همچنین اصحاب او هم رجعت اصحاب قبل

خواهند بود چنانچه از آیات مذکوره هم رجعت عباد
قبل واضح و لائح است و اگر انکار کنند بر خلاف
حکم کتاب که حجت اکبر است قائل شده اند نیز همین
قسم حکم رجع و بعث و حشر را در ایام ظهور مظاهر
هویه ادراک نما تا رجوع ارواح مقدسه را در اجساد
صافیه منیره لطیفه را بسر ملاحظه فرمائی و غبارهای
جهل و نفس ظلمانی را با آب علم رحمت رحمانی پاک و منزه
نمائی که شاید بقوه یزدانی و هدایت سبحانی و سراج نورانی
سپید صبح هدایت را از شام ضلالت تمیز دهی
و فرق گذاری و دیگر معلوم انجناب بوده که حاملان
امانت احدیه که در عوالم ملکیه بحکم جدید و امر بدیع
ظاهر میشوند چون این اطیار عرش باقی از سماء
مشیت الهی نازل میگردند و جمیع بر امر مبرم ربانی
قیام میفرمایند لهذا حکم یک نفس و یک ذات

را دارند چه که جمیع از کاسه محبت الهی شرب نموده‌اند و از
اثمار شجره توحید مرزوق و این مظاهر حق را دو مقام
مقرّرست یکی مقام صرف تجرید و جوهر تفرید و در این
مقام اگر کل را بیک اسم و یک رسم موسوم و
موصوف نمائی باسی نیست چنانچه میفرماید لا نفرّق
بین احد من رسله زیرا که جمیع مردم را بتوحید الهی
دعوت میفرمایند و بکوثر فیض و فضل نامتناهی بشارت
میدهند و کل بخلع نبوّت فائزند و برداء مکرمت
مفتخر این است که نقطه فرقان میفرماید امّا النّبیون
فانا و همچنین میفرماید منم آدم اولی و نوح و موسی
و عیسی و همان مضمون را طلعت علوی هم فرموده
و امثال این بیانات که مشعر بر توحید آن مواقع تجرید است
از مجاری بیانات ازلیه و مخازن لآلی علمیه ظاهر شده
و در کتب مذکور گشته و این طلعات مواقع حکم و مطالع

امرند واین امر مقدس از حجبات کثرت و عوارضات
تعددات این است که میفرماید وما امرنا الا واحدة
چون امر واحد شد البته مظاهر امر هم واحدند
وهمچنین ائمه دین و سرج اسمای یقین فرمودند
اولنا محمد واخرنا محمد واوسطنا محمد باری
معلوم آنجناب بوده که جمیع انبیا هیاکل امر الله هستند
ودر قمایص مختلفه ظاهر شده واگر بنظر لطیف
ملاحظه فرمائی همه را در یک رضوان ساکن بینی و
در یک هوا طائر و بر یک بساط جالس و بر یک کلام
ناطق و بر یک امر آمر اینست اتحاد آن جواهر وجود
وشموس غیر محدود ومعدود پس اگر یکی از این مظاهر
قدسیه بفرماید من رجوع کل انبیا هستم صادق است
وهمچنین ثابتست در هر ظهور بعد صدق رجوع
ظهور قبل و چون رجوع انبیا موافق ومطابق آیات

واخبار

و اخبار ثابت شد رجوع اولیه هم ثابت و محقّق است
و این رجوع اظهر از آن است که بدلیل و برهان محتاج شود
مثلاً ملاحظه نمائید از جمله انبیا نوح بود که چون مبعوث
بنبوّت شد و بقیام الهی بر امر قیام فرمود هر نفسی که باو مؤمن
و بامر او مذعن شد او فی الحقیقه بحیات جدید مشرّف
شد و در حقّ او صادق آمد حیات بدیع و روح جدید
زیرا که او قبل از ایمان بخدا و اذعان بمظهر نفس او
کلّ علایق را باموال و اسباب متعلّقه بدنیا از قبیل
زن و فرزند و اطعمه و اشربه و امثال ذلک داشته
بقسمی که اوقات لیل و نهار را مصروف بر اخذ زخارف
و اسباب تعیّش داشته و همّت در تحصیل اشیای فانیه
گماشته و از این مراتب گذشته قبل از ورود در لجّه ایمان
بحدودات آباء و اجداد و اتباع آداب و شرایع ایشان
چنان محکم و راسخ بود که اگر حکم بقتل او میشد کاهست

رضا میداد و راضی بر اینکه حرفی از امور تقلیدیه که در میان
قوم بود تغییر یابد نمیشد چنانچه همه قوم ندا ء انّا وجدنا
آبائنا علی امّة و انّا علی آثارهم لمقتدون
برآوردند و همین گروه با همه این حجابات محدوده و
حدودات مذکوره بمجرّد اینکه صهبای ایمان را از کأس
ایقان از ایادی مظهر سبحان مینوشیدند بالمرّه
تقلیب میشدند بقسمیکه از زن و فرزند و اموال و
اثقال و جان و ایمان بلکه از کلّ ماسوی الله میگذشتند غلبات
شوق الهی و جذبات ذوق صمدانی ایشان را اخذ مینمود
که دنیا و آنچه در او هست به پرکاهی ندانسته اما حکم خلق
جدید و رجوع در اینجا مشهود نمیشود و همچنین ملاحظه شد که این
نفوس قبل از فوز بعنایت بدیع جدید الهی جان خود را بصد
هزار حیله و تدبیر از موارد هلاکت حفظ مینمودند بقسمیکه
از خاری احتراز میجستند و از روباهی فی المثل فرار می

نمودند بعد از شرف بفوز کبری و عنایت عظمی صد هزار
جان رایگان انفاق میفرمودند بلکه نفوس مقدسشان
از قفس تن پرواز و یک نفر از این جنود در مقابل گروهی مقاتله
مینمودند مع ذلک چگونه میشود که اگر این نفوس همان نفوس
قبل باشند اینگونه امورات مخالف عادات بشریه
و منافی هوایهای جسمانیه از ایشان ظاهر شود باری مطلب
واضحست که بدون تغییر و تبدیل الهی محالست که این قسم آثار
و افعال که بهیچ وجه شباهت باثار و افعال قبل ندارد از
ایشان ظاهر شود و در عرصه کون بوجود آید چنانچه اضطرابشان
باطمینان تبدیل میشد و ظن بیقین تغییر می‌یافت و خوف
بجرئت مبادله میگشت این است شأن اکسیر الهی که در یک
حین عباد را تقلیب میفرماید مثلا در ماده نحاس ملاحظه
فرمائید که اگر در معدن خود از غلبه یبوست محفوظ بماند
در مدت هفتاد سنه بمقام ذهبی میرسد اگرچه بعضی خود نحاس

را ذهب میدانند که بواسطهٔ غلبهٔ یبوست مریض شده

و بمقام خود نرسیده باری بر هر حالت اکسیر کامل مادهٔ

نحاس را در آنی بمقر ذهبی میرساند و منازل هفتاد ساله

را بآنی طی نماید ایا آن ذهب را بعد میتوان گفت که کاسِر است

و یا بعالم ذهبی نرسیده و حال آنکه محک در میان است

و صفات ذهبی را از نحاس معیّن و واضح مینماید همچنین

این نفوس هم از اکسیر الهی در آنی عالم ترابی را طی نموده بعالم

قدس قدم گذارند و بقدمی از مکان محدوده لا مکان

الهیّه واصل شوند جهدی باید تا باین اکسیر فائز شوی که در

یک آن مغرب جهل را بمشرق علم رساند و ظلمت لیل

ظلمانی را بصبح نورانی فائز گرداند و بعید صحرای ظن را

برضوان باقیه مشرّف فرماید حال اگر در حق این ذهب

حکم نحاس صادق می آید در حق این عباد هم حکم عباد

قبل از فوز ایمان صادق و محقق است ای برادر از این

[illegible]

بیانات شافی کافی وافی اسرار خلق جدید و رجوع و بعث بحجاب
و نقاب ظاهر و هویداست تا نشئه الله بتأییدات غیبی جامه کهنه را
از جسم و جان دور کنی و بخلع جدید باقیه مفتخر گردی اینست که در
ظهور بعد انفسی که سبقت یافتند بایمان از کل من علی الارض
و شربت زلال معرفت را از جمال احدیت نوشیدند
و باعلا معارج ایمان و ایقان و انقطاع ارتقا جستند
حکم رجوع انفس قبل که در ظهور قبل باین مراتب فائز شدند بر آن
اصحاب ظهور بعد میشود اسماً و رسماً فعلاً و قولاً و امراً زیرا آنچه از
عباد قبل ظاهر شد از این عباد بعینه ظاهر و هویدا گشت
مثلاً اگر شاخسار گلی در مشرق ارض باشد و در مغرب هم از
شاخه دیگر آن گل ظاهر شود اطلاق گل بر او میشود دیگر در این مقام
نظر بحدودات شاخه و هیئت آن نیست بلکه نظر بر آنچه عطر است
که در هر دو ظاهر است پس نظر را از حدودات ظاهر طاهر
و منزه کن تا همه را بیک اسم و یک رسم و یک حقیقت

ذات و یک

مشاهده نمائی و اسرار رجوع کلمات را هم در حروفات
نازله لا احصا فرمائی قدری تفکّر در اصحاب عهد نقطه
فرقان نما که چگونه از جمیع جهات بشریّه و مشتهیات نفسیّه
بنفحات قدس آنحضرت پاک و مقدّس و منقطع گشتند و
قبل از همه اهل ارض بشرف لقا که عین لقاء الله بود فائز
شدند و از کلّ اهل ارض منقطع گشتند چنانچه شنیده اید
که در مقابل آن مظهر ذو الجلال چگونه جان نثار مینمودند
و حال همان ثبوت و رسوخ و انقطاع را بعینه ملاحظه
فرما در اصحاب نقطه بیان راجع شده چنانچه ملاحظه فرمودید
که چگونه این اصحاب از بدایع جود ربّ الارباب علم
انقطاع بر رفرف امتناع برافراشتند باری انوار از
یک مصباح ظاهر شده اند و این اثمار از یک شجره روئیده
اند فی الحقیقه فرقی ملحوظ نه و تغییری مشهود نه کلّ ذلک
من فضل الله یؤتیه من یشاء من خلقه

انشاء الله از ارض نفی احتراز جوئیم و بحر اثبات درآئیم
تا عوالم جمع و فرق و توحید و تفریق و تحدید و تجرید الهی
را به بصری که مقدس از عناصر و اضداد است مشاهده
کنیم و باعلی افق قرب قدس حضرت معانی پرواز نمائیم پس
از بیانات معلوم شد که اگر الی آخر لا آخر طلوع نماید
همان شمس است که طالع شده حال اگر گفته شود این شمس همان
شمس اولیه است صحیح است و اگر گفته شود که رجوع آن
شمس است ایضاً صحیح است و همچنین از این بیان صادق
می آید ذکر ختمیت بر طلعت بدء و بالعکس زیرا که آنچه طلعت
ختم بر آن قیام مینماید بعینه همان است که جمال بدء بر آن
قیام فرموده و این مطلب با اینکه چه قدر واضح است نزد شاربان
صهبای علم و ایقان مع ذلک چه مقدار از نفوس که بسبب عدم
بلوغ باین مطلب بذکر خاتم النبیین محتجب شده از جمیع
فیوضات محجوب و ممنوع شده اند با اینکه خود آنحضرت فرموده

در آخر لا آخر طلعتی بیاید و قیام نماید بر امری که قیام نموده بر او طلعت لا اول هر آئینه صدق طلعت اول بر طلعت آخر میشود زیرا که طلعت آخر الا آخر قیام ننموده مگر بهمان امر که طلعت اول لا اول بر آن قیام نموده این است که نقطه بیان روح ما سواه فداه شموس احدیه را بشمس مثل زده اند که اگر از اول لا اول

امّا النبیّون فانا و هم چنین فرمودند منم آدم و نوح
و موسی و عیسی چنانچه ذکر شد مع ذلک تفکّر نمی نمائید که بعد
از آنکه بر آن جمال ازلی صادق می آید با اینکه فرمود منم آدم
اوّل همین قسم صادق می آید که بفرماید منم آدم آخر همچنانکه
بدء انبیا را که آدم باشد بجمال نسبت دادند همین قسم ختم
انبیا هم بآن جمال الهی نسبت داده میشود و این بسی واضح است
که بعد از آنکه بدء النبیین بر آن حضرت صادق است
همان قسم ختم النبیین صادق آید و باین مطلب جمیع
اهل ارض در این ظهور ممتحن شده اند چنانچه اکثری بهمین
قول تمسّک جسته از صاحب قول معرض شده اند و نمیدانم
این قوم از اوّلیت و آخریّت حق جلّ ذکره چه ادراک نموده اند
اگر مقصود از اوّلیت و آخریت اوّلیت و آخریت ملکی باشد
هنوز که اسباب ملکی بآخر نرسیده پس چگونه آخریت بر آن
ذات احدیّت صدق می آید بلکه در این رتبه اوّلیت

نفس آخریت و آخریت نفس اولیت باشد باری
همان قسمی که در اول لا اول صدق آخریت بر آن
مرتبهٔ غیب و شهود می آید همان قسم هم بر مظاهر
او صادق می آید و در حینی که اسم اولیت صادق است
همان حین اسم آخریت صادق و در حینی که بر
سریر بدئیت جالسند همان حین بر عرش ختمیت
ساکن و اگر بصر حدید یافت شود مشاهده مینماید
که مظهر اولیت و آخریت و ظاهریت و باطنیت
و بدئیت و ختمیت این ذوات مقدسه و ارواح
مجرده و انفس الهیه هستند و اگر در هوای قدس
کان الله لم یکن معه من شیء طی شوی جمیع این اسما را در آن حضرت
معدوم صرف و مفقود بحت بینی و دیگر هیچ باین
حجبات و اشارات و کلمات محتجب نشوی چه لطیف
و بلند است این مقام که حیرت بخش ذی لبیب است

بجویند و طیر قدسی بی اعانت غیبی طیران نتواند حامل
قول حضرت امیر را ادراک نما که فرموده کشف
سبحات الجلال من غیر اشاره واز جمله سبحات
مجللات علمای عصر و فقهای زمان ظهورند که جمیع نظر
بعدم ادراک و اشتغال با مور فانیه و محدودات
ظاهره تسلیم امر الله ننمایند بلکه گوش میدهند تا نغمه
الهی را نشنوند بل یجعلون اصابعهم فی اذانهم
و عباد هم چون ایشان را من دون الله ولی خود
اخذ نموده اند و منتظر رد و قبول ان خشب های مسنده
هستند زیرا که از خود بصر و سمع قلبی ندارند که
تمیز و تفصیل دهند میانه حق و باطل با اینکه همه
انبیا و اصفیا و اولیا من عند الله امر فرموده‌اند
که بچشم و گوش خود بشنوند و ملاحظه نمایند
مع ذلک معتنی بنصح انبیا نگشته تابع علمای

حق بود و خواهند بود و اگر مسکینی و یا فقیری که عاری
از لباس اهل علم باشد بگوید یا قوم **اتّبعوا المرسلین**
جواب گویند که این علما و فضلا با این ریاست ظاهره
و لباس مقطّعه لطیفه نفهمیده اند و حق را از باطل
ادراک ننموده اند و تو و امثال تو ادراک نموده اید
و بنهایت تعجب مینمایند از چنین قولی با اینکه اکثر امم
الفت
و اعظم و اکبرند و اکر کثرت و لباس علم سبب
و علت علم و صدق باشد مثل امم سابقه اولا
و اسبقند و با اینکه این فقره هم معلوم و واضح است
که در جمیع احیان ظهور مظاهر قدسیه علمای عهد
مردم را از سبیل حق منع مینمودند چنانچه در جمیع
کتب و صحف سماوی مذکور و مسطور است واحدی
از انبیا مبعوث نشدند مگر آنکه محل بغض و انکار
و رد و سب علما گشتند قاتلهم الله **بما فعلوا هم**

قبل ومن بعد کانوا ان یفعلون حال
کدام سبحات جلال اعظم از این هیاکل ضلال
است و الیه کشف آن اعظم امور است و خرق شر
اکبر فعل وفقنا الله و ایاکم یا معشر الروح لعل
انتم بذلک فی زمن المستغاث توقنون و
من لقاء الله فی ایامه لا تحتجبون این
ذکر خاتم النبیین و امثال او از سبحات مجلله
است که کشف او اعظم امور است نزد این همج
رعاع و جمیع باین حجبات محدوده و سبحات مجلله
عظیمه محتجب مانده اند ایا نغمه طیر هویه را نشنیده
اند که میفرماید الف فاطمه نکاح نمودم که همه بنت
محمد ابن عبدالله خاتم النبیین بودند حال ملاحظه
فرمائید چه قدر اسرار در سرادق علم الهی مسطور است
و چه مقدار جواهر علم او در خزائن عصمت مکنون

تا یقین نمائی که صنع او را بدایت و نهایتی نبوده و نخواهد بود.
و فضای قضای او اعظم از آن است که ببیان تحدید شود
و یا طیر افئده او را طی نماید و تقدیرات قدریه او اکبر
از آن است که بادراک نفسی منتهی شود خلق از اول لا اول
بوده و آخری او را اخذ نکرده و مظاهر جمال او از نهایت
لا نهایه خواهد بود و ابتدائی او را ندیده حال در همین بیان
ملاحظه فرما که چگونه حکم آن بر جمیع این طلعات صدق
مینماید و همچنین نغمه جمال ازلی حسین ابن علی را
ادراک فرما که بسلمان میفرماید که مضمون آن اینست
که بودم با الف آدم که فاصله هر آدم با آدم بعد همین
الف سنه بود و با هر یک ولایت پدرم را عرض نمودم
و تفصیلی ذکر میفرماید تا آنکه میفرماید الف مره جهاد نمودم
در سبیل الهی که اصغر و کوچکتر از همه مثل غزوه
خیبر بود که پدرم با کفار محاربه و مجادله نمود حال اسرار

ختم و رجع و لا اوّلیت و لا آخریّت صنع همه را از
این چه روایت ادراک فرما باری ای حبیب من مقدّس ا
نغمهٔ لاهوت که باستماع و عقول ناسوت محدود شده
وجه کی تواند بعرصه معبود قدم گذارد اگرچه نفوس ضعیفه
از عدم ادراک این بیانات معضله را انکار نمایند
و امثال این احادیث را نفی کنند بل لا یعرف ذلك
الّا اولو الالباب قل هو الختم الّذی لیس له
ختم فی الابداع و لا له بدء فی الاختراع
اذاً یا ملأ الارض فی ظهورات البدء تجلیات
الختم تشهدون بسیار تعجب است که این قوم در
بعض از مراتب که مطابق میل و هوای ایشان است
متمسک با آیه منزله در فرقان و احادیث اولوا الایقان
میشوند و از بعض که مغایر هوای ایشان است بالمرّه اعراض
مینمایند قل أتؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون

ببعض

ببعض مالکم کیف تحکمون ام لا تشعرون مثل اینکه در کتاب
مبین ربّ العالمین بعد از ذکر خاتمیت فی قوله تعالی ولکنّ
رسول الله و خاتم النّبیّین جمیع ناس را بلقای خود
وعده فرموده چنانچه آیات مدلّه بر لقای آن ملیک بقا در
کتاب مذکور است و بعضی از قبل ذکر شده و خدای واحد
شاهد مقال است که هیچ امری اعظم از لقا و اصرح از
او در فرقان ذکر نیافته فهنیئاً لمن فاز به فی یوم
اعرضوا عنه اکثر النّاس کما انتم تشهدون و مع
ذلک باین حکم اوّل از امر ثانی معرض گشته اند با اینکه حکم
لقا در یوم قیام منصوص است در کتاب و قیامت هم
بدلائل واضحه ثابت و محقّق شد که مقصود قیام مظهر اوّلست
بر امر او و همچنین از لقا لقای جمال اوست در هیکل
ظهور او اذ انّه لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار
و با جمیع این مطالب ثابته و بیانات واضحه من حیث لا شعر

بذکر ختم تمسک جسته اند و از موجد ختم و بدء در یوم لقاء
او بالمره محتجب مانده اند ولو یؤاخذ الله الناس بما
کسبوا ما ترک علی ظهرها من دابة ولکن یؤخرهم
اجل مسمی و از همه این مراتب چشم پوشیده اگر این
قوم بقطره از چشمه لطیف یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید
مشروب میشدند هیچ این گونه اعتراضات غیر مرضیه
بر محال امری نمی‌نمودند از و قول و فعل در قبضه قدرت او است
کل شیء فی قبضة قدرتک اسیر و ان ذلک علیک سهل
یسیر فاعل است آنچه را اراده نماید و عامل است بآنچه میل فرماید
من قال لم و بم فقد کفر و اگر این عباد قدری بشعور بیایند
از آنچه مرتکب شده اند هلاک میشوند و بدستهای خود را بنار
که مقر و مرجع ایشان است راجع مینمایند آیا نشنیده اید که
میفرماید لا یسئل عما یفعل و با این بیانات چگونه میتوان
جسارت نمود و بزخارف قول مشغول شد سبحان الله

جهل و نادانی عباد به حدّی رسیده که بعلم و اراده خود مقبل
شده از علم و اراده حق جلّ و عزّ معرض گشته اند حال
انصاف دهید اگر این عباد موقن باین کلمات درّیه و اشارات
قدسیه شوند و حق را یفعل ما یشآء بدانند دیگر چگونه باین
زخرفات تشبّث نمایند و تمسّک جویند بلکه الحجر یعتریهم
بجان اقرار نمایند و مذعن شوند قسم بخدا که اگر تقدیرات
مقدّره و حکمتهای قدریّه سبقت نیافته بود ارض جمیع این
عباد را معدوم مینمود ولکن یؤخّر ذلک الی میقات یوم معلوم
باری هزار و دویست و هفتاد و هشت سنه از ظهور نقطه فرقان
گذشت و جمیع این همج رعاع در هر صباح تلاوت فرقان
نموده اند و هنوز بحرفی از مقصود فائز نشده اند و خود قرائت
میکنند بعضی آیات را که صریح بر مطالب قدسیه و مظاهر عزّ
صمدیّه است مع ذلک هیچ ادراک ننموده اند و این مدت
این قدر ادراک نشده که مقصود از تلاوت کتب و قرائت

صحف در هر عصری ادراک معانی آن و بلوغ بمعارج اسرار
ادبست والا تلاوت بمعرفت را البته فایدهٔ کلی نباشد چنانچه
شخصی در یومی نزد این فقیر بحر معانی حاضر بود و ذکری از علامت
قیامت و حشر و نشر و حساب بمیان آمد و اصراری نمود که
حساب خلایق در ظهور بدیع چگونه شد که احدی اطلاع
نیافته بعد قدری از صور علمیه و شئونات حکمیه بقدر ادراک
و فهم سامع القا شد و بعد ذکر شد که این مدت مکرراً تلاوت
فرقان نموده و آیه مبارکه را که میفرماید یومئذ لا یسئل
عن ذنبه انس و لا جان را ندیده و بمقصود ملتفت
نشده اید که معنی سؤال چنان نیست که ادراک نموده
اید بلکه سؤال بلسان و بیان نیست چنانچه همین آیه
مشعر و مدل برانست و بعد میفرماید یعرف المجرمون
بسیماهم فیؤخذ بالنواصی و الاقدام اینست
که از وجهه حساب خلایق کشیده میشود و کفر و ایمان و عصیان

جمیع ظاهر میشود چنانچه الیوم مشهود است که ببا اهل ضلال

از اصحاب هدایت معلوم و واضحند واگر این عباد خالصا

لله وطلبا لرضائه در آیات کتاب ملاحظه نمایند جمیع الحکم

را که میطلبند البته ادراک بنمایند بقسمی که جمیع امور

واقعه در این ظهور را از کلی وجزئی در آیات او ظاهر

ومکشوف ادراک بنمایند حتی خروج مظاهر اسماء وصفات

را از اوطان واعراض واغماض ملت ودولت را

وسکون واستقرار مظهر کلیه در ارض معلوم مخصوص ولکن

لا یعرف ذلک الا اولوا الالباب اختم القول

بما نزل علی محمد من قبل لیکون ختامه مسک

الذی یهدی الناس الی رضوان قدس منیع

ویهدی من یشاء الی صراط مستقیم والله

یدعوا الی دار السلام قال وقوله الحق لهم دار

السلام عند ربهم وهو ولیهم بما کانوا یعملون لیسبق

هذا الفضل علی العالمین والحمد لله ربّ العالمین
بیان را در هر مطلب مکرّر نمودیم که شاید هر نفسی از اعالی
و ادانی از این بیانات بقدر و اندازهٔ خود قسمت و نصیب
بردارد و اگر نفسی از ادراک بیانی عاجز باشد از بیان دیگر
مقصود خود را ادراک نماید لیعلم کلّ اناس مشربهم
قسم بخدا که این حمامهٔ ترابی را غیر از این نغمات نغمه‌ها است
و جز این بیانات رمزها که هر نکته از آن مقدّس است
از آنچه بیان شد و از قلم جاری گشت تا مشیّت الهیّه چه وقت
قرار گیرد که عروسهای معانی بی حجاب از قصر روحانی
قدم ظهور بعرصهٔ قدم گذارند و ما من امر الّا بعد
اذنه و ما من قدرة الّا بحوله و قوّته و ما من
اله الّا هو له الخلق والامر وکلّ بامره ینطقون
و من اسرار الرّوح یتکلّمون از قبل مقام از برای
شموس مشرقه از مشارق الهیّه بیان نمودیم یک مقام توحید و رتبه
تفرید چنانچه از قبل ذکر شد لا نفرّق بین احد منهم و مقام دیگر مقام تفصیل و عالم خلق

و رتبه

در رتبهٔ حدودات بشریّه است در این مقام هر کدام را
هیکلی معیّن و امری مقرّر و ظهوری مقدّر و حدودی
مخصوص است چنانچه هر کدام باسمی موسوم و بوصفی
موصوف و بامری بدیع و شرعی جدید مأمورند چنانچه
میفرماید تلک الرّسل فضّلنا بعضهم علی بعض
و منهم من کلّم الله و رفع بعضهم درجات
و آتینا عیسی ابن مریم البیّنات و ایّدناه
بروح القدس نظر باختلاف این مراتب و مقامات
است که بیانات کلمات مختلفه از آن ینابیع علوم
سبحانی ظاهر میشود و الّا فی الحقیقه نزد عارفین
معضلات مسائل الهیّه جمیع در حکم یک کلمه مذکور است
چون اکثر ناس اطّلاع بر مقامات مذکوره نیافته‌اند
از این است که در کلمات مختلفه آن هیاکل متعدّده
مضطرب و متزلزل میشوند باری معلوم بوده و خواهد

بود که جمیع این اختلاف کلمات از اختلافات
مقامات است چنانست که در مقام توحید و علو تجرید
اطلاق ربوبیت و الوهیت و احدیت صرفه و هویت
بحته بران جواهر وجود شد و میشود زیرا که جمیع بر عرش
ظهور الهیه ساکنند و بر کرسی بطون الله واقف یعنی
ظهور الهیه بظهورشان ظاهر و جمال الله از جمالشان باهر
چنانچه نغمات ربوبیه از این هیاکل احدیه ظاهر شد
و در مقام ثانی که مقام تمیز و تفصیل و تحدید و اشارات
و دلالات ملکیه است عبودیت صرفه و فقر بحت و
فنای بات از ایشان ظاهر است چنانچه میفرماید
انی عبد الله و ما انا الا بشر مثلکم و از این
بیانات محققه مثبته ادراک فرمائید مسئوله
خود را که سؤال نموده بودی تا در دین الله راسخ
شوی و از اختلافات بیانات انبیا و اصفیا متزلزل

نشوی

نشوی واگر شنیده شود از مظاهر جامعه آنی انا الله حق
است و ریبی در آن نیست چنانچه بذات مبرهن شد که
بظهور و صفات و اسمای شان ظهور الله و اسم الله
و صفة الله در ارض ظاهر است که میفرماید وما
رمیت اذ رمیت ولکن الله رما و همچنین ان
الذین یبایعونك انما یبایعون الله واگر نغمه
انی رسول الله برارند این نیز صحیح است و شکی در آن نه
چنانچه میفرماید ما کان محمد ابا احد من رجالکم
ولکن رسول الله در این مقام همه مرسلند از نزد
آن سلطان حقیقی و کینونیت ازلی واگر جمیع ندای
انا خاتم النبیین برارند انهم حق است و شبهه را راهی
نه و سبیلی نه زیرا که جمیع حکم یک ذات و یک نفس و
یک روح و یک جسد و یک امر دارند و همه مظهر بدئیت
و ختمیت و اولیت و اخریت و ظاهریت و باطنیت آن
روح الارواح حقیقی و ساذج السواذج ازلیه اند و هم

چنین اگر نظر نمایند نحن عباد الله این نیز ثابت و
ظاهر است چنانچه بظاهر در منتهی رتبه عبودیت ظاهر
شده اند که احدی را یارای آن نه که بان نحو از عبودیت
در امکان ظاهر شود این است که از ان جواهر وجود
در مقام استغراق در بحار قدس صمدیه و استبلاغ
معارج معانی سلطان حقیقی اذکار ربوبیه و الوهیه
از ایشان ظاهر شد اگر درست ملاحظه شود در همین
رتبه منتهای نیستی و فنا در خود مشاهده نموده اند و در
مقابل هستی مطلق و بقای صرف که گویا خود را معدوم
صرف دانسته و ذکر خود را در ساحت شرک شمرده
اند زیرا که مطلق ذکر در این مقام دلیل هستی و وجود است
و این نزد واصلان بس خطا چه جای آن که ذکر غیر
شود و قلب و لسان و دل و جان بغیر ذکر جانان مشغول
نشود و یا چشم غیر جمال او ملاحظه نماید و یا گوش غیر او

نشنود

شنود و یا رجلی بغیر سبیل او مشی نماید در این زمان
نسبة الله و زندیه و روح الله احاطه نموده قلم از حرکت
ممنوع و لسان از بیان مقطوع گشته باری نظر باین
مقام ذکر ربوبیت و امثال ذلک از ایشان ظاهر شده
و در مقام رسالت اظهار رسالت فرموده‌اند و همچنین
در هر مقام باقتضای آن ذکری فرموده‌اند و همه را نسبت
بحق داده‌اند از عالم امر الی عالم خلق و از عوالم ربوبیه
الی عوالم ملکیه این است که آنچه بفرمایند و هرچه ذکر نمایند
از الوهیت و ربوبیت و نبوت و رسالت و ولایت
و امامت و عبودیت همه حق است و شبهه در آن نیست
پس باید تفکر در این بیانات که استدلال شد
نمود تا دیگر از اختلافات اقوال مظاهر غیبیه و مطالع
قدسیه احدی را اضطراب و تزلزل دست ندهد باری
در کلمات شموس حقیقت باید تفکر نمود و اگر ادراک نشد

باید از واقفین مخازن علم سؤال شود تا بیان فرمایند
و رفع اشکال نمایند نه آنکه بعقل ناقص خود کلمات قدسیه
را تفسیر نمایند بنحوی مطابق نفس و هوای خود بیابند
بنای رد و اعراض گذارند چنانچه الیوم علما و فقهای عصر
که بر مسند علم و فضل نشسته اند و جهل را علم نام
گذاشته اند و ظلم را عدل نامیده اند اگر مجعولات
خاطر خود را از شمس تحقیق سؤال نمایند و جواب موافق
آنچه فهمیده و یا از کتاب مثل خود ادراک نموده اند نشنوند
البته نفی علم از آن معدن و منبع علم نمایند چنانچه در هر زمانی
این واقع شد مثل اینکه مذکور شد در سؤال از اهله
که از سید وجود نمودند و آنحضرت بامر الهی جواب فرمودند
هی مواقیت للناس بعد از استماع نفی علم از آنحضرت
نمودند و همچنین در آیه روح که میفرماید یسئلونک عن
الروح قل الروح من امر ربی چون این جواب مذکور شد

سمل

کلی فریاد واویلا برآورند که جاهلی که نمیداند که روح چه چراست
خودرا عالم علم لدنی میداند والیوم چنین علمای عصر سم
آنحضرت مفتخرند وآبای خودرا هم مدعی دیده اند هذا تقلیدا
ملکشرا قبول دارند چنانچه اگر انصاف باشد والیوم در
جواب امثال این مسائل مسئوله چنین جواب بشنوند
البته رد نمایند واعتراض کنند وهمان سخنهای قبل را اعاده
نمایند چنانچه نمودند با اینکه آن جواهر وجود مقدسند از کل
این علومهای مجعوله ومنزهند از جمیع این کلمات محدوده و متعالیند
از ادراک هر مدرکی کل این علوم نزد آن علم کذب صرفست
وجمیع این ادراکات افک محض بلکه هرچه از آن معادن
حکمت الهی ومخازن علم صمدانی ظاهر شود علم همانست والعلم
نقطة کثرها الجاهلون دلیل بران والعلم نور یقذفه
الله فی قلب من یشاء مثبت این بیانات باری چون
معنی علم را ادراک نموده اند وافکار مجعوله خودرا که ناشی

از مصطلحات هر جهلی شده اسم اینرا علم گذاشته بر مبدأ
علوم وارد آورده اند آنچه دیده اید و شنیده اید مثلا
در کتاب یکی از عباد که مشهور بعلم و فضل است و خود را
از صنادید قوم شمرده و جمیع علمای راشدین را رد و سبّ
نموده که در همهٔ جای از کتاب او تلویحا و تصریحا مشهود است
و این بنده ذکر او را بسیار شنیده بودم اراده نمودم
که از رسائل او قدری ملاحظه نمایم هرچند این بنده اقبال
بملاحظهٔ کلمات غیر نداشته و ندارم و لکن چون جمعی از احوال
ایشان سؤال نمودند و مستفسر شده بودند لهذا لازم
گشت که قدری در کتب او ملاحظه رود و جواب سائلین
بعد از معرفت بصیرت داده شود باری کتب عربیّه او بدست نیفتاد
تا اینکه شخصی روزی ذکر نمود که کتابی از ایشان که مسمّی بارشاد
العوام است در این بلد یافت میشود اگرچه از این اسم رائحهٔ کبر
و غرور استشمام شد که مردم را عوام و خود را عالم فرض

نموده و جمیع مراتب او فی الحقیقه از همین اسم کتاب معلوم
و مبرهن شد که در سبیل نفس و هوی سالک اند و در رتبه جهالت و عما
سالک گویا حدیث مشهور را فراموش نموده اند که میفرماید که العلم
تمام المعلوم والقدرة والعزة تمام الخلق با وجود این
کتاب را طلب نموده چند روز معدود نزد بنده بود گویا مرتبه
دراو ملاحظه شد از قضا مرتبه ثانی جائی بدست آمد که حکایت
معراج سید لولاک بود ملاحظه شد که قریب بیست علم او ازید
شرط معرفت معراج نوشته اند و همچو مستفاد شد که اگر نفسی
این علوم را درست ادراک ننموده باشد بمعرفت این امر عالی
متعالی فائز نگردد و از جمله علوم علم فلسفه و علم کیمیا
و علم لیمیا را مذکور نموده و ادراک این علوم فانیه مردوده
را شرط ادراک علوم باقیه قدسیه شمرده سبحان الله
باین ادراک چه اعتراضات و تهمتها که بهیاکل علم نامتناهی
الهی وارد آورده فنعم ما قال متهم داری کسانرا که حق

کرد این مخزن بالغتم طبق و یک نفر از اهل بصیرت
و دانش و صاحبان علوم و عقول بالتبعتا این مرجرفا
نشده با اینکه بر هر صاحب بصیرتی واضح و هویدا است
که این گونه علومات لم یزل مردود حق بوده و هست و چگونه
علومی که مردود است نزد علمای حقیقی ادراک آن شرط ادراک
معارج معراج میشود با اینکه صاحب معراج حرفی از آن
علوم محدوده محجوبه حملی نفر محصوره قلب منیر آن سید لولاک
از جمیع این اشارات مقدس و منزه بوده چه خوب میگوید.
جمله ادراکات بر خرهای لنگ حق سوار باد پران چون خدنگ
والله هر کس بخواهد سیر معراج بلا ادراک نماید و یا قطره
از عرفان این بحر بنوشد اگرهم این علوم نزد او باشد
یعنی مرآت قلب او از نقوش این علوم غبار گرفته باشد
البته باید پاک و منزه نماید تا سر این امر در مرآت قلب او
تجلی نماید الیوم متغمسان بحر علوم صمدانی و سالکان

فلک حکمت ربّانی مردم را از تحصیل این علوم نهی
میفرمایند و صدور منبرشان بحمد الله منزّه از این اشارات
است و مقدس از این حجبات حجاب اکبر را که میفرمایند
العلم حجاب الاکبر بنار محبت یار سوختیم و خیمه
دیگر برافراختیم و باین افتخار مینمائیم که الحمد لله سبحات
جلال را بنار جمال محبوب دریدیم و جز مقصود
در قلب و دل جا ندادیم نه بعلمی جز علم با و متمسکیم و نه بمعلوی
جز بتجلّی انوار او متشبّث باری بسیار متعجب شدم در این
بیانات ندیدم مگر آنکه میخواهد بمردم برساند که جمیع علوم
نزد ایشان است با وجود آنکه قسم بخدا که نسیمی از ریاض
علم الهی نشنیده و بر حرفی از اسرار حکمت ربّانی اطلاع
نیافته بلکه اگر معنی علم گفته شود البتّه وجود او مضطرب شود
و جبل وجود او مندک گردد با وجود این اقوال سخیفه بی
معنی چه دعویهای زیاد از حد موهومه فسبحان الله چه قدر

متحیّرم از مردمی که باو گرویده اند و تابع چنین شخص
گشته اند بتراب قناعت نموده واقبال جسته اند و
از ربّ الارباب معرض گشته اند واز نغمهٔ بلبل
و جمال گل به نعیب زاغ و جمال کلاغ قناعت
نموده اند و دیگر چه چیزها ملاحظه شد از کلمات
مجعوله این کتاب که فی الحقیقه حیف است که قلم
بتحریر ذکر آن مطالب مشغول شود و یا اوقات
مصروف بان گردد ولیکن اگر محکّی یافت میشد
حق از باطل و نور از ظلمت و ثمر از خار معلوم
می آمد از جمله علومی که این مرد مدّعی بآن شده
صنعت کیمیا است بسیار طالبم که سلطانی و یا نفسی
که مقتدر باشد ظهور این علم را از عالم الفاظ
بعالم شهود و از قول بفعل از ایشان طلب نماید و
این چه علم فانی را هم که دعوی این گونه علوم نموده

دیگر

وبلکه کون این علوم و فقدان انرا علت علم وجهل میدانند
بااینمرد درهمین فقره قیام نمائیم تا صدق و کذب
معلوم شود و لیکن چه فایده از ناس این زمان جز زخم
سنان ندیده ام و غیر سم قاتل چیزی نچشیده ام
هنوز اثر حدید بر گردن باقی است و هنوز علائم جفا
از تمام بدن ظاهر و در مراتب علم و جهل و عرفان و ایقان
او در کتابی که ترک نشد از اوامری ذکر شده این است که میفرماید
ان شجرة الزقوم طعام الأثیم و بعد بیانات دیگر میفرمایند
تا اینکه منتهی میشود باین ذکر ذق انک انت العزیز الکریم
ملتفت شوید چه واضح و صریح وصف او در کتاب مجلل
مذکور شده و این شخص هم خود را در کتاب خود از باب
خفض جناح عبد اثیم ذکر نموده اثیم فی الکتاب و عزیز باب
الانعام و کریم فی الاسم تفکر در این آیه مبارکه نموده تا معنی ولا
رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین درست در لوح قلب ثبت

شود با وجود این جمعی معتقد او شده واز موسی علم
و عدل اعتراض بمذهب بربری جهل تمسک جسته اند واز ثمر
معانی که در سماء لایزالی الهی مشرق است معرض گشته اند
وکان لم یکن انگاشته اند باری ای برادر من لئالی علم ربانی
جز از معدن الهیت نیاید و رایحهٔ ریحان معنوی جز از
گلزار حقیقی استشمام نشود و گلهای علوم احدیه جز از
مدینه قلوب صافیه نروید والبلد الطیب یخرج نباته
باذن ربه والذی خبث لایخرج الا نکدا و چون
مفهوم گشت که تغنیات ورقاء هویه را احدی ادراک
ننماید الا اهلش لهذا بر هر نفس لازم و واجبست که
مشکلات مسائل الهیه و معضلات اشارات مطالع
قدسیه را بر صاحبان افئده منیره و حاملان اسرار
احدیه عرضه دارد تا بتأییدات ربانی و افاضات الهی
حل مسائل شود نه بتأییدات علوم اکتسابی فاسئلوا

اهل

اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون ولیکن ای برادر هر شخص
مجاهد که اراده نمود که قدم طلب و سلوک در سبیل معرفت
سلطان قدم گذارد باید که در بدایت امر قلب را که
محل ظهور بروز تجلی اسرار غیبی الهی است از جمیع غبار
تیره علوم الت پی و اشارات مظاهر شیطانی پاک
و منزه فرماید و صدر را که سریر ورود و جلوس محبت
محبوب ازلی است لطیف و نظیف نماید و همچنین دل را
از علاقه آب و گل یعنی از جمیع نقوشات سحنیه و صور
ظلیه مقدس گرداند بقسمی که آثار حب و بغض در قلب
نماند که مبادا آن حب او را بجهتی بتبدیل میل دهد و یا
بغض او را از جهتی منع نماید چنانچه الیوم اکثر باین وجه
از وجه باقی و رفرف معانی باز مانده اند و پریشان
در صحراهای ضلالت و نسیان میچرند و باید در کل حین
توکل بحق نماید و از خلق اعراض کند و از عالم تراب

منقطع شود و بکلّه و بربّ الارباب دربندد
و نفس خود را بر احدی ترجیح ننهد و افتخار و استکبار
را از لوح قلب بشوید و بصبر و اصطبار دل بندد و صمت
را شعار خود نماید و از تکلّم بی فایده احتراز کند چه زبان
ناریست افسرده و کثرت بیان سمّیست هلاک کننده
نار ظاهری اجساد را محترق نماید و نار لسان ارواح
افئده را بگدازد اثر آن نار بساعتی فانی شود و اثر
این نار بقرنی باقی ماند و غیبت را ضلالت شمرد و بآن
عرصه هرگز قدم نگذارد زیرا غیبت سراج منیر قلب
را خاموشی نماید و حیات دل را بمیراند به قلیل قانع باشد
و از طلب کثیر فارغ مصاحبت منقطعین را غنیمت شمارد
و عزلت از متمسّکین و متکبّرین را نعمت شمرد در اسحار
با ذکار مشغول شود و بتمام همّت و اقتدار در طلب آن
نگار کوشد و غفلت را بنار حبّ و ذکر بسوزاند و از ما

سوی الله

وازماسوی الله چون برق درگذرد و بری نصیبان نصیب
بخشد واز محرومان عطا و احسان دریغ ندارد ورعایت
حیوان را منظور نماید تا چه رسد بانسان واهل ایمان و
از جانان جان دریغ ندارد واز شماتت خلق از حق احتراز
بجوید وانچه را برای خود نمی پسندد برای غیر نپسندد و نگوید
انچه را وفا نکند واز خاطئان درکمال استیلا درگذرد
وطلب مغفرت نماید وبر عاصیان قلم عفو درکشد و بحقارت
ننگرد زیرا حسن خاتمه مجهول است ای بسا عاصی که در حین موت
بجواهر ایمان موفق شود وخمر لقا چشد وبملأ اعلی شتابد
وبسا مطیع ومؤمن که در وقت ارتقای روح تقلیب شود
وباسفل درکات نیران مقر یابد باری مقصود از جمیع این
بیانات متقنه واشارات محکمه است که سالک و طالب
باید جز خدا را فنا داند و غیر معبود را معدوم شمرد واین
شرایط از صفات عالین وسجیه روحانین که در شرایط

مجاهدین و بشر سالکین در مناهج علم الیقین ذکر یافت
و بعد از تحقّق این مقامات برای سالک فارغ و طالب
صادق لفظ مجاهد درباره او صادق می آید و چنین بعد
الّذین جاهدوا فینا مؤیّد شد البتّه به بشارت لنهدینّهم
سُبُلنا مستبشر خواهد شد و چنین سراج طلب و مجاهده
و ذوق و شوق و عشق و وله و جذب و حب در قلب روشن
شده و نسیم محبّت از شطر احدیّه وزید ظلمت ضلالت
و شک و ریب زایل شود و انوار علم و یقین هم ارکان
وجود را احاطه نماید دران حین بشیر معنوی به بشارت
روحانی از مدینه الهی چنین صبح صادق طالع شود و قلب
و نفس و روح را بصور معرفت از نوم غفلت بیدار
نماید و عنایات و تأییدات روح القدس صدای حیات
تازه جدید مبذول دارد بقسمی که خود را صاحب چشم
جدید و گوش بدیع و قلب فؤاد تازه می بیند و رجوع باآیات

واضحهٔ آفاقیه و خفیات مسطوره انفسیه مینماید و لعین
الله بدیعه در هر ذره بابی مفتوح مشاهده نماید برای
وصول بمراتب عین الیقین و حق الیقین و نور الیقین
و در جمیع اشیا اسرار تجلی وحدانیه و آثار تجلی صمدانیه
ملاحظه کند قسم بخدا که اگر سالک سبیل هدی
و طالب معارج تقی باین مقام بلند اعلی واصل گردد
رایحهٔ حق را از فرسنگهای بعیده استنشاق نماید و صبح
نورانی هدایت را از مشرق کل شئ ادراک کند
و هر ذرهٔ و هر شئ او را دلالت بر محبوب و مطلوب
نماید و چنان ممیز شود که حق را از باطل چون شمس
از ظل فرق گذارد مثلا اگر نسیم حق از مشرق ابداع
وزد و او در مغرب اختراع باشد البته استشمام کند
و همچنین جمیع آثار حق را از کلمات بدیعه و اعمال
منیعه او افعال و اعمال و آثار ماسوی امتیاز دهد

چنانچه اهل لؤلؤ لؤلؤ را از حجر و ربیع را از خریف
و حرارت را از برودت و دماغ جان چون از زکام
کون و امکان پاک شد البته رائحه جانان را از
منازل بعیده بیابد و از اثر آن رائحه بمصر ایقان
حضرت منّان وارد شود و بدایع حکمت حضرت سبحانی
را در آن شهر روحانی مشاهده کند و جمیع علوم مکنونه
را از اطوار ورقه شجره آن مدینه استماع نماید و از تراب
آن مدینه تسبیح و تقدیس ربّ الارباب بگوش ظاهر
و باطن شنود و اسرار رجوع و ایاب را بچشم سر ملاحظه
فرماید چه ذکر نمایم از آثار و علامات و ظهورات و
تجلّیات که بامر سلطان اسماء و صفات در آن مدینه
مقدّر شده بی آب رفع عطش نماید و بی نار حرارت
محبّة الله بیفزاید در هر گیاهی حکمت بالغه معنوی مستور
است و بر شاخسار هر گل هزار بلبل ناطقه در جذب

و شعف

سور از لالئ بدیع شهرش نار موسوی ظاهر و از
نفحات قدسیه اش نفحهٔ روح القدس عیسوی باهر بی ذهب
غنا بخشد و بی فنا بقا عطا فرماید در هر ورقش نعیمی
ملون و در هر غرفه اش صد هزار حکمت مخزون و مجاهدین
فی الله بعد از انقطاع از ماسوی چنان بآن مدینه انس
گیرند که آنی از آن منفک نشوند دلائل قطعیه را از سنبل
آن محفل شنوند و براهین واضحه را از جمال گل و نوای
بلبل اخذ نمایند و این مدینه در رأس هزار سنه او ازید
تجدید شود و تزیین یابد پس ای حبیب من جهدی باید نمود
تا بآن مدینه واصل شویم و بعنایات الهی و تفقدات
ربانیه کشف سبحات جلال نمائیم تا باستقامت
تمام جان پژمرده را در ره محبوب تازه نثار نمائیم
و صد هزار عجز و نیاز آریم تا بآن فوز فائز شویم
و آن مدینه کتب الهیه است در هر عهدی مثلا در عهد

موسی توراة بود و در زمن عیسی انجیل و در عهد
محمد رسول الله فرقان و در این عصر بیان و در عهد
من یبعثه الله کتاب او که رجوع کل کتب باوست
و مهیمن است بر جمیع کتب و در این مداین ارزاق
مقدرست و نعم باقیه مقرر غذای روحانی بخشد
و نعمت قدمانی چشاند بر اهل تجرید نعمت توحید
عطا فرماید بی‌نصیبان را نصیب کرم نماید و اوارگان
صحرای جهل را کاس علم عنایت کند و هدایت و عنا[یت]
و علم و معرفت و ایمان و ایقان کل من فی السموات
والارض در این مداین مکنون و مخزون گشته مینوا
فرقان از برای امت رسول حصن محکم بود که در
زمان او هر نفسی که داخل او شد از رمی شیاطین
و رمح مخالفین و ظنونات مجتثه و اشارات مشرکه
محفوظ ماند و همچنین مرزوق شد بفواکه طیبه احدیه

در شمار

و اثمار علم شجرهٔ الهیّه و از انهار ماء غیر آسن معرفت
نوشیده خمر اسرار توحید و تفرید چشیده چنانچه جمیع
مایحتاج این امّت در احکام دین و شریعت سیّد
المرسلین در آن رضوان مبین موجود و معیّن گشته
و او است حجّت باقیه برای اهلش بعد از نقطهٔ فرقان زیرا
که مسلّم است حکم او و محقّق الوقوع است امر او و جمیع مأمور
باتّباع او بوده‌اند تا ظهور بدیع در سنه ستّین و او است
که طالبان را برضوان وصال میرساند و مجاهدان و
مهاجران را ببرادق قرب فائز فرماید دلیل است محکم
و حجّت است اعظم و غیر او را از روایات و کتب و احادیث
این مخزن نه زیرا که حدیث و صاحبان حدیث وجود قولشان
بحکم کتاب ثابت و محقّق نشده و دیگر آنکه در احادیث
اختلاف بسیار است و شبهه بی‌شمار چنانچه نقطهٔ فرقان
در آخر فرموده‌اند که انّی تارک فیکم الثقلین کتاب الله

و عترتی با اینکه احادیث بسیار که از منبع رسالت و معدن هدایت نازل شده بود باوجود این جز ذکر کتاب جز ذکر ال کتاب چیزی نفرمودند واو را سبب اعظم و دلیل اقوم برای طالبان مقرر فرمودند که هادی عباد باشد تا یوم معاد حال بچشم انصاف و قلب طاهر و نفس زکیه ملاحظه فرمایند که در کتاب چند اکه مسلم مابین طرفین است از اهل عامه و خاصه چرا حجت برای معرفت عباد قرار داده باید بنده و شما و کل من علی الارض بنور او متمسک شده حق را از باطل و ضلالت را از هدایت تمیز دهیم و فرق گذاریم زیرا که حجت منحصر شد بکتاب و آل کتاب میفرماید الم ذالک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین در حروف مقطعه فرقان اسرار هویه مستور گشته ولئالی احدیه در صدف این حروف مخزون شده که این مقام محل ذکر آن نه ولیکن بر حسب ظاهر مقصود حضرة

آنحضرت است که بان خطاب میفرمایند یا محمّد این کتاب
منزله از سماء احدیّه نیست ریبی و شکّی دراو و هدایتیست
برای پرهیزکاران لاحظه فرمایند که همین فرقان را
مقرّر و مقدّر فرموده برای هدایت کلّ من فی السموات
والأرض بنفسه آن ذات احدیّه و غیب هویّه شهادت
داده براینکه شک و شبهه دراو راه نیست که هادی عباد است
الی یوم معاد آیا انصاف است که ثقل اعظم را که خدا
شهادت بر حقّیت او داده و حکم بر حقّیت او فرموده این
عباد دراو شک نمایند و یا شبهه کنند و یا امری را که او سبب
هدایت و وصول بمعارج معرفت قرار فرموده از او اعراض
نمایند و امر دیگر طلب نمایند و یا بحرف مزخرف ناس تشکیک
نمایند که فلان چنین گفته و فلان امر ظاهر نشده و حال آنکه
اگر امری و یا احداثی غیر کتاب الهی علّت و دلیل برای هدایت
خلق لهم البتّه درآیه مذکور میشد باری باید از امر مبرم الهی

وان تقدیر مقدره صمدانی که در آیه ذکر یافت تجاوز ننمائیم
و کتب بدیعه را مصدّق شویم چه اگر تصدیق این کتب
ننمائیم تصدیق فرقان ننموده فی الحقیقه مصدّق کتب
قبل از فرقان هم نبوده و این معانی از ظاهر آیه مستفاد
شود و اگر معانی مستوره او ذکر شود و اگر معانی مستوره
او ذکر شود و اسرار مکنونه او بیان گردد البته زمان باخر
نرساند و کون حمل ننماید و کان الله علی ما اقول شهیدا
و همچنین در جای دیگر میفرماید وان کنتم فی ریب ممّا
نزّلنا علی عبدنا فأتوا بسورة من مثله وادعوا
شهدائکم من دون الله ان کنتم صادقین که ترجمه
ظاهر آن اینست که اگر بوده اید شما در شک و شبهه در آنچه که
ما نازل فرموده ایم بر عبد خود محمّد پس بیاورید سورهٔ بمثل
این سور منزله و بخوانید شهدای خود را یعنی علمای خود را تا
اعانت نمایند شما را در انزال سوره اگر هستید از راست

گواهی

گویان حال ملاحظه فرمائید که چه مقدار عظیم است شأن
آیات و بزرگ است قدر آن که حجت بالغه و برهان کامله
و قدرت قاهره و مشیت نافذه بلا با و ختم فرموده و هیچ
شیء بلا سلطان احدیه در اظهار حجت خود شریک نفرموده
چه میان حجج و دلائل آیات بمنزله شمس و سوای او بمنزله نجوم
و او است حجت باقیه و برهان ثابته و نور مضیئه از جانب
سلطان حقیقت در میان عباد هیچ فضلی با و نرسیده و هیچ
امری براو سبقت نگرفته کنز لئالی الهیه است و مخزن اسرار
احدیه و او است خیط محکم و حبل مستحکم و عروه وثقی و نور
لا یطفی شریعه معارف الهیه از او در جریان است و نار
حکمت بالغه صمدانیه از او در فوران این ناریست که در یک
حین دو اثر از او ظاهر است در مقبلین حرارت حب احداث
نماید و در معرضین برودت غفلت آورد ای رفیق باید از
امر الهی نگذریم و بآنچه حجت حق قرار فرموده راضی شویم و تسلیم

خلاصه حجّت و برهان این آیه منزله اعظم از آنست
که این علیل بتواند اقامه دلیل نماید والله یقول الحقّ
وهو یهدی السّبیل وهو القاهر فوق عباده
وهو العزیز الجمیل و همچنین میفرماید تلک آیات الله
نتلوها علیک بالحقّ فبایّ حدیث بعد الله
وآیاته یؤمنون میفرماید اینست آیات منزله
منزله از سماء هویّه میخوانیم بر شما پس بکدام سخن بعد از
ظهور حق و نزول آیات او ایمان می آورند اگر بتلویح
این آیه را ملتفت شوی میفهمی که هرگز مظهری اکبر از
انبیا نبود و حجّتی هم اکبر و اعظم از آیات منزله در ارض
ظاهر نشده بلکه اعظم از این حجّت حجّتی ممکن نه الّا ما شاء
ربّک و در جای دیگر میفرماید ویل لکلّ افّاك اثیم
یسمع آیات الله تتلی علیه ثمّ یصرّ مستکبرا
کان لم یسمعها فبشّره بعذاب الیم یعنی وای

ب

برافک کننده کنند که گاه میشود آیات نازله از سماء
مشیت الهیه را که خوانده میشود بر او پس استکبار
مینماید که گویا نشنیده است پس بشارت ده او را
بعذابی دردناک اشارات همین یک آیه کل من
السموات والارض را کفایت میکند لو کان الناس
فی آیات ربهم یتفرسون چنانچه الیوم مشاهده میشود
که اگر از آیات الهی قرائت شود احدی اعتنا ندارد
که گویا پست ترین امرها نزدشان آیات الهیه است
و حال آنکه اعظم از آیات امری نبوده و نخواهد
بود بگو ایشان ای محجوبان میگوئید آنچه را قبل
پدران شما گفتند اگر ایشان ثمره از شجره اعراض
خود دیدند شما هم خواهید دید و عنقریب با آبای خود در نار
مقر خواهید یافت فالنار مثویهم فلبئس مثوی
الظالمین و در جای دیگر میفرماید و اذا علم من آیاتنا
شیئاً اتخذها هزواً اولئک لهم عذاب مهین

یعنی در وقتیکه عالم شد از آیات ما شیئی را اخذ مینمایند و یا
از روی استهزا این بود که میگفتند معجزه دیگر ظاهر
نما و برهان دیگر بیار ان یکی **فاسقط علینا کسفا
من السماء** میگفت و دیگری **ان کان هذا هو الحق**
فامطر علینا حجارة من السماء مذکور میداشت
مثل یهودان عهد موسی که تبدیل نمودند مائده سمائی
را باشیاء خبیثه سیر و پیاز از انقوم هم طلب تبدیل
مینمودند آیات منزله را بظنونات نجسه کثیفه خود چنانچه
الیوم مشاهده میشود که مائده معنوی از سماء رحمت
الهیه و غمام مکرمت سبحانیه نازلست و بحور حیوان
در رضوان جنان بامر خالق کن فیکان در موج
در موج و جریان و جمیع چون کلاب بر جیفه آمده مجتمع
آمده اند و بر برکه شور کم ملح اجاج است قانع گشته اند
سبحان الله که متحیر حاصلست از عبادیکه بعد از

انعام

ارتفاع اعلام مدلول طلب دلیل مینمایند و بعد از ظهور
شمس معلوم باشارات علم تمسک جسته اند مثل آنست
که از آفتاب در اثبات نور او حجّت طلبند و بالا از باران
نیسان در اثبات فیض برهان جویند حجت آفتاب
نور اوست که اشراق نموده و عالم را فرا گرفته و برهان
نیسان جود اوست که عالم را بردای جدید تازه فرموده
با کور از آفتاب جز گرمی حاصلی ندارد و ارض جرز از
رحمت نیسانی فضلی احصا ننماید عجب نبود که از قرآن
نصیبی نیست جز نقشی ٥ که از خورشید جز گرمی نیابد چشم
نابینا ٥ و در جای دیگر میفرماید وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا
بَيِّنَاتٍ مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتُوا بِآبَائِنَا
إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ یعنی در وقتیکه تلاوت کرده میشود
بر ایشان آیات ما نیست حجت ایشان مگر آنکه بگویند بیارید
پدرهای ما را اگر هستید راست گویان مشاهده نما
چه حجت ها بران رحمت های کامله واسعه میگرفتند با اینکه

حرفی ازان اعظم است از خلق سموات وارض
و مردگان وادی نفس وهوی را بروح ایمان زنده مینماید
استهزاء مینمودند ومیگفتند پدرهای ما را از قبر بیرون آر
این بود اعراض واستکبار آن قوم وهر کدام از این آیات
برای کلّ من علی الارض حجّتی است محکم وبرهانی است معظم
که جمیع ارض را کفایت میکند **لو انتم فی آیات الله
تتفکّرون** و در همین آیهٔ مذکوره لئالی اسرار مکنون است
اگر فی الجمله دردی یافت شود دوا میرسد گوش بحرفهای
مزخرف عباد مدهید که میگویند که کتاب وآیات از
برای عوام حجّت نمیشود زیرا که نمیفهمند واحصا نمیکنند
با اینکه این قرآن حجّت است بر مشرق ومغرب عالم اگر قوّه
ادراک او از مردم نبود چگونه حجّت بر کلّ واقع میشد
از این قرار بر معرفت الهیّه نفسی مکلّف نیست ولازم نه
زیرا که عرفان او اعظم از عرفان کتاب او است وعوام
استعداد ادراک آن ندارند باری این سخن بغایت لغو

و بعد

و غیر معقول است همه از روی کبر و غرور گفته میشود که مردم
را از ریاض رضای الهی دور کنند و زمام ایشان را محکم حفظ
نمایند با انکه نزد حق این عوام از علمای ایشان که از حق
همه اعراض نموده اند بغایت مقبول تر و پسندیده ترند
و فهم کلمات الهیه و درک بیانات حمامات معنویه هیچ
دخلی بعلم ظاهری ندارد این منوط بصفای قلب و تزکیه
نفوس و فراغت روحست چنانچه حال عبادی جنید موجودند
که حرفی از رسوم علم ندیده اند و بر رفرف علم جالسند
واز سحاب فیض الهی ریاض قلوبشان بگلهای حکمت و لا
لهای معرفت تزیین یافته فطوبی للمخلصین من انوار
یوم عظیم و همچنین میفرماید والذین کفروا بآیات الله
ولقائه اولئك يئسوا من رحمتی و اولئك لهم
عذاب الیم و همچنین میفرماید و یقولون ائنا
لتارکوا الهتنا لشاعر مجنون مضمون این ایه واضحست

مشاهده فرمائید که بعد از تنزیل آیات چه میگفتند آیا
ما ترک کننده ایم خدایان خود را برای شاعری مجنون
که آنحضرت را شاعر مینامیدند و بآیات الهیّه سخریه
مینمودند و میگفتند این کلمات اساطیر الاوّلین است یعنی
کلماتیست که قبل گفته شده و محمّد آن کلمات را ترکیب
نموده میگوید از خداست چنانچه الیوم بمثل همان را
شنیده اید که نسبت باین امر میدهند و میگویند
این کلمات را با کلمات قبل ترکیب نموده و با کلماتیست
مغلوط قد کبر قولهم و صغر شأنهم وحلّهم آیتیست که
بعد از این انکارها و اعتراضات که مذکور شد
گفتند بعد از موسی و عیسی موافق کتب نباید نبی مستقل
که ناسخ شریعت باشد مبعوث شود باید شخصی بیاید
که مکمّل شریعت قبل باشد این آیه مبارکه مشعر بر جمیع
مطالب الهیّه و مدلّ بر عدم انقطاع فیض رحمانیه

آیات نازل شد ولقد جاءکم یوسف من قبل بالبینات
فما زلتم فی شک مما جاءکم به حتی اذا هلک
قلتم لن یبعث الله من بعده رسولا کذلک
یضل الله من هو مسرف مرتاب وتحقیق آمد
شما را یوسف از پیش با بینها پس پیوسته بودید در شک
از آنچه آمد شما را بآن تا چون هلاک شد گفتید مبعوث نمیگرداند
خدا بعد از او رسولی را همچنین اضلال میکند کسی
را که اوست اسراف کننده و شک آورنده به پروردگار
خود پس از این آیه ادراک فرمائید و یقین کنید که
در هر عصر امم آن عهد به آیه از کتاب تمسک جسته
از این گونه حرفهای بی زخرف میگفتند که دیگر نبی نباید
و در ابداع نیاید مثل آنکه آیه انجیل را که مذکور شده
علمای او استدلال بآن نموده‌اند که هرگز حکم انجیل مرتفع
نشود و پیغمبری مستقل مبعوث نگردد الا برای اثبات

شریعه انجیل واکثری از ملل مبتلا باین مرض روحی شده
اند چنانچه اهل فرقان را ببینی که چگونه بمثل امم قبل بذکر
خاتم النبیین محتجب گشته با اینکه خود مقرند بر اینکه لا
یعلم تأویله والراسخین فی العلم بعد که راسخ
در علوم امها ونفسها وذاتها وجوهرها باین میفرمایند
که قدری مخالف هوای ایشان واقع نشود نیست که ملتفت شوی
که چه میگویند وچه میکنند ونیست اینها مگر از روسای ناس
در دین یعنی اینهائیکه الهی بجز هوا اخذ نکرده وبغیر ذهب
مذهبی نیافته اند وبحجبات علم محتجب گشته اند وبضلالت
او گمراه شده اند چنانچه بتصریح تمام رب الانام میفرماید
افرأیت من اتخذ الهه هواه واضله الله
علی علم وختم علی سمعه وقلبه وجعل علی
بصره غشاوة فمن یهدیه من بعد الله
افلا تذکرون یعنی ایا دیدی ان غافل را که گرفت

خدای

خدای خود خواهشهای نفس خود را واضلال کرد
اورا خدا بر علمی و مهر نهاد بر گوش و دلش گردانید
بر چشمش پرده پس که هدایت میکند اورا از بعد
خدا آیا پند نمیگیرید در معنی وأضله الله على علم
اگرچه در ظاهر انست که ذکر شده ولیکن مقصود
از آیه علمای عصرند که اعراض از جمال حق نمودند
قل هو نبأ عظيم انتم عنه معرضون و همچنین
میفرماید واذا تتلى عليهم آياتنا بينات قالوا
ما هذا الا رجل يريد ان يصدكم عما كان يعبد
آباؤكم وقالوا ما هذا الا افك مفترى والحق
الله يقول الحق يقول وچون خوانده شود بر ایشان
بر ان کفره فجره آیات قدسیه احدیه و گفتند آن
مشرکان از حق بجز این نیست این رسول پروردگار
مگر مردی که میخواهد منع کند شما را از انچه که میپرستیدند

وبعلوم خود که از نفس و هوی ناشی گشته متمسک شده بر بنای الهی وامر او احتجاج مینمودند

انرا پدرهای شما و دیگر گفتند نیست این مگر کذبی افترا
کرده شده بشنوید ندای قدس الهی و نوای خوش صمدانی
را که چگونه در تلویح انذار فرموده مکذبین آیات را و
بزاری جسته منکرین کلمات قدسیه را و بعد ناس را ملاحظه
فرمائید از کوثر قرب و اعراض و استکبار آن محرومان
را بر آن جمال قدس با اینکه آن جوهر لطف و کرم
هیاکل عدم را بعرصه قدم هدایت میفرمود و آن فقرای
حقیقی را بشریعه قدسیه غنا دلالت مینمود مع ذلک
بعضی میگفتند این مردیست افترا کننده بر پروردگار
عالمیان و بعضی میگفتند اینست منع کننده ناس
را از شریعه دین و ایمان و برخی نسبت جنون میدادند
و امثال ذلک چنانچه الیوم مشاهده میکنند که چه سخن
های لغو بآن جوهر بقا گفته و چه نسبتها و خطاها
بآن منبع و معدن عصمت داده اند با اینکه در کتاب

الهی

الهی ولوح قدس صمدانی در جمیع اوراق وکلمات انذار
فرموده مکذّبین ومعرضین آیات منزله را وبشارت
فرموده مقبلین انرا با وجه این چه قدر اعتراضات
که برآیات منزله از سموات قدسیّه بدیعه نموده اند
وحال انکه چشم امکان چنین فضلی ندیده وقوه
سمع اکوان چنین عنایتی نشنیده که آیات بمثابه
غیث نیسانی از غمام رحمت رحمانی جاری وباران
شده چه که انبیای اولو العزم که عظمت قدر ورفعت
مقامشان چون شمس واضح ولائح است مفتخرند بشدند
هرکدام بکتابی که در دست و مشاهده شد وآیات
آن احصا گشته واز این غمام رحمت رحمانی اینقدر
نازل شده که هنوز احدی احصا ننموده چنانچه بیست مجلد
الان بدست می آید وچه مقدار که هنوز بدست نیامده وچه
مقدار هم که تاراج شده وبدست مشرکین افتاده ومعلوم
نیست که چه کرده اند ای برادر باید چشم گشود وتفکّر

منعقد و ملتجی بمظاهر الهیّه شد که شاید از مواعظ واضحه
کتاب پند گیریم و از نصایح مذکوره در الواح متنبّه شویم
و اعتراض بر منزل آیات نکنیم امرش را بجان تسلیم کنیم
و حکمش را بتمام جان و روان قبول نمائیم و مذعن شویم
که شاید در فضای رحمت وارد شویم و در شاطی فضل
مسکن یابیم و انه لعباده لغفور رحیم و همچنین میفرماید
**قل یا اهل الکتاب هل تنقمون منّا الّا ان امنّا
بالله و ما انزل الینا و ما انزل من قبل و ان
اکثرکم فاسقون** چه قدر واضح است مقصود در این
آیه چه مبرهن است حجّیت آیات منزله و این آیه در وقتی نازل
شد که کفّار باسلام اذیّت مینمودند و نسبت کفر میدادند
چنانچه نسبت میدادند باصحاب آنحضرت که بخدا
کافر شده اید و بساحری کذّاب مؤمن و موقن گشته اید
و در صدر اسلام که هنوز امر بحسب ظاهر قوت نداشت
در هر مقام و مکان که دوستان آنحضرت را ملاقات

مینمودند

مینمودند نهایت اذیّت و زجر و رجم و سبّ بران مقبلین
الی الله معمول میداشتند دران وقت این آیه مبارکه از
سماء احدیه نازل شد به برهانی واضح و دلیلی لائح و تعلیم
فرموده اصحاب آنحضرت را که بگوئید بکافران و مشرکان که
آیا اذیّت میکنید ما را و ستم می نمائید و عملی از ما صادر نشد
مگر اینکه ایمان آوردیم بخدا و بآیاتی که نازل شد بر ما از لسان
محمّد و همچنین آیاتی که نازل شد بر انبیای او از قبل که مقصود
این است که تقصیری نداریم مگر آنکه آیات جدیده بدیعه الهیّه
را که بر محمّد نازل شد و آیات قدیمه که بر انبیای قبل نازل
شد جمیع را من عند الله دانستیم و تصدیق و اذعان
نمودیم و این دلیلی است که سلطان احدیه تعلیم فرموده عباد
خود را مع ذلک آیا جایز است این آیات بدیعه که احاطه
فرموده مشرق و مغرب را از او معرض شوند و خود را از اهل ایمان
دانند منزل آیات را باین استدلال که خود فرموده مقرّین را

از اهل ایمان محسوب نفرماید حاشا ثم حاشا که مقبلین
و مقربین آیات احدیه را از ابواب رحمت خود براند و متمسکین
بحجیت مثبته تحدید فرماید اذ انه یثبت الحق بآیاته و یحقق
الامر بکلماته و انه لهو المقتدر المهیمن القدیر و همچنین میفرماید
ولو نزلنا الیک کتابا فی قرطاس فلمسوه بایدیهم
لقال الذین کفروا ان هذا الا سحر مبین و اکثر
آیات فرقانیه مدل و مشعر بر این مطلب است و این بنده
اختصار نمودم باین آیات مذکوره حال ملاحظه فرمائید
که در جمیع کتاب جز آیات را که حجت قرار فرموده برای
معرفت مظاهر جمال خود دیگر امری ذکر شده تا بآن
متمسک شوند و اعتراض نمایند بلکه در همه موارد بر منکرین
آیات و استهزا کنندهٔ آن وعده نار فرموده اند چنانچه
معلوم شد حال اگر کسی بیاید بکرورها از آیات و خطب
و صحائف و مناجات بی آنکه بتعلیم اخذ نموده باشد آیا بچه دلیل

[illegible]

میتوان اعتراض نمود واز این فیض اگر محروم شد وجواب
چه خواهند گفت بعد از عروج روح از جسد ظلمانی آیا متمسک
میشوند که بفلان حدیث تمسک جستیم وچون معنی او را بظاهر
یافتیم لهذا بر ظاهر امر اعتراض نمودیم واز شرایع حق دور
گشتیم آیا شنیده اید که از جمله علت اینکه بعضی از انبیاء اولو
العزم بودند نزول کتاب بود برایشان واین مسلم است با وجود
این چگونه جایز است که بر صاحب کتب که چندین مجلدات از او
ظاهر شده بحرفهای فلان برد که از روی جهل بعضی کلمات
برای القای شبهه در قلوب جمع نموده وشیطان عصر شده
برای اغفال عباد واضلال من فی البلاد پیروی نمایند
واز خورشید فیض الهی بی بهره گردند واز همه این مراتب گذشته
آیا از این نفس قدسی ونفس رحمانی احتراز جویند وادبار نمایند
نمیدانم بکه تمسک جویند وبکدام وجه اقبال کنند بلی ولکل
وجهة هو مولیها فقد هدینا السبیلین فی هذا

المنهجین ثم امش علی ما تختار لنفسک و هذا قول
الحق و ما بعد الحق الا الضلال و از جمله ادلّه بر اثبات
این امر آنکه در هر عهد و عصر که غیب هویه در هیکل
بشریه ظاهر میشد بعضی از مردمی که معروف نبودند و اعلام
بدنیا و جهتی نداشته اند بضیاء شمس نبوت مستضیء و بانوار
قمر هدایت مهتدی میشدند و بلقاء الله فائز میگشتند
لهذا این بود که علمای عصر و اغنیای عهد استهزا مینمودند
چنانچه از لسان آن گمراهان نازل میفرماید فقال الملأ الذین
کفروا من قومه ما نریک الا بشرا مثلنا و ما
نریک اتبعک الا الذین هم اراذلنا بادی الرأی
و ما نری لکم علینا من فضل بل نظنکم کاذبین
اعتراض مینمودند و بآن مظاهر قدسی میگفتند که متابعت
شما نکرده مگر اراذل ما که اعتنا فی شأن ایشان نیست که
مقصودشان این بود که علما و اغنیا و معارف قوم بشما ایمان

نیاوردند

بیاوردند باین دلیل و امثال و استدلال بر بطلان من له الحق
مینمودند واما در این ظهور کبری و سلطنت عظمی از علمای راشدین
و فضلای کاملین و فقهای بالغین از کأس قرب و وصال مسرور
شدند و بعنایت عظمی فائز گشتند و بعض از اسامی آنها ذکر
بشود که شاید سبب استقامت انفس مضطربه و نفوس غیر مطمئنه
شود از الجمله جناب ملا حسین است که محل اشراق شمس ظهور شدند
لولاه ما استوی الله علی عرش الرحمانیه وما
استقر علی کرسی صمدانیته و جناب آقا سید یحیی
که وحید عصر خود و فرید زمان خود بودند و ملا محمد علی
زنجانی و ملا علی بسطامی و ملا سعید بارفروشی و ملا نعمة
الله مازندرانی و ملا یوسف اردبیلی و ملا مهدی خوئی
و آقا سید حسین ترشیزی و ملا مهدی کندی و برادر او ملا باقر
و ملا عبد الخالق یزدی و ملا علی برقانی و امثال ذلک که قریب
چهار صد نفر بودند که اسامی جمیع در لوح محفوظ الهی ثبت شده

و از کون و امکان در سبیل جانان گذشتند

همهٔ اینها مقتدی و مقرّ و مذعن گشتند برای اثمر ظهور
بعضی که اکثری از مال و عیال گذشتند و برضای حق اجلال
پیوستند و از سر جان برای جانان برخواستند و انفاق
نمودند بجمیع آنچه مرزوق گشته بودند بقسمیکه سینه‌هاشان
محل تیرهای مخالفین گشت و سرهاشان زینت سنان مشرکین
چنانچه ارضی نماند مگر آنکه از دم آن ارواح مجرّده مشروب شد
و سیفی نماند مگر آنکه بگردنهاشان مموّج گشت و دلیل بر صدق
قولشان فعلشان بس آیا شهادت این نفوس قدسیّه
که باین طریق جان در راه دوست دادند که همه عالم از ایثار
دل و جانشان متحیّر گشتند کفایت نمیکند برای این عبادی
که هستند و انکار بعضی عباد که دین را بدرهمی دادند و لقاء را
بفنا بتدیل نمودند و کوثر قرب را بچشمهای شور معاوضه کردند
و بجز اخذ اموال ناس مرادی نجویند چنانچه مشاهده میشود که
کل بزخارف دنیا مشغول شده اند و از ربّ اعلی دور مانده اند

که

حال انصاف دهید که شهادت اینها مقبول و مسموع است
که قولشان و فعلشان موافق و ظاهر و باطنشان مطابق
بنحوی که تاهت العقول فی افعالهم و تحیرت النفوس فی اصطبارهم
و بما حملت اجسادهم و یا شهادت این معرضین که بجز هوای
نفس نفسی بر نیارند و از قفس ظنونات باطله نجاتی نیافته‌اند
و در یوم سر از فراش برندارند مگر چون خفاش ظلمانی در طلب
دنیای فانی کوشند و در لیل راحت نشوند مگر در تدبیرات امورات
دانی کوشند بتدبیرات نفسانی مشغول گشته و از تقدیرات
الهی غافل شده‌اند روز بجان در تلاش معاش‌اند و شب
در تزیین اسباب فراش در هیچ شرعی و ملتی جایز است که
باعراض این نفوس محدوده متمسک شوند و از اقبال و تصدیق
نفوسی که از جان و مال و اسم و رسم و ننگ و نام در رضای
حق گذشته‌اند اغماض نمایند آیا نبود که از قبل امر سید الشهدا
را اعظم امور و اکبر دلیل بر حقیت آنحضرت میشمردند و میگفتند
در عالم چنین امری اتفاق نیفتاد و حقی باین استقامت و ظهور ظاهر

نشد با اینکه امر آنحضرت از صبح تا ظهر بیشتر امتداد نیافت
ولیکن این انوار مقدسه هیجده سنه میگذرد که بلایا از جمیع
جهات مثل باران بر آنها بارید و بچه عشق و حب و محبت
و ذوق که جان را رایگان در سبیل سبحان انفاق
نمودند چنانچه بر همه واضح و مبرهن است با وجود این چگونه
این امر را سهل شمرند آیا در هیچ عصر چنین امر خطیری
ظاهر شده و آیا اگر این اصحاب مجاهد فی الله نباشند
مجاهد فی الله نباشند دیگر که مجاهد خواهد بود و آیا اینها
طالب عزت و مکنت و ثروت بودند و آیا مقصودی
جز رضای حق داشتند و اگر این همه اصحاب با این آثار
عجیبه و افعال غریبه باطل باشند دیگر که سزاوار آنست
که دعوی حق نماید قسم بخدا که همین فعلشان برای
جمیع من علی الارض حجت کافی و دلیل وافی است لو کان
الناس فی اسرار الامر یتفکرون و سیعلم الذین

ظلموا

ظلموا ای منقلب ینقلبون و از همه گذشته علامت
صدق و کذب در کتاب معلوم و مقرر شده و باید ادعا
و دعاوی کل عباد باین محک الهی زده شود تا صادق را از کاذب
تمیز دهد اینست که میفرماید فتمنوا الموت ان کنتم صادقین
حال ملاحظه فرمائید که با این شهدای صادق که نص کتاب
شاهد بر صدق قول ایشان است چنانچه دیده اید که همه
مال و جان و زن و فرزند و کل ما یملک را انفاق نموده اند
و باعلا غرف رضوان عروج فرموده اند شهادت این طلعات
عالیه و انفس منقطعه بر تصدیق این امر عالی متعالی مقبول
نیست و شهادت این گروه که برای ذهب از مذهب گذشته اند
و برای جلوس بر صدر از اول ما صدر احتراز جسته اند
و بر بطلان این نور لائح جایز و مقبول است با اینکه
جمیع مردم ایشانرا شناخته اند و این قدر ادراک نموده
اند که از ذره از اعتبار ظاهری ملکی در سبیل دین الهی

نمیگذرند تا چه رسد بجان و مال و غیره حال ملاحظه
فرمایید که چگونه محک الهی بنصّ کتاب تفصیل نموده
و خالص را از غش تمیز داده و مع ذلک هنوز شاعر
نشده اند و در نوم غفلت و بسبب دنیای فانیه و ریاست
ظاهره مشغول شده اند یا ابن الانسان قد
مضی علیک ایاماً و اشتغلت فیها بما تهوی
به نفسک من الظنون و الاوهام الی متی
تکون راقداً علی بساطک فارفع رأسك
عن النوم فانّ الشمس قد ارتفعت فی وسط
الزوال لعلّ تستشرق علیک من انوار
الجمال ولیکن معلوم باشد که این علما و فقها که مذکور شد
هیچیک ریاست ظاهره نداشته اند چه که محال است علمای
مقتدر معروف عصر که بر صدر حکم جالسند و بر سریر
امر ساکن تابع حق شوند الّا ماشاء ربّك چنین امری

در عالم

در عالم ظهور ننموده مگر قلیلی وقلیل من عبادی الشکور
چنانچه در این عهد احدی از علمای مشهور که زمام ناس در
قبضهٔ حکم ایشان بود اقبال نجستند بلکه بتمام بغض و انکار
در دفع کوشیدند بقسمیکه هیچ گوش نشنیده و هیچ چشمی
ندیده و رب اعلی روح ما سواه فداه بالخصوص بجمیع علمای هر
بلدی توقیع صادر فرموده اند و مراتب اعراض و اغماض هر
کدام را در توقیع او بتفصیل ذکر فرموده اند فاعتبروا یا اولی
الابصار و مقصود از این ذکر این بود که مبادا اهل بیان
در ظهور مستغاث فی قیامة الاخری اعتراض نمایند و در ظهور
بیان جمعی از علما موقن گشته اند و چرا در این ظهور نشد و نعوذ
بالله متمسک باین گونه مزخرفات شوند و از جمال الهی محروم شوند
بلی این علما که مذکور شد اکثری معروف نبودند و بفضل الله از زخارف
ظاهره و زخارف فانیه جمیع مقدس و منزه بوده اند ذلک من فضل الله
یؤتیه من یشاء والسلام و دلیل و برهان دیگر که چون شمس بین

ولائی مشرق است استقامت الجمال ازلی است بامر
الهی با اینکه در سن شباب بودند امری که مخالف کل اهل
ارض از وضیع و شریف و غنی و فقیر و عزیز و ذلیل و سلطان
و رعیت بود با وجود این قیام بر آن امر فرمودند چنانچه
کل استماع نمودید و از هیچ کس و هیچ نفر خوف ننمودند
و اعتنا نفرمودند آیا می شود این بغیر امر الهی و مشیت مثبته
ربانی قسم بخدا که اگر کسی فکر و خیال چنین امری نماید
فی الفور هلاک شود و اگر قلبهای عالم را در قلبش جا دهی
باز جسارت بر چنین امر مهم ننماید مگر باذن الهی باشد
و قلبش متصل بفیوضات رحمانی و نفسش مطمئن بعنایات
ربانی آیا این را بچه حمل میکنند آیا بجنون نسبت میدهند
چنانچه بانبیای قبل دادند و یا میگویند برای ریاست ظاهره
و جمع زخارف دنیای فانیه این امور را متعرض شده اند
سبحان الله در اول از کتب خود که او را قیوم اسما نامیده

و در ان

واوّل واعظم واکبر جمیع کتب است اخبار از شهادت خود
سید هند و در مقامی این آیه ذکر فرموده اند یا بقیّة الله
قد فدیت بکلّی لك ورضیت السّب فی سبیلك
وما تمنّیت الّا القتل فی محبّتك وکفی بالله العلیّ
معتصما قد یماد هیچنیں در تفسیر ها تمنّای شهادت
خود را نموده اند کانّی سمعت منادیا ینادی فی
فی سرّی افد احبّ الأشیاء الیك فی سبیل الله
کما فدی الحسین فی سبیلی ولولا کنت ناظرا
بذلك السرّ الواقع فو الّذی نفسی بیده لو اجتمعوا
ملوك الأرض لن یقدروا ان یأخذوا منّی
حرفا فکیف عبید الّذی لیس لهم شأن بالله
وانّهم مطرودون الی ان قال لیعلم الکلّ مقام
صبری ورضائی وفدائی فی سبیل الله انا
صاحب این بیان را میتوان نسبت داد که در غیر صراط

آلهی مشی مینماید و یا بغیر رضای او امری طلب نمونه در همین آیه
نسیم انقطاع ملمنون شده که اگر بوزد جمیع هیاکل وجود
جان را انفاق نمایند و از روان درگذرند حال لاحظ
نمائید که چه قدر ناس شناسند و بعنایت حق ناسپار
که چشم از جمیع این ها پوشیده اند و بعقب بر داری
چند که از بطش ن افغان ها مسلمانان می اید
میدوند با وجود این چه نسبتهای غیر لایقه که بمطالع
قدسیه میدهند کذلک نذکر لک بالکتبت ابدی
الذین هم کفروا و اعرضوا عن لقاء الله فی
یوم القیمة و عذبهم الله بما شرکهم و اعد لهم
فی الآخرة عذابا تحرق به اجسادهم واد
واحهم ذلک بانهم قالوا ان الله لم یکن
قادرا علی شیء و کانت ایداه عن الفضل مغلولا
واستقامت برامر حجتی است بزرگ و برهانیست اعظم

جنابه

چنانچه خاتم انبیا فرموده‌اند شیّبتنی الآیتین یعنی پیر نمود مرا
دو آیه که هر دو مشعر بر استقامت بر امر الهی است چنانچه
میفرماید **فاستقم کما اُمرت** حال ملاحظه فرمائید
که این سدره رضوان سبحانی در اوّل جوانی چگونه بتبلیغ
امر اللّه فرموده و چه قدر استقامت از این جمال احدیّت
ظاهر شد که جمیع من علی الارض بر منعش اقدام نمودند
حاصلی نبخشید انچه ایذا بر آن سدره طوبی وارد می
آوردند شوقش بیشتر و نار حبّش مشتعل‌تر میشد
چنانچه این فقرات واضح است و احدی انکار ننموده
تا آنکه بالآخره جان را در باخت و برفیق اعلی شتافت
واز جمله دلائل ظهور غلبه و قدرت و احاطه که بنفسه
از آن مظهر وجود و مطلع معبود در اکناف و اقطار
عالم ظاهر شد چنانچه آنجناب ازلی در شیراز در [illegible]
ظاهر شدند و کشف غطاء فرمودند مع ذلک باندک

جحی بر

زمانی آثار غلبه و قدرت و سلطنت و اقتدار ازا
الجواهر فی اسرار البحور در جمیع بلاد ظاهر شد بقسمی که
از هر بلدی آثار و اشارات و دلالات و علامات آن
شمس لاهوتی هویدا گشت و چه مقدار قلوب صافیه
رقیقه که از آن شمس ازلیه حکایت نمودند چه قدر رشحات
علمی که از آن بحر علم لدنی که احاطه نموده جمیع ممکنات را
با آنکه در هر بلد و مدینه جمیع علما و اعزه بر منع و ردایشان
برخواستند و کمر غل و حسد و ظلم بر دفعشان بستند
و چه نفوس قدسیه را که جواهر عدل بودند به نسبت
ظلم کشتند و چه هیاکل روح را که صرف علم و عمل
از ایشان ظاهر بود به بدترین عذاب هلاک نمودند
مع کل ذلک هر یک از آن وجود تا دم مرگ بذکر
ذکر الله مشغول بودند و در هوای تسلیم و رضا طائر
بقسمی این وجودات را انقلاب نمودند و تصرف فرمودند

که بجز اراده‌اش مرادی نخواستند و بجز امرش امری نگزیدند
رضا برضایش دادند و دل بخیالش بستند حال قدری
تفکّر نمائید آیا چنین تصرّف و احاطه از احدی در
امکان ظاهر شده و جمیع این قلوب منزّه و نفوس
مقدّسه بکمال رضا در مواقع شقاوت جز شکر از ایشان
ظاهر نه و در مواطن بلا جز رضا از ایشان مشهود
نه و این رتبه هم معلوم است که کلّ اهل ارض چه مقدار
از غلّ و بغض و عداوت با این اصحاب داشتند چنانکه
اذیّت و ایذای آن طلعات قدسی معنوی را علّت فوز
و رستگاری و سبب فلاح و نجاح ابدی میدانستند آیا
هرگز در هیچ تاریخی از عهد آدم تا حال چنین غوغائی
در بلاد واقع شد آیا چنین ضوضائی در میان عباد
ظاهر گشت و با این همه ایذا و اذیّت محلّ لعن جمیع
ناس شدند و محلّ ملامت جمیع عباد گویا صبر در عالم

گون از اصطبارشان ظاهر شد و وفا در ارکان
عالم از فعلشان موجود گشت باری در جمیع این
وقایع حادثه و حکایات وارده تفکّر فرمائید
تا بر عظمت امر و بزرگی او مطّلع گردید تا بعنایت
رحمن روح اطمینان در وجود دمیده شود و بر سریر
ایقان مستریح و جالس شوید خدای واحد شاهد است
که اگر فی الجمله تفکّر نمائید علاوه بر همه این مطالب
مقرّره و دلائل مذکوره همین ردّ و سبّ و لعن اهل
ارض بر این فوارس میدان تسلیم و انقطاع اعظم
دلیل و اکبر حجّت بر حقیقت ایشان است و در هر آن
که تفکّر در اعتراضات جمیع مردم از علما و فضلا
و جهّال فرمائی در این امر محکم تر و راسخ تر و ثابت
تر میشوی زیرا که جمیع آنچه واقع شده از قبل معادن
علم لدنی و مواقع احکام ازلی خبر داده اند اگر

چه

چه این بنده اراده ذکر احادیث قبل بیان نداشتم و لیکن
نظر بمحبّت آنجناب چند روایتی که مناسب این مقام است
ذکر مینمائیم با اینکه فی الحقیقه احتیاج نیست زیرا که آنچه
ذکر شده جمیع ارض و من علیها را کافیست و فی
الحقیقه جمیع کتب و اسرار آن مختصر ذکر شده بقسمی
که اگر کسی قدری تأمّل نماید جمیع اسرار کلمات الهی
و امور ظاهره از آن سلطان حقیقی را از آنچه
ذکر شده ادراک مینماید و لیکن چون همهٔ ناس بر یک
شأن و یک مقام نیستند لهذا چند حدیثی ذکر مینمائیم
تا سبب استقامت انفس متزلزله شود و اطمینان عقول
مضطربه گردد و همچنین حجّة الهی بر اعالی و ادانی
عباد تام و کامل گردد و از جمله احادیث اینست که
میفرماید اذا ظهرت رایة الحق لعنها اهل
الشرق و الغرب حال باید قدری از صهبای انقطاع

نوشید و برر فرف ابتناع مقر گزید **من تفکر ساعة**
خیر من عبادة سبعین سنة را منظور داشته
که آخر سبب این امر شنیع چه میشود که جمیع مردم
با اظهار حب و طلب حق بعد از ظهور اهل حق را
لعن مینمایند چنانچه مستفاد از حدیث میشود این
واضحست که سبب نسخ قواعد و رسوم و عادات
و آدابست که همه ناس بآن محدود گشته اند والا اگر
جمال رحمن بهمان رسوم و آداب حرکت نماید و تصدیق
کند مردم را در آنچه باو مشغولند دیگر چرا این همه اختلافات
و فساد در ملک ظاهر میشود و مصدق و مثبت این
حدیث شریف **قوله تعالی یوم یدع الداع الی**
شیء نکر باری چون منادی احدیه از ورای حجبات قدسیه
مردم را با نقطاع تام میخوانند و از آنچه که در دست دارند
و از ندای الهی چون مخالف هواست لهذا این همه فتن

در میان

و امتحان رو میدهد و حال مردم را ملاحظه نما که
هیچ ذکر این احادیث محکمه را که جمیع ظاهر شده
نمی نمایند و لیکن ذکر آن احادیث را که صحت و سقم
آن معلوم نیست بآن تمسک جسته اند که چرا ظاهر نشد
و حال آنکه آنچه را هم که تعقل نموده اند ظاهر شد
و باهر گشت و آثار و علامات حق مثل شمس در
وسط سماء لائح مع ذلک عباد در تیه جهل
و نادانی سرگردان مانده اند با اینکه چه قدر از آیات
فرقانیه و روایات محققه که جمیع دال است بر شرع
و حکم جدید و امر بدیع باز منتظرند که طلعت موعود
بر شریعت فرقان حکم فرماید چنانچه یهود و نصاری
همین حرف را میگویند و از جمله کلمات مدله بر شرع
جدید و امر بدیع فقرات دعای ندبه است که میفرماید
این المدخر لتجدید الفرائض والسنن و این المتخیر

لا عادة الملّة والشّريعه و در زيارات ميفرمايد
السّلام على الحقّ الجديد سئل ابو عبد الله ع
سيرة المهدى كيف سيرته قال يصنع ما صنع رسول
الله وهدم ما كان قبله كما هدم رسول
الله امر الجاهليّة حال لاحظه فرمائيد كه با وجود
امثال اين روايات چه استدلالها بر عدم تغيير احكام
مينمايند با اينكه مقصود از هر ظهور تغيير و تبديل
است در اركان عالم سرّاً و جهراً ظاهراً و باطناً
اگر چه بهيچ وجه امورات ارض تغيير نيابد ظهور
مظاهر كليّه لغو خواهد بود و با اينكه در عوالم كه از كتب
مشهوره معتبره است ميفرمايد يظهر من بنى هاشم
صبيّ ذو كتاب واحكام جديد الى ان
قال واكثر اعدائه العلماء و در مقامى ديگر
از صادق ابن محمّد ذكر مى نمايد كه فرمود ولقد

يظهر

يظهر صبي من بني هاشم ويأمر الناس ببيعته
وهو ذو كتاب جديد يبايع الناس بكتاب
جديد على العرب شديد فان سمعتم منه
شيئا فاسرعوا اليه خوب وحليت ائمه دين
وسرج يقين را عمل نمودند با اينكه ميفرمايد اگر شنيديد
كه جوانى از بنى هاشم ظاهر شد وميخواند مردم را بكتاب
جديد الهى واحكام بديع ربانى بشتابيد بسوى او مع
ذلك جميع حكم كفر وخروج از ايمان بان سيد امكان
دادند وبرفتند بسوى آن نور هاشمى وظهور سبحانى
مگر با شمشيرهاى كشيده وقلبهاى پر كينه وديگر لاحظه
عداوت علما نمائيد كه با چه صريحى در كتب مسطور است
با وجود اين همه احاديث ظاهره مدلله واشارات واضحه
محققه جميع ناس را از جوهر صافى معرفت وبيان
معرض شده بمظاهر ضلالت وطغيان اقبال نموده

وبا این روایات وارده وکلمات نازله میگویند انچه بنفس نفسشان

بان ما یاست واگر جوهر حق بیانی بفرماید که مخالف نفس

وهوای این گروه واقع شود فی الفور تکفیر نمایند و میگویند

این مخالف قول ائمه دین وانوار مبین است و در شرع

متین چنین امری وحکمی صادر نشده چنانچه الیوم امثال

این سخنهای بیفایده از این همیاکل فانیه ظاهر شده

ومیشود حال این روایت را ملاحظه نمائید که چگونه

از قبل جمیع امورات را اخبار فرموده اند ودر اربعین

ذکر فرموده یظهر من بنی هاشم صبی ذو احکام

جدید فیدعو الناس ولم یجبه احد واکثر

اعدائه العلما فاذا حکم بشیئ لم یطیعوه فیقولون

هذا خلاف ما عندنا من ائمة الدین الی

آخر الحدیث چنانچه الیوم جمیع همین کلمات را اعاده

مینمایند وشاعر براین نشده که آنحضرت بر عرش یفعل

بیت

مایشاء جالس اند و بر کرسی بحکم ما یرید ساکن و هیچ
ادراکی سبقت نیابد بر کیفیت ظهور او و هیچ عرفانی
احاطه ننماید بر کمیّت امر او و جمیع قولها بتصدیق او
منوطاست و تمام امور بامر او محتاج و ما سوای او بامر
او مخلوق اند و بحکم او موجود او است مظهر اسرار الهی
و مبیّن حکمتهای غیب صمدانی چنانچه در بحار الانوار
و عوالم و ینبوع از صادق ابن محمّد وارد شده که فرموده
العلم سبعة و عشرون حرفا فجمیع ما جائت به
الرّسل حرفان و لم یعرف النّاس حتّی الیوم غیر
الحرفین فاذا قام قائمنا اخرج الخمسة والعشرین
حرفا حال ملاحظه فرمائید که علم را بیست و هفت حرف
معیّن فرموده اند و جمیع انبیا از آدم الی خاتم دو حرف از آن را اظهار نموده اند
بیان فرموده اند و بر این دو حرف مبعوث شده اند و مظهر باید
جمیع بیست و پنج حرف را از این بیان قدر و رتبه آنحضرت

ملاحظه فرما که قدر شأن اعظم از کل انبیا و امر اعلی
و ارفع از عرفان و ادراک کلّ اولیا و امری را که انبیا
و اولیا و اصفیا بآن اطّلاع نیافته و یا بآن مبرم الهی
اظهار نداشته این همج رعاع بعقول و علوم و ادراک
ناقص خود میزان میکنند اگر مطابق نیاید رد مینمایند
ام تحسب انّ اکثرهم یسمعون او یعقلون ان هم الّا
کالأنعام بل هم اضلّ سبیلا آیا این حدیث
مذکور را چه حمل مینمایند که صریح بر ظهور مطالب غیبیّه
و امورات بدیعه جدیده است در ایّام آنحضرت و این
امورات بدیعه سبب اختلاف ناس میشود بقسمی که جمیع
علما و فقهای ارض حکم بر قتل آنحضرت و اصحاب او کنند
و همه اهل ارض بر مخالفت قیام نمایند چنانچه در کافی
در حدیث جابر در لوح فاطمه در وصف قائم میفرمایند
علیه کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایّوب

ویدی

فیذلّ اولیائه فی زمانه وتتنادی رؤسهم
کما تتنادی رؤس الترک والدیلم فیقتلون ویحرقون
ویکونون خائفین مرعوبین وجلین تصبغ الارض
بدمائهم ویفشو الویل والرنه فی نسائهم اولئک او
لیائی حقا حال ملاحظه فرمایند که حرفی از این حدیث
باقی نماند مگر آنکه ظاهر شد چنانچه در اکثر اماکن دم
شریفشان ریخته شد و در هر بلدی ایشان را اسیر نمودند و بولایات
وشهرها گردانیدند و بعضی را سوختند مع ذلک هیچ نفسی
تفکر ننمود که اگر قائم موعود بشریعت و احکام قبل مبعوث
و ظاهر شود دیگر ذکر این احادیث برای چه شده و چرا
این همه اختلافات ظاهر میشود تا آنکه قتل این اصحاب
را واجب و لازم دانند و اذیت این ارواح الهیه را
سبب وصول بمعارج قرب شمرند و دیگر ملاحظه فرمایند
چگونه جمیع این امور وارده وافعال نازله در احادیث قید

ذکر شده چنانچه در روضه کافی در بیان زوراء میفرماید
وفی روضة الکافی عن معاویة ابن وهب عن ابی
عبد الله قال اتعرف الزوراء قلت جعلت
فداك يقولون انها بغداد قال لا ثم قال دخلت
الری قلت نعم قال رایت السوق الدواب قلت
نعم قال رایت جبل الاسود عن یمین طریق الزوراء
يقتل فيها ثمانون رجلا من ولد فلان كلهم
يصلح الخلافه قلت من يقتلهم قال تقتلهم او
لاد العجم این است حکم دامر اصحاب آنحضرت که از قبل
بیان فرموده اند و حال ملاحظه فرمائید که زوراء موافق
این روایت ارض ری است و این اصحاب در ان مکان
به بدترین عذاب بقتل رسانیدند و جمیع این وجوهات
قدس سره عجم شهید نموده چنانچه در حدیث مذکور است و شنیده
اند و بر همه عالم واضح و مبرهن است حال چرا این احرا ظالی

رض

ارض در این احادیث که جمیع آن بمثل شمس در وسط
السماء ظاهر شد تفکر نمی نمایند و اقبال بحق نمی جویند
و به بعضی احادیث که معنی آنرا ادراک ننموده از ظهور حق
و جمال الله اعتراض جسته اند و بسقر مقر گزیده اند
نیست این امور مگر از اعراض فقهای عصر و علمای
عهد آنست که صادق ابن محمد میفرماید فقهاء ذلک
الزمان اشر فقهاء تحت ظل السماء منهم خرجت
الفتنة و الیهم تعود و از فقها و علمای بیان استدعا
مینمایم که چنین مشی ننمایند و بر جوهر الهی و نور ربانی
و صرف ازلی و مبدء و منتهای مظاهر علمی در زمین
مستغاث وارد نیاورند آنچه در این کور واقع است
و بعقول و ادراک و علم متمسک نشوند و بآن مظهر
علم نامتناهی ربانی مخاصمه ننمایند اگرچه با جمیع این وصایا
دیده میشود که شخص اعور که از رؤسای قوم است در نهایت

معارضه برخیزد و همچنین در هر بلدی بر نفی انجم
قدسی برخیزند و اصحاب سلطان وجود و جوهر
مقصود در کوهها و صحراها فرار نمایند و از دست
ظالمین مستور شوند و برخی توکل نمایند و با کمال
انقطاع جان در بازند و گویا مشاهده میشود نفسی
که بکمال زهد و تقوی موصوف و معروف است بقسمی
که جمیع ناس اطاعت او را فرض شمرند و تسلیم
امرش را لازم دانند بمحاربه با آن اصل شجرهٔ الهیه
قیام نمایند و بمنتهای جهد و اجتهاد بمعارضه برخیزد این
است شأن ناس باری امیدواریم که اهل بیان بتربیت
شوند و در هوای روح طیران نمایند و در فضای روح
ساکن شوند حق را از غیر تمیز دهند و شجر باطل
را بدیده بصیرت بشناسند اگرچه در این ایام رایحه
حسدی وزیده که قسم بمربی وجود از غیب و شهود

که از اوّل بنای وجود عالم با آنکه اولا اوّلی نه تا حال
چنین غلّ وحسد و بغضائی ظاهر نشده و نخواهد شد
چنانچه جمعی که رائحهٔ انصاف را نشنیده اند رایات
نفاق برافراختند و برمخالفت این عبد اتفاق نموده
اند و از هر جهت رمحی انکار و از هر سمت تیری طیّار
با اینکه با احدی در امری افتخار ننمودم و بنفسی برتری نجستم
مع هر نفسی مصاحبی بودم در نهایت مهربان و رفیقی
بغایت بردبار و رایگان با فقرا مثل فقرا بودم
و با علما و عظما در کمال تسلیم و رضا مع ذلک فواللّه
الّذی لا اله الّا هو که با آن همه ابتلا و بأسا و ضرّا
که از اعدا و اولوا الکتاب وارد شده نزد آنچه که
از احبّا وارد شد معدوم صرف است و مفقود بحت
باری چه اظهار نمایم که امکان را اگر انصاف باشد
طاقت این بیان نه و این عبد در اوّل ورود این

ارض چون فی الجمله بر امورات محدثه بعد اطلاع
یافتم از قبل مهاجرت اختیار نمودم و سر در بیابانهای
فراق نهادم و چو سالک وحده در صحراهای هجر بسر بردم
و از عیونم عیون جاری بود و از قلم نجوردم ظاهر
چه لئالی که قوت دست نداد و چه ایام که جسد
راحت نیافت و با این بلایای و رزایای متواتره
فوالذی نفسی بیده کمال سرور موجود بود و نهایت
فرح مشهود زیرا که از ضر و نفع و صحت و سقم نفس
اطلاع نه بخود مشغول بودم و از ماسوی غافل و عاقل
از اینکه کمند قضای الهی اوسع از خیال است و تیر
تقدیر او مقدس از تدبیر سر را از کمندش نجات
نه و جفایش را جز رضا چاره نه قسم بخدا که این
مهاجرتم را خیال مراجعت نبود و مسافرتم را
امید مواصلت نه و مقصود جز این نبود که محل اختلاف

احباب نشوم و مصدر انقلاب اصحاب نگردم و سبب ضرّ
احدی نشوم و علّت حزن قلبی نگردم غیر از آنکه ذکر شد
خیالی نبود و امری منظور نه اگرچه هر نفسی محملی بست و هوائی
خود خیالی نمود تا آنکه از مصدر امر حکم رجوع صادر شد
ولابداً تسلیم نمودم و راجع شدم دیگر قلم عاجز است
از آنچه بعد از رجوع ملاحظه شد حال دو سنه میگذرد که
اعدا در هلاک این عبد فانی نهایت سعی و اهتمام دارند
چنانچه جمیع مطّلع شده اند مع ذلک نفسی از احباب
نصرت ننمود و بهیچ وجه اعانتی منظور نداشته بلکه
از عوض نصر حزنها متوالی و متواتر است قولاً و فعلاً
مثل غیث هاطل وارد میشود و این عبد در کمال رضا جان
بر کف حاضرم که شاید از عنایت الهی و فضل سبحانی
این حرف مذکور مشهور در سبیل نقطه و کلمه مستوره
فدا شود و جان در بازد و اگر این خیال نبود والذی نطق

الرّوح بامره آنی دراین بلد توقّف ننمودم وکفی بالله
شهیداً اختم القول بلا حول ولا قوّة الّا با
لله انّا لله وانّا الیه راجعون صاحبان هوش
که از صهبای حب نوشیده اند وکامی بکام نفس
برنداشته اند دلائل وبرهان وحجت که جمیع مشعر
براین امر بدیع وظهور منیع الهی است اظهر از شمس در فلک
چهارم مشاهده نمایند حال اعراض خلق را از جمال
الهی واقبال بهوای نفسانی ملاحظه فرمایند که با این همه
آیات متقنه واشارات محکمه که در ثقل اکبر که ودیعه
ربانیه است در میان عباد واین احادیث واضحه که
اصرح از بیان وتبیان است از همه غافل ومعرض شده
اند وچند حدیث که بادراک خود مطابق توهّمات خود یافته اند
ومعنی آنرا ادراک ننموده اند متمسک بآنها شده وآن
سلسال خمر الجلال وزلال بی زوال جمال لایزال

محرومم

محروم و مأیوس مانده اند و ملاحظه فرمائید که در اخبار سنه
ظهور آن هویه نورا هم ذکر فرموده اند و مع ذلک شاعر
نشده اند و در نفسی از هوای نفس منقطع نگشته اند
فی حدیث المفضل سئل عن الصادق فکیف یا
مولای فی ظهوره فقال فی سنه الستین
یظهر امره و یعلو ذکره باری تحیرات از این عباد
که چگونه با این اشارات واضحه لائحه از حق اعتراض
نموده اند مثلا ذکر حزن و سجن و ابتلا که بران خلاصه فطرت
الهی وارد شد در اخبار قبل ذکر شده فی البحار ان فی
قائمنا اربع علامات من اربعة نبی موسی و
وعیسی و یوسف و محمد اما العلامه من موسی
الخوف و الانتظار و اما العلامة من عیسی
ما قالوا فی حقه و العلامة من یوسف السجن
و التقیه و العلامه من محمد یظهر باثار مثل قرآن

با این حدیث با این محکمی که جمیع امور ان را مطابق
آنچه واقع شده ذکر فرموده اند مع ذلک احدی متنبه نشده
و گمان ندارم که بعد از این هم متنبه شوند الا من یشاء
ربک ان الله مسمع من یشاء و ما انا بمسمع من
فی القبور و بر آن جناب معلوم بوده که اطیار هویه و
حمامات ازلیه را چه بیان است بیانی بر حسب ظاهر
رمز و نقاب و حجاب فرموده و میفرمایند تا سراجی باشد
هدایت کننده و نوری راه نماینده تا سالکین را بمعارج
قدس رساند و طالبین را به بساط انس کشانند چنانچه
مذکور شد از روایاتی که مکشوف و آیاتی که واضح صحت
ذبیاناتی با حجاب و ستر فرموده و میفرمایند تا مغلین
آنچه در قلب پنهان نموده اند ظاهر شود و حقایقشان
باهر گردد این است که صادق ابن محمد میفرماید والله
لیمحصن والله لیغربلن این است میزان الهی و محک

صمدانی که عباد خود را بآن امتحان میفرماید واحدی پی بمعانی
این بیانات نبرده مگر قلوب مطمئنّه و نفوس مرضیّه و افئده
مجرّده و مقصود در امثال این گونه بیانات معانی ظاهریّه
که مردم ادراک مینمایند نبوده و نیست که میفرماید لکلّ علم
سبعون وجها ولیس بین النّاس وایضاً قال نحن
نتکلّم بکلمة و نرید منها احدی و سبعین وجها
ولنا الکلّ منها المخرج باری ذکر این مراتب برای آنست
که از بعضی روایات که در عالم ملک آثار آن ظاهر نشده
و حمل بر عدم ادراک خود نمایند نه بر عدم ظهور معانی حدیث
زیرا که نزد این عباد معلوم نیست و مقصود ائمّه دین چه
بوده چنانچه از حدیث مستفاد میشود پس باید عباد باین
گونه عبارات خود را از فیوضات ممنوع نسازند و از
اهلش سؤال نمایند تا اسرار مستوره بلاحجاب ظاهر
و واضح شود ولیکن احدی از اهل ارض مشاهده نمیشود که طالب

که طالب حق باشند تا آنکه در مسائل غامضه رجوع
بمظاهر احدیه نماید کلّ در ارض نسیان ساکن و با اهل
بغی و طغیان متّبع و للکنّ الله یفعل بهم کما هم یعملون
و یلبسهم کما لبسوا لقائه فی ایّامه و کذلك
قضی علی الّذین کفروا و یقضی علی الّذین هم کانوا
بآیاته یجحدون و اختم القول بقوله تعالی و من
یعش عن ذکر الرّحمن نقیّض له شیطاناً فهو له
قرین فمن اعرض عن ذکری فانّ له معیشة ضنکا
و کذلك نزّل من قبل ان کنتم تعقلون المنزل من
الباء و الهاء و السّلام علی من سمع نغمة الورقاء
فی سدرة المنتهی فسبحان ربّی الاعلی
فی شهر ذی الحجة الحرام
سنة ۱۲۸۱